



Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or letter, written on aged, yellowed paper. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines, though the paper is heavily crumpled and torn, making some words difficult to decipher. The ink is dark, and the script is a cursive style typical of historical Persian documents. The paper is mounted on a brown, textured background, possibly a book cover or endpaper.



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
بخش مبادلات

کتابخانه ملی
۱۴۶۸

بسم الله
المملک الملک
درمان خیر نشین
حضرت اقدس و لیس و حنا
اخیان مملکت ای با ایچان
مظفر الدین میرزا از امر الله خلا
رافند علی و سلافا مر
از ریشا و انطباع ابن
نسخت ممالک
صوت و ممالک

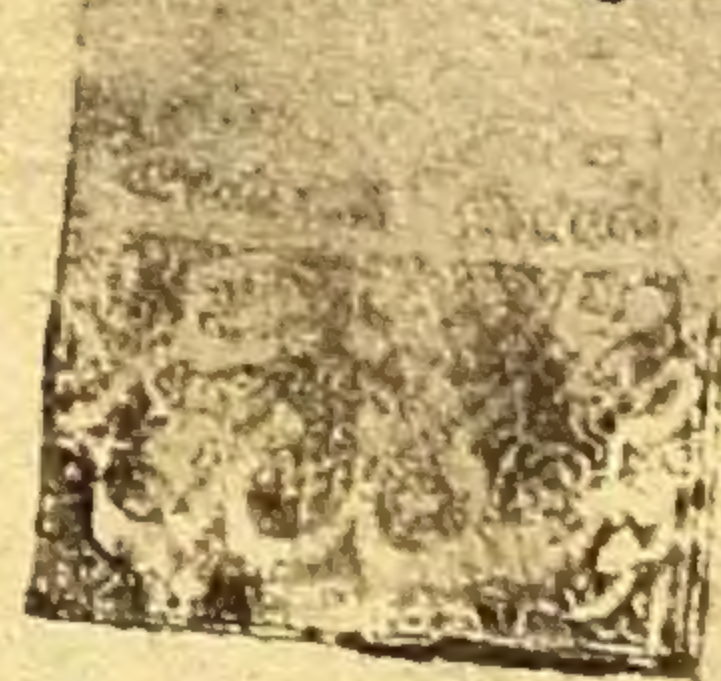


طاهر
تاج الخواص
الاولاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام على خير خلقه وظهر لطفه وبنوع فضله
مطلع كرمه فخرن جوده ومعدن رحمته سبيله صاحب المقام المحمود
الشفاعة الموعود المعراج ومنبل الوسيلة والحوض الكور ولواء الحمد ومفاتيح
ابواب الجنة والناجح والاله الائمة المعصية الاخبار والابرار الطيبين الطاهرين
صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين ولعن الله على اعدائهم ومخالفينهم وابعدهم
غاصبيهم وفهم منكرهم ومنكري فضائلهم وفضل كل شيعة منهم واولادهم الى يوم الدين
ابدا للدين ودين الذاشرين وبكسر جنين كوينه خاكسنا ونقه شميدار
محمد رضا بن محمد صالح الحسيني الموسوي الرضوي الطباطبائي الشيرازي
الله تعالى المراضية وعجايب من قبل الخواله خير من ما ضيق بعضنا اجله لحياته

این کتاب در کتب معتبره
تجربیه و تحقیقیه
طایفه کتب معتبره و
بر من ابدان آه من الموت



و برخی از عترت احباب که در الله مشاخم فی العباد و البلاد از این جغیری استظاف و
 فغیری بضاعت صاحب تصدیق و اخلاص و سؤال نمودند از بیان اخوان
 اما خدایه ها گرام و شهرزاده ها عظام و شهدای علی بن علی بن شافعاز و بی العز
 و الاحرام که شفاعت میکنند بر ذراتین خود در دنیا و آخرت و در نقیبات و فبا
 در حضور ائمه انام علیهم السلام که عزرائق منبرک از آنها و فابروقت ایشان صلوات
 الله علی ابائهم الطیبین و اجدادهم الطاهیرین المعصومین و ابائهم و اولادهم المظلومین
 اجمعین در دار السلطنه شریف صانها الله تعالی عن الحوادث و التهمیز و افع
 و بعضی از قبور مبارکه ایشان ظاهر و آشکار و برخی مخفی و پنهان در بحال و استوار
 بعد از زلزله شدید که در دار السلطنه شریف بهجت انکیز صانها الله تعالی عن الحوادث
 و التهمیز و سنه هزار و صد و نود و سه در سلخ شهر زیج الحرام یکساعتی
 شب شنبه گذشت و افع شده است چون بعضی از رؤسای مجاهیل و از ناب منکر
 از اصحاب اباطیل و ارباب ضالیل که انکار داشتند و ثا خود نموده و کلمات و
 مقامات اولاد طیبین و حضرات ائمه معصومین و اولیای طاهیرین و مطهرین و
 مکررین و مقربین و مظلومین علیهم السلام را از راه جهل و نادانی و عدم تدبیر
 و قلت اطلاع و عدم مهارت بکتاب و تواتر و فوج اسلام و مغازی خویش
 بزبان فارسی باشد یا تازی و باد السنه و فتمیده انچه خست طینت و احوج
 فطرت و لاجت و عناد مثل خصی عوز بر علی و جناب زید بن علی علیهم السلام را که در نور



چشم مبارک جناب مطلق صلوات الله وسلامه علیه و علی ولاده الطاهرین
 و در جگر کوششان بزرگواران کانداز می کنند که باین بلاد نیامده اند و در انجام
 نپسند و شهید نشده اند و همه اینها را اسبغاً می کنند چنانکه فلانان فی
 مراتب من بعد اکثر عجز از عظمه اغلب کلمات که در فضائل و مناقب کثرت و مدح
 و کمال غیر عید حضرت ائمه معصومین ظاهر می باشد السلام را که آباء طاهرین و
 مطهرین این امام زاده کان عظام و بزرگواران کرامند انکار می کنند و حال آنکه آن
 بزرگواران منصوصند از جانب حق سبحان و تعالی منصب عظیم امامت و منصوبه
 کبریا و صائب خلافت صاحبان ولایت و سلطنت کبریا و انکار کننده کان^ب
 سنیه و مقام اعلی ایشان جاهلند و نادانانند که انوار مبارک و جلال
 مقدس ایشان را بنحو شان قیاس کرده اند و اما غافلند از فرمایشان سروران
 اهل یقین و ائمه دین مبین که فرموده اند لا یطاس بنا احد من الناس قال علیه
 از ایشان شاء الله و غیر اینها از احادیث مشهوره و اخبار معتدیه و اینها
 محذور و جوی اجابت سائل و حرمت سکوت و کتمان عالم می باشد حکما از طالبان
 که اهل بیت باشند باشد برای انجواب چنانکه فرموده اند لا تمنعوا الحکم من اهلها
 فظلموا و با فرموده اند از اظهر البیدع فلیظهر العالم علیه فمن لم یظهر
 فعلمه لغن الله و فیج است از حکیم ناخبرترین از وقت حاجت و واجبت از باب
 اکثر معروف و نهی از منکر اظهار طلب حق و نیامطلوب و حقیقت اکثر از اجتناب



اجماع شرايط ثلاثه مذکور در کتب فقهیه و کتاب اخبار معروفه نهی انصهار
 برای ثلثه غافلین و ثانیاً صلحین و ثالثاً محبت برای جماعت منکرین و ثالثاً
 داعی دوام دولت فایده مبادت نمودن بجزیر جواب بخواص ابی هلال من هلاک
 عن یکتب و یحیی من حی عن یکتب و اثبات نمودن بحمد الله تعالی و الشکر له نقابل
 احوالات جناب ضرر بن علی و جناب زید بن علی علیهما السلام و اباسا
 امام زاده های عظام و شهرزاده کان کرام که در دار السلطنه تربیه موفوند
 و نقل نمود احوالات آن بزرگواران از کتب عمده اهل سیر و تواریخ و
 تذکره های مشهور علمای لشاب که اغلب حنفیه و اکثر مؤلفین آنها از
 فو فی حقه امامیه اثبات کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین انتخاب نمودم و بعد
 از جمع و تصنیف تالیف بجزیر بیان نمودم بخواص ابی هلال من هلاک
 بطوریکه نزد اهل طبع سلیم مطلوب پیش صالحان آنها مستفید ^{گشت}
 و مسمی نمودم آنرا ابنا و اولاد الاطهار و تربیت نمودم بر مشایخ چون تالیف
 این تذکره مبارکه در عهد و زمان شهرت عالم پناه که در کمال ایشان
 داعی همه اهل اسلام واجبست اغنی خسر و عادل و غازی باذل و حقیق
 حامی بن و اهل ایمان و ماحی کفر و عدوان و قاصم ظم و فراعنه و جبار
 و دغیم خباثت و فباصره و اکاسر و دافع اعلام اسلام باجلال و ذیج
 و عزت و شوکت و کامرانی و اقبال السلطان بن السلطان السلطان



ناصر الدین شاه فاجار خدا را که و سلطان او را غنیمت و ابد حیات
 سبحان و تعالی او که ای ظالمین سلام الله علیهم اجمعین و جود و بجز
 شهنشاه عالم پناه را از جمیع بابتها ارضیه و سماویه پیشم در حفظ و حیات
 مقدس خود محافظت فرمایند و انشاء الله تعالی کند که کبریا بلند انوار
 در بیان احوالات جمیع امراض و نجات و ولایت از بیجان و عرا و عجم و
 سایر اقالیم سبعمده فوئند و ولایت و وفات و شهادت و فناء سبیل احوالات
 آن بزرگواران بحد امکان ذکر و بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی و فقط الله
 لا اله الا هو که خواهد از خوان دین و اهل یقین از مؤمنین به خدایان که بیان
 مبارکه مظالم و احوالات این مؤلف طباطبائی حقیقی را با فیض و احسان
 و مانت و مدد غایب خواهد فرمود و انشاء الله تعالی سبیل نعم المولی
 و نعم النصیر و حبیبی و نعم الوکیل یا ارحم الراحمین در بیان احوالات امراض و نجات
 عظام و شریکانه کان کرام که میان آن بزرگواران و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
 واسطه نیست و بسبب و حسب و علو نسبت هر دو معروفند و لهذا البذل
 بینما بینم بدو کرم و فیض و تار و نور چشم مبارک حضرت جد و کزاد و دو جگر و
 نور الاثوار جناب ائمه ائمه المومنین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
 عون بر علی و جنان و بید علی علیهما السلام که آن دو بزرگوار فرزند از خیمه
 بلا واسطه جنات شاه و لایند که باندان حضرت در عصر و بر خطاب بانه

و ان تذکر

تفصیل از کتب
 فیض و احسان
 از کتب و کلام
 فیض و احسان
 از کتب و کلام
 فیض و احسان



با اتفاق اختا تواریخ و از باب هر مغایرت بزبان فارسی بالغت ازین کتب نامور
 اند که آن دو بزرگواریدار السلطنة نیز آمده اند و شهید شده اند و در فقه
 که در خواب می افتند و از جمله علمائیکه نصیح برین مطلب نموده اند شیخ نجف
 لوط بن یحیی بن سعد بن نجف بن مسلم ازین غایت که رحمة الله علیه است که از جمله
 اعظام علمائا امامت بوده رضوان الله علیه جمعین و تفصیل احوال آن
 جلیل مقام اندیل در کتب رجال خصوصاً رجال کبیرین از احمد بن محمد بن عیسی بن
 و سایر کتب علمائا رجال که شیخ ابو نجف مذکور شیخ اختا اخبار بوده در شهر کوفه
 و وجه مقدمه و در پیش و بزرگ ایشان و همه اهل عصر او و دانوخت و بعد
 و علمائا رجال هم و ثوف و اعماد دارند بر و ابان و وصالت کبیر است علم
 سیر و تواریخ و احادیث و روایات الشراذین امام تمام جعفر صادق علیه السلام
 است و زیاده برین کتب تا لایف نموده که اسامی آنها در کتب رجال مذکور است
 و اغلب آنها را از اعیان ام از انجمله کتاب فروع الاسلام است که احوال آن
 عون بن علی و زید بن علی علیه السلام را در آن کتاب تفصیل ذکر نموده است و در کتاب
 اندیجان مذکور است و در هر یک مذکور ملاحظه می شود که یکی از آنها مستخرج
 و دیگری مستخرج بروضه الامیر است و در کتاب نهائیه الطالب فی نسب الی الخ
 که در او از مجلد است و در کتاب الثمرة الظاهرة من الشجرة الظاهرة و در
 کتاب الفلک المشحون فی بیان النسب القبائل و البطن و کتب اخبار الامم

بیان احوال شیخ نجف
 که از جمله اعظام علمائا
 امامت رضوان الله علیه
 است

که از



که ازنا البقاع و عام و فاضل و کامل بجهت و فضیلت و محاسب و مستند و محدث و
 مودع جناب خدی الدین محمد بن سید جلال الدین نقیب است و کتاب
 عمده الطالب کتاب اخبار الامم و النخبین کرده بود که هرگاه ما شوق صد بجلد است
 و بجلد که چهار صد و بیست و یکم بجلد از کتابنا البقاع و فاضل و محدث
 کتب معتبره و تذکره های معتبره که ذکر اسامی آنها بطول و الاطلاق و مطلقا
 است درین کتاب و داعی مدتی سال است که متفکر بودم و اراده داشتم که تذکره
 بیان احوالات امرا و حکماء و مشاهیر و کرام بنویسم و ناچار بودم که
 عرض مدت و نیز بجلد از کتب تواریخ و معتبره و تذکره های معتبره که اکثر
 آنها ازنا البقاع و عام و فاضل است و ثناء و تحسین است و رضوان الله علیه
 تتبع و مطالعه و مراجعه نمودم و بعد از مطالعه و مراجعه و تفحص نام و تحسین
 جمع آوری کرده و این تذکره مختصر را نوشتم و ثناء و تحسین احوالات و احوالات
 بزرگوار و مشاهیر و علایق و اخبار و تحسین و ثناء و تحسین احوالات و احوالات
 کتاب از آن صد بجلد از کتب لغوی و ذریعته و بلغه و ثناء و تحسین احوالات و احوالات
 منبر و مستطوره و اخبار و تحسین و ثناء و تحسین احوالات و احوالات
 بزرگوار و احسان محمد بن جنف علی السلام بعد از شهرها و ایشان در بالای کوه
 دفر فرموده اند انهمی کلام و در کتابنا البقاع و فاضل و محدث و محدث
 که تذکره علی باب الله و بن علی السلام و فاضل و محدث و محدث و محدث



9

رضا خان الله عليه وآله

کجاو

[illegible]

[Handwritten signature]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

انصاف علی محمد

ایمان آموختن
سلطان استانبول
مستطابین بنیاد
خدا

و من از مشهور مشهور است و مثل امیر مومنین عجل بن عبد المطلب که عم زاده حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با سلطان اسد در نینوا اول آباد را در آنجا حین
 کارزار با کفار آمده اند و بعد از جنگها ای بسیار با انجم است غریب و اول در بعضی شهرها
 فایز گردید و بنا این که از حاکم باری است شرف و تکریم دارند و بنا رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و خندان بزرگوار و حوالی فرخنده و شاه در مکان مرتفع و با صفا واقع است
 و فیکس بن اشعث که از حاکم باری است و او را خدا صلی الله علیه و آله است که در نینوا
 اول با سلطان اسد آمده بود و در فریاد و مدافعت او در نینوا از نینوا
 است که فیکس بن اشعث چند سال بعد از نینوا که بود و صد تخم زاده
 با خود داشت که بخود داند و هرگاه که است و منو آنرا از سلطان اسد آورده و التماس نمود
 که آنرا بنام منی فیکس خوانند و این فیکس در حوالی فریاد و نینوا که در نینوا فیکس
 بوده و در بعضی شهرها در سید و در آنجا حوالی در فریاد و نینوا که در نینوا
 در حوالی آنجا را گرفت و بود از وی پس برداشت از نینوا ای ای که اشعث
 پیر فیکس بدیدن پسر آمده بود و هنوز مکان شهرها در فیکس از خون او نینوا
 است آن عشر او را فیکس در نینوا بود که در نینوا اشعث است که پسر نینوا
 که نقش پسر خود فیکس املا فیکس نماید و مردم سرور و میگویند که فیکس
 نینوا نینوا است که فیکس در نینوا مدفون شده بود فیکس که در نینوا
 بهر دو لا بهت شد و با نینوا مشهور گردید و از جمله حاکم باری و شهرها

بیان آنکه
 عجل بن عبد المطلب
 فیکس بن اشعث
 نینوا

۱۲
بیان آمدن حضرت زین العابدین
علی مرتضی علیه السلام
محمّد بن فضله
سلام باند ابا عبد الله
بیان شهرت زید بن
علی علیه السلام و فخره
جنت جعفر بن فضاله
حسن مبارک آن
بزرگوار در دنیا و آخرت
یا ای محسن عوالم
علیه السلام
بیان آقا امام رضا
عجل الله فرجه

الجبلة

ایشان چنانچه از کتب سیر و تواریخ و مغاز و بعضی از مؤرخین و بعضی از
 بلغث تاریخی فارسی و ترکی مفهوم و مستفاد میشود اینست که حضرت عون بن علی ^{علیه}
 در سنه الحی بوده که شهید شده و جثه او در مدینه مدفون است و علامه مجلسی
 در کتاب تذکره الائمه ذکر نموده که اسماء بنت عمار بن عبدمنان الله علیه مادر ابوبکر
 طلاق دارد بعد از طلاق جثه امیر المؤمنین علیه السلام ترویج فرموده است که بدینا
 اینقول سن شریف این دو بزرگوار زیاده از اینکه گفته بوده او اولاد ائمه هدی
 معصوم علیه السلام را هرگاه تابع آباء و اجداد طایفه و مطهرین خونی باشند
 ایشان را بسیار مردم با باطفال سلمین و ناسوس و اینهم که خواص صغیرا کبریا ^{شدند}
 از جثه اینک بسبب عیبت انسانیت بظانها ظاهر میکنند و بمضمون حدیث قدسی این
 "دم اطعنی جعلک مثلی هر چقدر از منا بگذرد و تواریخ فتح از ریجان دو مجلد از
 کتابین ظاهر است و سیده مجلد اول در بیان تفصیل احوالات امدن سلطان است
 بر فردا است و نمان غصب خلافت عمر بن خطاب با جثه این خفته و حضرت
 علی و فدیر بن علی علیه السلام و غضنفر پس خوانده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و امدن آنها با صاحب کبار و تابعین اخبار و بولایت از ریجان بلایست بجز این
 لشکر و شهرها سپیدالار لشکر اسلام بجز سلطان است این فرد بعد از جنگ کربا
 بسیار فتح چند قلعه از قلاع ان کفار را جمع کثیر از نضحا کبار و تابعین ابرار
 بدو جثه ها در سپیداند و در فرعون حضرت محمد بن خفیه جسد مبارک سپیدالا

این کتاب از کتب معتبره است
 و در بیان احوالات ائمه
 و جثه ایشان بسیار
 مفید است

سالار مذكور داد فله كوه سهند و شهرها را حضر عون بن علكه ما السلام و
 فرمودن حضر محمد بن حنفیه آن بزرگوار داد فله كوه سرخاب و مجلد دوم در بیان این
 جناب محمد بن حنفیه است مرتبه دوم بشهر از آباد با حضر زید بن علی علیه السلام و غنفر
 بسرای عبد الله بن عمر و یاسه نصر برادر و عبد الرحمن بن ابی بکر بابست بن خیر
 نصر لشكر اسلام و حجاب و تابعین و شهرها را حضر زید بن علی علیه السلام و فرمودن
 فرمودن جناب محمد بن حنفیه جسد مبارک برادر خود داد و فرمود لازم الانوار
 برادرش حضر عون بن علی علیه السلام و بیان شهرها را جمع کثیری از حجاب و کبار و تابعین
 اخبار و در تاریخ فتح از دیجان و بعضی از تذکره ها معتبر است اما فلاح و افعه در
 بلدة اند آباد را در ان زمان بیان نموده و نوشته اند که در ان زمان در کل از دیجان
 هزار و دویست قلعه بود و در حوالی از السلطانه نیز پنججاه قلعه بود و پادشاه
 انوقت همامان بن مهران بوده و شصت هزار لشکر داشت و با عبد الله بن عمر
 نموده مغلوب شده و فلاح بد مبارک جناب محمد بن حنفیه مفتوح شده و پادشاه
 عظیم الشان در ان زمان از کفار انش پرست بودند یکی بر دهر و دیگری ^{سهند} ^{سهند}
 و همه ملوک از دیجان تابع آنها بوده او شهر نیز از کوه چرنداب تا کوه سرخاب
 و جنگل بوده و از جمله فلاح پشتک و ذمک و قلعه شاد و ذمک و بلخ و خرم
 آباد و دیاب و پسوستان کل و مهارا آباد لنگان همامان کل و مزار و ان در ^{سلسله} ^{سلسله}
 شهران شهرها و لادن سلسله و شند آباد و زنا و ابره مان در پیش و در چرنداب

۲ پایین پای

استاد

چهار قلعه

چهار فلعبه در فریبکد یک چنانچه بر اطفال آنها کشید و زن که از عظم
 بنیجر و امرباخذ بودند که شب بیتی کسی بکردار آنها داخل تواند نمود و هم ^{کنند}
 فلان حال یکدیگر واقف و مطلع باشند فلعبه خراب کباب فغانه ^{ببیند}
 و در فریبکد همان حصا اسکند و در اسکند از فلعبه بود و در هر آن ^{سبک}
 و در حوالی خراب فلعبه کلاغ و فلعبه طوی و فلعبه بزم آباد و در حوالی ^ن
 فلعبه مزعی و فلعبه خرج مستقیمت سبک لاد اسکند اسلام یعنی سلطان
 اسرار ضوان الله علیه در مرتبه اول که بشهر از آباد شریف اویند فلعبه بزم
 آباد اصحا نمودند تا فتح شد و دیوانام از اکابر و بزرگان کفار بعد از جنگ ^{بسیار}
 سلطان اسرار شهید نمود و بعد از شهید نمودن آن بزرگواران عمل شنیع خود
 نام و پشیمان شده و چند آن کریم کرد که اسیر از روی ظلم شد آخر الامر
 خود را با عشر که شرف اسلام را یافتند و بعد از مسلمانان مدینه ای ^{بسیار}
 بلشکر اسلام سپید نقل نموده اند که وحشی فانی از حضرت سید الشهدا
 و عم اکرم جنات رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جنگ احد شهید شده بودند
 وحشی حبشی و نیز در میان این لشکر بوده و در پیور بوی مذکور مجتبه ها نمود
 هر دو با نفاق یکدیگر را خنجر شمشیر از میان شمشیر خود شاکر و زاری می نمودند
 و کوشش بسیار و مقاتله بدشماره با انجمن کفار میکردند و چون ^ن
 حنفیه و جنات کربلا علی و غنم فرسیدند و حضرت امیر مومنین علیه السلام ^{فلک}

فیس بر شصت و نوبه ویم بابست که بجز از نظر شکر و تحایر تابعین
 بشمارند و بلاد آمدند و هر روز بر او عا لمقداد و الاثار با فیس بر او امین
 عمر بن امیه بن خلف بنک بعد از کار و کتاب و کشتن جلعان از انکار
 اشارت داشت کفار اسپر و فتنه شدند و عمر بن امیه بنک از آنها را و وقت شب
 میان لشکر کفار و نجات داده میان لشکر اسلام آمدند و باعث این قتل
 لشکر اسلام و فتح فلاح مذکور و غلبه و خضر محمد بن حنفیه و جنان ازین
 علی علیه السلام و فرزند او جند شاه و لایق و علی مطلق بوده اند و خضر
 محمد بن حنفیه بسبب که جنگها کرده بود شصت و شش عدد بخت و نوبه و شصت
 بدن مبارک آنحضرت رسیده بود و در نزد و مرتبه که لشکر اسلام باند
 آمد اند جنان محمد بن حنفیه و میان لشکر بوده و در لشکر اسلام که
 بشجاعت و قوه بازوی انبزرگوار نبوده و حال آنکه در آنوقت آنحضرت در
 چهارده سالگی بوده اند و هر چند در مرتبه اول که لشکر اسلام با بندگان
 آمد اند اگر تحایر و تابعین بدین شهرها رسیده و خود را بگوشتها
 اند و انکار بدینال و فدا ایشان از این شهید چنانچه اند و درین دیار
 کوهی نیست که منازعه و تحایر تابعین بدان نباشد و در مرتبه ثانی از لشکر
 اسلام بسبب شهید شده اند و هر چند در اول شکست خورده اند اما
 در آخر دمار از کفار آورده و انتقام کشیده اند و فتح بلاد از بندگان و

غلبه گرفتند و قلاع و انحصار نموده اند و مؤلف طباطبائی گوید که جمیع قوای
 لشکر اسلام جناب محمد بن حنفیه بوده است و نا این عصر ایشان بزرگوار در حواله
 دار السلطنه نینزد و فرزند جناب و فرزند لیوان و فرزند شتابار و فرزند
 و فرزند اسکندان و اصراف کوه سهند و غیره نام خود او در میان زمین بلاء
 معروف و مشهور و نقل شده است که قوت یازوی انحصار نموده بود که چنانچه
 در عی و نسی آورده بودند انحصار فرمودند که این زره بلند در هتکام حجاز
 و مبارزت مرکز آنرا از شجاعه جلاله باز میدادند و میدادند و مبارزت و شاول
 امیر المؤمنین علیه السلام و در حضور جمعی از منافقین معاندین بدو زانو
 در آمده و نامن زره را چنان قوت داده که بر وی بازوی مبارک انحصار میطر
 دامن زده پاره شده و دست مبارک کسر و کج شده و شامران و ولی آل
 علیه صلوات الله الملك المنان فرمودند که این فرزندان و جنودم اگر این کار را
 در حضور این جماعت منافقین نمیکردی این چشم زخم بنویسید چون چنین واقع
 شد بدانکه جراحت سنگین و بیهوده دفع نخواهد شد گویند انجناب از حیات
 بود دست مبارک کسر و کج بود باین سبب اتفاقه هاله کربلائی معلی بازمانده
 بود و نیز خرقه ایست که حضرت شاولا بن جناب محمد علیه السلام از هیچ غزا و محار
 با مخالفین و معاندین مانع نفرمودی و یکی از معاندین بنحاک و بنحو
 که جناب محمد از خدمت بزرگوارش روگردان نمائید بسبب اینکه انکار نمودند از

شجاع فرزند شاه و لایق است که الله الغالب پیش خود و هر سان از او مگر
 چهل بران جنت مستطاع عرض نمود چنانکه حضرت امام حسن مجتبیٰ حضرت جنت
 سید الشهداء علیه السلام فرزند آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند
 انجمنی سبب چیست که هر جا جنکی و آشوب میشود ترا میفرستند و ایشان
 از مخالفان و محاربه منع میفرمایند انجمن در جوار انجمن منافق فرموده اند و
 بزرگوارترین دو چشم مبارک انجمن در میان مردم مبارک آن بزرگوار
 و هر یک که میخواهد یکی از دو چشم انسان میشود و شیخ اسیر نموده آن بلبه از
 دو چشم دفع نمائید ایمان را این فلان در هر دو سر کافیه است که بزرگوار
 ولی مطلق حضرت کردگار را باینجه مات مامور نماید کاش هر روزی مرا ^{بصند}
 مرتبه ازین خدمت افتخار سازد انما و منافق محروم و بماند بسیار
 و ملوک گردید هرگاه سئوالاتی که در حضرت محمد بن حنفیه را علیه السلام
 نسبت بوالد ماجده اش خولید بن جعفر بن فکس رحمة الله که از قبیل شی
 حنفیه است میدهند و بجناب حضرت شاعران و ولی مطلق حضرت بزرگوار ^{نسبت}
 نمیدهند و لایق است جواب آنجا و ابیوفی برود کار و شایسته که
 در خبری وارد است جناب خوله بجناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد
 پدر ما دم فدای تو باد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر چه
 اتم سابقه واقع شده در این امت مثل او نیز واقع خواهد شد و من بنظر

عسیر

عبدی فرخیم علیهما السلام را می بینم درین امت ایمنه است و اللّٰه مع
نما و مشکل کشای خود بر پشت خوله می خنود و بعد از آن لبش را و سپینه
او می شخم کرده و فرمود احمیل و ضعی بنان رفیق حیات خود را بجز در محراب حنفیه
حامله کردند و در میان رفیق ضعی حمل نموده و جناب محمد بن ولید شد
مبارک کثر محمد بن حنفیه گفتند و حال آنکه مثل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
والد ماجد از دیب است محمد بن علی علیه السلام می گفتند علیها السلام
انمخله من شوکرند مثل حضرت عیسی بن مریم علیها السلام اما این معجزه مبارکه
مذکور و مشهور کردند این که ظلم طغیان ابی بکر و خالده بن ابی العلاء
الشیبی بن علی بن ابی طالب را می بیند که چو خطا تقبی حنفیه را که از آنها
از دست اندازان ولی طایفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند بنام علم
از ای نکهت بای بکر خالده بن ولید بن نصف شب بکر و حیل مالک بن نویره
رحم الله علیه با مرغان فیله بنی حنفیه شهید کردند و آنرا بنام خالده بن ولید
بازن مالک بن نویره زنا کردند و سر مالک را در دیک کوشند انداختند و سر را
کردند و از آنها را اسپر نموده بمسجد بنی رسول صلی الله علیه و آله آوردند و طایفه
و بنی علیها السلام را عبا خور را بر سر خوله انداختند که بلکه خوله از حضرت
ایشان از غنیمت باز نماند خوله فرمود کسی مالک من بشو که از کفایت
خواب من جواب بماند و در وقت لادت خبر دهد تا بفشورن از بوی از

و مذکور است که مالک بن نویره رحمة الله علیه که از بزرگان قبيله بنی حنیفه و از دو
خاله شعیب بن اخطاب و خضر امیر المؤمنین علیه السلام بود انهم من مذکور
روز غصب خلافت از اهل بیت طیب علی شرفها الصلو و السلام کردند
شتر خود را در باب مسجد رسول صلی الله علیه و آله و آله فروخته داخل مسجد شد
ابوبکر را در بابی از بنی حنیفه صلی الله علیه و آله و آله دید و حیران ماند و گفت یا
اخی ایتمهم رفعت منبر رسول الله صلی الله علیه و آله و آله یعنی ای برادر قبيله من چه استحقاق
تو بی نموده روی من حنیفه صلی الله علیه و آله و آله مگر روز عبد بن ربیع و بنی نضر
فراموش کردی که جنات رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله امیر المؤمنین علیه السلام را از خلافت
غصب نمودند و اینها را بنی حنیفه گفتند و با امر المؤمنین با بنی حنیفه که بنی حنیفه
صلی الله علیه و آله و آله سلام نمودیم و عمر بن خطاب عرض کرد من حجی لک ای ایها المؤمنین
حیرت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه یعنی فخر و ترفیع من از ای ایها مؤمنین
کشتی ایها من و ایها هر مؤمن و زن مؤمنه و ای ابوبکر ای عجمی یا بنی حنیفه
صلی الله علیه و آله و آله عرض کردند که این حکم از جانب زان پاکست یا امر خود را
ان خداوندی و ترفیع نمود این امر و در کار جلیل بابان غیبی گفت بل
ولکن غیبت و حضرت ناوبری الحاضر ما الا بری الغائب و الا امری حدث
الاخر یعنی این است که تو میگوئی و لکن تو غایب و امری حاضر می بیند
حاضر انچه غایب می بیند و امر حاضر را بعد از او امر دیگر



دیگر و هر وقت افضا کردی و در مالک گفت بخدا قسم هیچ امری حادث
 نکند مگر آنکه حبیب بنار و در باستان طله شمارا ازین بین و این و
 طهر حینا سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و کوه او تابع است
 شد ابدیا آخائیم ازین علی ظلعک و الزم ربیک و استغفر الله لذنبک
 ورد الحق الی اهله ما نسئ ان نفو فی مقام اقام الله و رسوله فی غیرک
 و ما ترک يوم المغدیر لاحد محبة و لا معذرة انسبت لسلیمک علی علی
 بامره المؤمنین حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بال المهاجرین بال
 الانصا لئن لم تردوا الحق الی اهله لنفان علیکم الا امر یعنی ای برادر
 بهم دست بکش از چیزی که طاقت تحمل او نداری دیگر فرخانه خود را و در خانه
 خود را و در خانه خود بنشین و طلب کن از خدا اینها را از سرش کنایه آن
 و حفرا باهل خورده کن یا احبنا نمیکنی از این که در جای نشسته خدا بجز
 و رسول مطلقا و صلی الله علیه و آله و سلم برادرانجا افتابند اند و در دور
 غدیر حینا پیغمبر بشیر و نذر برای احدی جای حق و عدلی نگذاشت و ایمان
 حجت بر همه گردانید با فراموش نمودن بانی نبوت است طاولات مایه المؤمنین
 سلام کردی در زمان حیوة پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد مهاجرین
 ای اولاد انصا هرگاه خوردا با هلس و تنه اید و سر اینها بر شما بزرگ شود
 کار بر شما سخت و دشوار خواهد شد ای مگر چون انحنان درشت را انصا

بن نویره علیه الرحمه شنید گفت بعد و اعنی هذا الامر ای البوال علی عقبه
 یعنی و بکنید ازینا بن اعرابی بوال کنند برپاشند خود را جماعه از مناسبت^{فقیه}
 بران مومن شدند و داد و بچینند و او را بشت و لکد خستند و چون انمومن^ک
 اینجک شمع را اذان نایاک ملاحظه فرود شد خود را سوار گردید و ایضا^{چند}
 بر او داد و انقوم شامل و اثبات خلافت جنتا^ت بر او مومن بن علی علیه السلام
 نمود و خواند و هر فت و از جمله ان اشعا این ایست است اطهارا لله ما
 کان یبیتا فیا قوم ما شلی و شان ابی بکر ایا ما کان یقوم عمر و وفا
 فلیک حبیب الله فاصمه الظهر بدت و بغشاء العشار کانهما مجا
 حی او یومر علی فلو قام بالامر الوصی علیهم امنا و لو کان الفیام علی
 ابوبکر بعد از چند که بخالد رسید و پدید که بنی اتمل و مالک نذر
 جا اهل بیت لعنه و کینه و کد و عدوان بود گفت که قدر سوار منجول
 دار بر و فیصله بنی حنفه و مالک بن نویره را بهانه منع زکوة و از داد از
 دین بکسر و مردان ان فیصله و ابیقل او و فنان و خمران ایست از اسیر
 سیدی که چگونه جنتا^ن نمود و هشت حرمت کرد و سیم خلیفه دیکار ما^ن
 پس خالد پدید صد نفر سوار جرأ برداشند و سیم قوم بنی حنفه را بگذاشت
 نمود و چون نزدیک ان فیصله رسیدند مالک بن نویره و قوم او و جوان^{لله}
 علیهم اجمعین خبر داد و کشتند و اسلحه بر او خود را داشتند و ان گردان

کردن ستم میکن چون شیران خشمگیر خروشیدند و آن را سنان و
 فدویان حضرت امیر المؤمنین علی السلام و جان فشانیان در راه محبت
 دین بین جوشیدند خال و بلیغ انملعوا اذان دلیران نامدار و
 نادان روزگار بسپارند اسلحی خربرا از راه مکر و حیل و تدبیر
 از خود رکنه روانداختند و گفتند ما ما هم بجای و در شب همان شما
 اینها انجمن طینت اقلب شما اسلحی خربرا از خود و نمودیم الحمد لله رب
 العالمین ما مسلمائهم ان دلاودان شهر صفت ساه دلا و خوش فطر
 سخنان دروغ و غدا میز انجمن انرا صد انکاشند و سخن همان را در برایش
 گویند ان کون صفتنا است فطرت و ان رو به کیشاد و صفت انجمن
 و فبا خود قتل دادند چون پاسی نشکست خال دین و دین شمشیر
 بر داشت پس را این مالک بن نوبه شش و انمون با کرا در حال شکر باز
 خود در خنوا و خواب بود پاره پاره نمود و زن انمون شهید در حسن منظر
 ناده زمان و مشهوره جهنما بود و فصل السبوی از میدان حسن و جفا
 از لیلی و سلمی و شاک امثال او ان بوده بود و اسم انضعیفه می بود
 بعضی میگویند پیشه بود خرم و جمعی در خبر آن حضرت امیر المؤمنین علی السلام
 دنیا را در صورت پیشه دید و مثل فرمود اندک انی فی الغیر یبینه و
 زینتهای مثل انک الشماکلی ضعیفه و انحالک کریم میگوید و بالین آن

مؤمن و انظلو میان ظلم و سبقت نور انکشتن دادی چون آخر امراده
 حسن و جمال ترا مشاهده نمود بطمع نور انکشت پس خال دولت و الزنا
 به انسانیت انظلو و نیز اگر صاحب کتاب التهای النهران الاخران و
 شکر کتب الاشجار میگوید که سر مالک بن نویره علی الرحمن و اردو میان
 ملک کوشش انداختند و بختند و طبع هر چه کردند و امر کرد با احتیاج سال^{عین}
 خود و را خوردند و بوفتاده پیش خال دلید آمد و گفت مالک بن نویره
 با قوم خود اظهاری اسلام کرد و چون مسلمانی را انکشتی باز او و عدو و
 زنا کردی خال دولت و نشد و با او از بلند گفت همه انفق را بکشد
 بعد از آنکه از بار اسیر کردند و از انچه با او بلند گفت که اسیران خود را
 گرم کنند یعنی بکشد پس انظلو میان ترا شهید نمودند و نهران
 ایشان را اسیر نمودند و شهر را اند میان مردم که قوم بی خقیه زکونند
 و مرتد شدند با انکه ان مؤمنان زکون خود را مالک بن نویره علی الرحمن داد
 بودند مالک انوجه زکون را بخوردشان و نمود و فرمودند که در این باره
 رسانیم ابو بکر خلیفه حیات و خدا صلوات الله علیه و نسبت بوفتاده
 خورد که بعد از این خال دلید رفت و بکلم نباشد و هیچ و و بهمانست
 طیب علی مشرق الا و الشاء و الخیر معا و دین نمود و ابو بکر را از بنو انصار
 مایله آگاه نمود ابو بکر هیچ ملتفت نشد و چون ان خبر فاح خیر المومنین

ایا مومنین علی السلام سید بسا غمگین گردید و گریست و فرمود تا
 اللَّهُ فَإِنَّا الْبَرِّ رَاجِعُونَ و این آیه را فرمود و اصبر فلعلها لا تبعث الغنم
 وَ كُلُّ عَمَلِهِ وَفَتْ وَ تَقْدِيرُ وَلِلَّهِمْ فِي حَالِ الْإِثْنَانِ وَ قَوْفُ نَدَائِنَا
 لِلَّهِ تَقْدِيرُ بَعْدَ أَنْ خَالَ دَابَّاسُ لِي وَ نَحْيُ حَنْفَهُ وَ أَدْبَعَدَ بِنْتُ طَبِيبٍ
 سر و بر خود را از اسنخ داخل مسجد حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله کرد
 فَبَايَ سَبْرًا بَرِّ وَ خُودِ فَوَلَدِي بِرُشْرَ عَرَفِ اسْلَى حَبْلِكَ اسْبَاحُ بَرِّ
 وَ قَبْلًا اَمْلَعُوا فَلَ اَبْدَانِ سَابِدَانِ اَمِنْ سَبَاشَدَه بُوَدِشَرِهَا وَ پَرِهَا بَعْلًا
 خورنده بود و غیر خطا چون خال دیر و بلند را با پنج حالت بعد از نماز خود
 و بیها و پرها را از سر خال دکنده و دوانداخت گفت ای شمن خدا و سر
 بَنَدُ مَسْلَمِ الْكُشِيِّ بَارِزِ اَوْدَعْدَه وَ فَا تَنَّا كُورِي بِخَدَافِمْ مِنْ تَرَانِي
 مَبَكْمِ خَالِدِ اَزْ نُسْ حَرْفِ تَرَنْجِي اَبْنَكْرَايِ اِلِي بِكْرَمِشَلِ رَا عَمْرَانِ
 پیش از این بگرامد ابوبکر را و امور و عنایات خود نمود و التفاتها و نوازشها
 و بعد از این خال داز پیش روی بر خطا گذشت و بعد گفت سبایست که من
 لِسَامَةِ شَمْلَه وَ فَبِكْ خَطَابِ مَلْعُونًا مَهَالِجِشْتِ زَنَّا كُرْ حَمْدًا اَوْ جَوْدَ
 اَمْدًا مَوْلَا كُرْدِ مَهْمَا كِ اَوْدَا بَكْمَنْ مَحْمُودَه وَ پَرِ بُوَدِ خَارِ مَغْبِلَانِ
 از چپه حنم و الم شمله میگفتند یعنی چیده شده بگفته بر خطا در
 وَ فَتْ سَمْلَه وَ اَفْمِدَه وَ حَالِ اَشْدِ مَخَالِدِ جَوَانِدَادِ وَ بَعْدَ اَزْ اَبُو بَكْرٍ

عمر را احضار نمود و بسپار خشونت و غلظت نمود و گفت باید خال را
 بکشی و فضا حرمی آنی ابو بکر گفت و شمشیر ما است و گفت آنخ گفت چون
 خلافت بر عمر بن خطاب سپید خال را در مدینه کو بختیشام گفت زیرا که عمر
 قسم خورده بود که او را بکشد و عمر را با غم خالفت خود را سر ایمنی
 خنجر را هر جا که بودند و اندوا طان خود نمود حتی زمان حامله را از
 مصروفین پس گرفت و بر سرها او این آنها در نمود و اموال آنها را ^{بفد}
 امکان در نمود و در بعضی از نواح و اخیان اهل بیت عصمت علیهم السلام
 مذکور است که عمر بن خطاب خواست که خال را بفصل مالک بن نویر
 علی بن الحنفیه بکشد و اندامین بکشت گفت اگر حلیف ثقیل اگر اکتشیر لیکن بعد
 بن عباده را که توفیق بل خراج و دشمن نو و نبوی بخت نکرد او را انباشتم
 پس عمر روی خال را بوسید و گفت اَشْفَقَ اللَّهُ وَسَفَقَ سَوْلُهُ
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام خال را در انوار اکشنیه مجتهد و اصل و بعد
 ابدی گرفتار فرمود و در بعضی از نواح مستطوره که کسی دیگر او را کشت
 یا با جل خود با سفل لیک جهنم و اصل فاضل کردند و مالک بن نویر ^{همه}
 با صحن خود فرار داد بود که زکوة خود را نذر انداخت و خلافت و نظا
 نیز بخاطر امیر المؤمنین علیه السلام برسد و شعری در دیوار انشاء نمود
 این بیت از جمله اشعار است فَلَوْ كُنْتُمْ هَؤُلَاءِ أَيْمَانِي مَالِكٍ مُصَرَّةٌ

مُصَرَّوَةً أَخْلَافُهُمْ أَلَمْ يُجَدِّدْ بِعَنِي لِسِي بِكَرْدِ بَابِ نَفُودِ اِمْنِيَّتِ بِنِزَانِ
 نَبِيَّتِ بِنِ مَالِ شِمَا اسْتَكْسِبُ كُورَه شَدَه مِمَّا نَطُور كِه بَسْتِ اِمْنِيَّتِ بِنِ
 نَشَدَه وَبَسْتِ نَحُودَه نَا اِنْجَا كِه مِي كُودِ فَاِنْ فَاَم بِالْاٰخِرِ الْمَجْدِ فَاَتَمُّ
 اَطْعَنَّا وَقُلْنَا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِعَنِي لِسِي بِكَرْدِ بِنِزَانِ
 بِخِلَافِ كِسْبِ كِه اَمَلِ اسْتَبَاوِ بِعَنِي اَمْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَلَعَتْ مِي كُنْ
 مِي كُودِ بِنِزَانِ جَعْفَرِ بْنِ خُزَيْمَةَ خَيْرِ خَدَايَا مُحَمَّدٍ مَصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَكَرْدِ بِنِزَانِ اَمَّا نَدِ بِنِزَانِ دِي كِه اَحْدَاثِ كُورَه مَالِ شِمَا دِي بِنِزَانِ اَمَّا نَدِ
 بِنِزَانِ اَهْلِ شَرِ نَشَدَه وَبَسْتِ دُو خَالِدِ اَلَيْسَ بِنِزَانِ بِنِزَانِ حَنِيفِ اَحْمَدِ
 كَفْتِ مَّا زَكُو خُورِ اِنْجَا اَمْرِ اَمْرِ مِي كُودِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِمَّ زِيَادِ اَمْرِ
 خَلِيقِ خَيْرِ خَدَاوَاوَا زِلْشَاهَا دِي بِنِزَانِ بَلَنْدَه وَنُورِ چُونِ خَالِدِ اَمْرِ
 اَوْلَعْنَا اللهُ عَلَيْهِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُورِ دُخُولِ حَنِيفِ خَيْرِ خَيْرِ خَيْرِ خَيْرِ خَيْرِ خَيْرِ
 جَنَّا اَمْرِ حَنِيفِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ
 كِه زَكْرَانِهَا بِنِزَانِ خَالِي اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ
 بِمَجْلِسِ دَفْعِ جَامِعِ الْمَنَافِقِ وَالْمُنَافِقِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ
 دُو نَفَرِ خُوَا سَنَدِ عَرْضِ كُورِ دِي اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخِلَافِ كِسْبِ كِه اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ اَمْرِ

خوله حنفیه و از اجنبی المومنین علیه السلام و طی و صحا انکرا و از
 شیخین بود از مختار و نور و جابر بن عبد الله انصاری با و دید چون خا
 شد و هر دو چشمش را بینا و بی نور شد و در میان مختار سلام کرد از مختار
 جواب سلام او را فرموده و در پهلوی خود نشاند و فرمود ای جابر بر تو
 پیش من ذکر کردند که حضرت امیر المومنین با ما است شیخین را خبر بود و نگاه
 خوله حنفیه را دلیل طلب خود نمائند پس جابر علیه السلام گفت که
 که بخاسه شش شد عرض کرد میسر شد که از دنیا بروم و کسی این مسئله را
 از من پرسد بخدا بجز و جل قسم روزی که سبا با ای قبیله بنی حنفیه رسید
 پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند و پهلوی او بگرفتند و در میان انبیا وارد
 بود نزد بابیلوغ چون داخل مسجد شد گفت ای کرم پیغمبر صلی الله
 علیه و آله چه شد گفتند رحلت فرمود گفت ای ابراهیم ای ابراهیم دست
 کرده اند که زیارت کنیم گفتند ای ابراهیم و بعد از او سیدان اسیر ^{مظلوم}
 فریاد کردند گفت السلام علیک یا رسول الله شهادت میدهم باینکه خدا
 مرا میپسندد و فارسی که جواب میدی ما را بعد از تو اسیر کردند و پدر را
 و فرزندان ما را کشتند و بعضی سوان ما خبیثت کردند و حال انکه ما
 شهادت میدادیم بر یگانگی خدا بی شریک و بی نیاز و وحدانیت خالق بینا
 و شهادت میدادیم بر سالت و بعد از آن دخترش ^{طلحه} و بیعت ^{الله}

الله عليهم عابرا بر سر اند خستند اند خست ای عذاب چو شده
 شما را اگر فغان و در خزان خود داد و حمله ها خود می پوشانید و هناك
 دیگر انرا می کنید طلی و غیره و این گفتند از برای آنکه شما نماز کرد
 و روزه نکر فید و زکوة ندادید اند خستند و مظلوم گفت و غ می گویند
 لشکریم در آن ماکناه کرده بودند بنرها و صغیرها و اطفال چرا ظلم کرد
 ولا تزرؤا و اوزده و زداخری پس طلی و غیره اند خستند و اطفال شدند و کوبانید
 ایشان سنک و دند طلی و غیره گفتند ما در همت تو زیار می کنیم و ترا
 کران می بینیم اند خستند گفت بخلا و ول و قسم که مالک من نمی تواند بشود
 کسی که خبر دهد که ما درین چه خوابیده و در فتنه که بر جامله بود
 گفت در وقت ولادت من و ما این من و ما در چه نشانی است اگر غیر
 ازین کنید و مرا بکس بگوید بیدار شدیم خود را یان می کنیم همت من از کس
 می رود و خداوند عالم خون مرا از شما مطالب خواهد فرمود گفتند خواب
 بیان کن تا تعبیر کنیم انما غافله رشیده گفت کسی مالک من میشود که
 عالم را است بخوابد ازین پس طلی و غیره می آید شدند و عبا خود را
 از سران برداشتن و در کنار با کمال غم و اندوه نشستند و آن هنگام
 سید الانام و غضنفر الاجام اسد الله الغالب حضرت امیر المومنین علیه
 السلام داخل مسجد شدند و فرمود این چه زلزله غوغا

گفت سجده و گفت یا علی علیه السلام یا علی علیه السلام عرض کردند فرمود
 راست گفتند خبرید رسید با و ما لاک شویدا و را عرض کردند یا ابا الحسن
 از ما نیست که خواب او را بداند بعد از حلت پیغمبر آخر الزمان صلی الله
 علیه و آله اخبار را شما قطع شد آنجا فرمود که من خبر میدهم و ما لاک
 دیگر کسی منع خداوند نشود گفتند بلی یا امیر المؤمنین بعد از آن آنجا
 با نذر خطاب نمود و فرمود این حق خبر میدهم و ترا ما لاک میشود
 دخر عرض کرد تو کسی که در دنیا احسان جناب رسول الله صلی الله علیه و آله
 جرات میکنی و بمن خبر میدی فرمودم علی بن ابیطالب انما ظلمت عینکم و حجاب
 با من که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صبح روز جمعه غدر خیمه او را برآ
 ما نشانه فلاح و هدایت نمود و او را خلیفه جانشین خود کرد آنجا
 مستطاب فرمودیم انما علم هدایت که جناب خاتم الانبیاء آفرینش فرمود
 اندخر عرض کرد از برای محبت و اخلاص تو خدایان ما را آکشتند و نمان
 ما را اسپر کردند بجهت اینکه مرغان ما آکشتند ما اطاعت نمیکیم و زکو
 نمیدهم مگر یکسب که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و آجا نشین خود کرد
 و از برای خلافت نصب نموده انحضرت فرمود لجر شما صاحب نخواهد شد
 و خدا شما را نخواهد داد هر کسی از عمل او بعد از آن فرمود ای حقیقه
 ما در تو حامل گردیدیم و در کتاب خط و غلام در هتکامید که اسماء نبی

نمیدارند و نمیدانند که این کپا سبز نمیکرد و چشمها را فرو رفتند و رفتند
 و بهایم بخت میفرستند که رسیده بر میکشند و مانند بنومبکفت که خمد
 شوهرش می دندمان غنیمت مبارک بوجود آمدی بعد از آنکه ما دیدیم که
 کوپا وضع حمل نموده و بنومبکی پدر از اینده و نوبار شوم و حمل غیر مبارک
 هستی و نو کوپا میادست بکفتی ای مادر فال بد خزن من حمل بسیار مبارک
 هستم و نشو و نما میکنم در جای خوب و آوای مبارک و آوای مالک
 من میشو و از فرزندی خداوند عالم گرامت میفرماید که عزت و سرفرازی
 فیلبانی خیر میباشو و انداخته عرض کرد راست فرمودی اینجاست فرمود چنان
 که میگویم خبر از این پس عزم من رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد
 خبری بمن از ایشان که ما بین من و مادر من است اینجاست فرمود و چنینکه مانند
 ترا از اینده خود و جواب ترا بلوح صس نوشتند و دانستند و فرمود و بعد از دو
 سال نبودنشان زاد و گفت و توافق را کردی بعد از آن گفت ای خرمین و
 خون دیری میافیل شما بیاید و اموال شما را غارت و شما را اسیر
 ایندو خرابا خود بزدان و می اهنما کن و جد و جدیها که مالک نوشود
 کسب یک خواب را و آنچه در لوح است خبر دهد و بعد از آن در عرض نمود
 ای امیر المؤمنین که انلوح گجا است اینجاست فرمود میا کپسوان خود گذاشته و
 او را نابید و بعد دست خود را بر سر خود برده و خرابی را و در و موافق

این خبر خود و بعد از آنکه
 این خبر خود و بعد از آنکه

با نچ گذشتند بود بعد از آن گفتگوها چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام
 ما الاضطر شده و عقد نکاح جاری فرمود و چنانچه محمد بن حنفیه از آن خد
 بود تا مکه و در بعضی از اخبار وارد است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 خوله را با ستماء بنت عمیس و محمد بن رضوان الله علیها سپرد که نزدیک
 نایب او را نشان مده عقد خوانند و حکم سبا را بر او جاری فرمود و ایشان
 بر این که اول ثانی غاصب خلاقند مؤلف طباطبائی گوید که ظلم و کفر این
 و لیدلید از ابله پس صاحب لیس مشهور است و چند دفعه در محال العین
 خلافت الحصب نموده بخیر اول و ثانی از آن نمود که جناب علی مطلق
 در چند موضع شهید نمائید و آنست در دست عجز و آشکارا
 حضرت اسد الله الغالب عاجز و گرفتار و در از جمله آن مواضع ایست که
 روایت کرده از کتبات ارباب الفلوی از جابر بن یزید جعفی علیه السلام که
 ابوبکر ضابط و حاکم نمود بصدفانی که در فرای مینه طیب و صبیح
 فداک بود و بر از قبیل ثقیف که اسم آنها هو اشجع بن خرم بود و از حاکم
 انقض بود و او بر ادبی داشت که او را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 در جنگ هوازن و ثقیف کشته بود پس زمانیکه اشجع ملعون از مکه
 طیب خارج شد و ضد او را نمود که خرم از خرم علیه السلام علیه السلام
 مستی میان ثقیف بود و نصرت نمود و از با صدق امیر المؤمنین علیه السلام

السلام و بخیر و نیکو و ظلم کرد با اهل انقیریه ها و اشجع مله و زندی بود
منافق پس اهل انقیریه ها شکر فرستادند که افرات و نهر طولم و نعلان
بیدین بخدمت شاه و لایق خدمت شاه شد و بخدمت شاه فرستاد
شد و عرض طلب نمود و بعد از عرض انجام ۳۰ مقرر کرد که بخدمت شاه
که هدیه فرستاده بود او را پس بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد
و عاشر به شهرستان گذاشتند و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد
به کشته شدند و در خدمت و بخدمت و بخدمت و بخدمت و بخدمت
و عاشر بن با و فضل بن عباس و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و فضل
۱۰ حاضر بودند و این که بانه و سپاه و سپاه و سپاه و سپاه و سپاه
مسجد انقیریه که مستحق سجده و نماز و احوال فرمودند بعد از آن
حضرت جناب امام ما از حضرت سید الشهدا علیه السلام فرستاد و سپاه
اشجع مله و که بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت امیر
با نملو و تبلیغ فرمود و انشعاف گفت امیر المؤمنین که است انجمن فرمود
علی بن ابی طالب علیه السلام انشعاف گفت امیر المؤمنین ابوبکر است
من او را در مدینه گذاشتم آمد پس انحضرت فرمود اجابت کن بگو حضرت
انلجین عرض نمودن حاکم از نظر ابوبکر و انحضرت و عیبت و من احبنا با و
او بمن احبنا دارد او پیش من از انحضرت فرمود عذاب و باریا را با مثل

سید الشهدا

بدین با انکالات و فضائل و منافات جمله عوام پیشو و مشایخ
 و عالم کرام و ائمه و کفیل از برای آنکه بدین داخل نشدند و بیعت
 مکر با کراه و مایطوع و رغبت و غیر کراه با و بیعت کنیم پس چنانچه
 فرست ما و او پس آنحضرت برکشیدند و بدین کوار خود و غیر خود
 سخنهای اشجع ملعون را حاضر فرمودند و بنام این ایا الیها انظران برویش
 و با و بیعت و لطف کرد و خواهش کن از او که بیاید پیش ما بدین
 واجب نیست از برای حتی از او صبا کرام برویش اهل ضلالت ما
 مثل خانه خداییم یا که میفرماید برایت و بیایند و محتاجند و او را و او
 بجای نمیرود پس عمار در حق الله بسوی او رفت و فرمود مرحبا بنوی
 من از قبيله ثقیف چه شبیه که افدام نموده بود مثل اهل المؤمنین علیهم
 که نظر نمائی ظلم املاک آن بزرگوار و او چه باعث است که سعی میکنی
 ضرر رسانیدن و بدی کردن بر آن بزرگوار پس بروی خود در رفعتش
 و لایب ظلم کرد پس آنحضرت را بنام ملعون عمار را طرد نموده و با
 خشنو با او تکلم نمود و عمار شدید الباس بغضب بود دست نمرد و دست
 که خایل نموده بود پس عرض کردند بخدا که ملحق شده و در باب عمار را که
 منافقین انمونی شدند و پاره پاره بنمایند پس ضرر فرستاد جمع
 و فرمودند پس بدان اذان ملعون و بیایند و دست بکن و بود با اشجع ملعون

سنی فرسواده از پهلوانان قوم شریف اختیایان ملعون فرمودند خدا
 خدا بر تو یاد این علی بن ابی طالب است علیه السلام که کشن تو و اختیای تو
 پیش از خضر است آنرا از آب خوردن پس ساکت شدند اختیایان ملعون
 از ترس آن خضر پس اختیایان کشیدند و جمع و برودند و افتاده بکوشا و لا
 پس فرمود بگذارد و دست بکشد از آن و عجبان تمامیدند عفوین که
 بدست بی عجله و طبع فایم نمیشود و حجتها و دلها را خدا و بر این و پس
 خضر با ملعون فرمود خدا بر تو یاد بچسبید حلال نموده بر خود
 و نصرت و اموال اهل بیت را و چو پراست لبس نمود این اسخا لال ان
 ملعون گفت خضر تو بچسبید حلال کرده بر خود کشن این مخلوق را و
 باطل و اخی نمودن حاتم یعنی بویگر و امیر این دو ستر این از عیب
 و موافقت با تو پس آن خضر فرمود من نمیدانم تفصیح در خود و در خصوص
 الا این که کشند برادر و در و در جنگ و از آن و مثل این عمل که کار
 کشند و خونخوایی نمینمایند در صلب اسلام پس خدا اینک اینچ و خون
 ترا پس ملعون گفت ای خدا اینک اینچ و عمر ترا و افضل میدهند سنی
 حسد تو با خلفا است تا آنکه اینچسند و او نماید ترا بر او و ملاکت
 ظلم تو باعث میشود بر این که بر این خود منبری پس بغضب تمامد و فضل
 عینا از قول ملعون شمشیر خود را کشیده کردن ملعون را زده بود انداخت

پس اجتماع نمودند اصحاب اشجع مع ابو برز فضل بن عباس بن خضر و الفقا
 کشید پس زمانیکه قوام اصحاب اشجع بر روی چشم مبالغه خضر و امان
 ذوالفقار داد دست مبارک انحضرت ملاحظه نمودند سلاح را از خود
 انداختند و عرض کردند بخدا شاه و لایب الطاعه الطاعه ابی المؤمنین
 یعنی طلعت و انقیاد بحکم تو ابی المؤمنین و ابی مؤمنین و انقیاد بحکم تو
 اف بر شما باد بر گردید و برید پس حنا آغوش خود را از بستو اکبر شما که ابو
 باشد پس بکشتن مثل شما طلب خون نمیکند و شکستند شیوع عهدها
 پس برکشند انما لعین با سر اشجع ملعون و انداختند سر ایشان بگو
 جمع کرده هاجرن و انصار را و بعد از آن گفت ای گروه مردم بدوشی که
 برادر شما اشجع ثقی طلعت کرده بود خدا و رسول خدا را و اولی الامر
 شما را امیر عالم و خطا کردم او را بر صدف مدینه حوالی آن پس معاویه
 کرده ابی اولی الطالب کشته است بطور بد و خاج شده و رفت با چند
 نفر از اصحاب خود بسوی قریه ها فجای پس هر این خاج شود از اصحابان شما
 بستو او هر این رد نمایند و برگردانند او را از طرف هلبه که پیشتر گرفته
 و مهیا کنند از برای جنگ با او و اسب صلاح و نذارک نمائید بحیث
 علی بن ابی طالب شخص است که او را می شناسد و در دست او نذارد و
 سواره ایست که نظیر ندارد پس سناکت شدند و خوف کو باد را از

سر ایشان مرغی نشست پس ابو بکر گفت یا کنکده یا صاحب این کس
 الثقات کرد شخصی از عراب که اسمش حاج بن یحیی بود پس ابو بکر گفت
 مرا که تو بروی پیش امیر المؤمنین ما که با تو میرویم اما مرا که اینها میشوند
 تو برونده این سخن میگوید امیر المؤمنین آنها را مثل خشریان فریاد
 اذان برخواست کسی دیگر از میان مردم و یا ابو بکر گفت بدان که ما را
 پیش که میبری که با او جنگ کنیم شهری سار البک و ضنا بزرگ که میبرد
 از و آخر البکم خود قسم بخدا که بدین سنی ملاقات ملک الموت است
 است بر ما از افای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس ابو بکر
 بن ابی جحاف را پیشا گفت جزا داده نشود از نام خود جزا خبر من و غی که در
 میگویم از برای شما علی بن ابی طالب را گردانید میشود چشمها شما در
 شما یعنی بروی شما بروی نظر من باشد از پس میگوید شما را اسکر
 اینطور سخنهای مثل من گفت میشود و او میگوید پس ملاقات شد بکوان
 عمر بن خطاب گفت ایست کسی که بتواند با علی بن ابی طالب معارضه نماید
 مگر خالد بن ولید پس الثقات نمود بکوان الدیلم گفت یا اباسلمه این
 امروز شبی هستی از شبهای خدا و کنی هستی از رکان خدا و کنی
 خدا هستی نزد شما او بدین سنی که شوق نموده است علی علیه السلام عکا این
 و خاج شده از من و با چند نفر از اصحاب خود بکوان و فرمای مجاز

این خبر با چنان فعلی بلند داشتن که از نوظاه هر شد هرگاه و ابوبکر
دوست نمیداردی آن نژاد است میدارد پس حکومت و باندگران بنا
بود و شش نمونه مثل استخوان و کلوماند باشی پس نیست بعد از هجرت
با پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه معظمه مدینه مشرفه میان نژاد و ابوبکر خلا
و بگذارد و مرد مرا بحال خود پیرانگس که دوست داشتند و برای خود خلیفه
قرار داده اند که هر که شود و هدایت یافت هر که یافت و توفیق مکن
کلمه مجتمعه روشن مکن الشرا بعد از خاموش شدن او پس بدین که
هرگاه نفرین کنی این کلمه مجتمعه روشن نمائی الشرا بعد از خاموش شدن
میبائی این کار را غیر محمود پس حضرت فرمود مرا میسرانی بخورد و ابوبکر بن ابی قحافه
و بمثل او و توفیق پس بزرگ کن این نژاد و هر که پیر و وفادار کن بسوخته
شده برای احوال گفت بدین که بمن سپرد ابوبکر هرگاه برگردی ازین طریقه
که پیش گرفته مخصوص بدیشی بگرامت سرود و هرگاه قائم باشی و خلا
حق بر این میرسد نژاد بسوخته ابوبکر و حال اینکه اسیر باشی پس آنحضرت فرمود
پس کار تو که خشن شده است و بدینا سی خود را از باطل و مثل تو مرابا سیر
میرد از راه نیک و بخیر بیا و ای پسر زاده از اسلام ایا کمان میکنی
مثل مالک بن نویره که کشتی و زانو با زن و زنا کردی و حله و فانی و انجا
امدی بسوی من برو و کمی عقل خود و روشی روی و بلند کردن بدین خود

قسم بخدا هرگاه در آئینای شمشیر خود را بر سر نهوسرهای او غاد نوهر این
 سینههایم از گوشتههای شما جماعت کشتار و ناکرهایم بسپار او انچه
 نواختار و نه صاحب بود از خدا بر تو با نفاذ من و بدو می من بپشتن
 خود را و طلب میکنم مرا خود را در شب و روز نیست مثل تو غادر بر مثل
 دعا ای که اسپر باشم و هرگاه از ده غلای که مرا اسپر باشم و پیش او بگری
 ایند میکنم بر او دانست اینم که پس بنصب انداخته خال را پدید گفت
 مثل رسانیدن شهر میل نما آنچه چو پست و اسفند از غنایم در جالی و مکر و
 مینما مثل و باه و چهر ترا جی کرده اند و نگاه و نیست مثل تو مکر آنکه
 تابع نما بدو لشرا بفعل خود پس فرمود خضر امیر المؤمنین علیه السلام
 عنبه که چون حالا اینطور با من فرمودی بنی جامع الان و بی اسبان پس
 حویدا در غایت عجزی بین اینک امر فرمود و کشید از خضر و الفقا را
 از بنام و حله فرمود بر خال چون نظر کرد و دید بر او و نالو و چشم مبارک
 خضر و نالو و الفقا را دانست مبارک و مهم شدن آنحضرت را
 بر قتل از ملامت و ملاحظه نمود مرا و مؤمن خود را نصب العین کرد پس نالو
 جالبوی نمود عرض کرد یا ابا الحسن ما ازاده نموده بودیم اینطور را پس
 خضر با پشت سر و الفقا بر پشت خال دو او را سرنگون کرد از آن
 او پیاده نمود و از غداران اینجاست این بود که در تنگ گردید

مباد خود او فیه که بلند میگردد که برین دشمین از برای آنکه دشمنان
 این ددست و نزد تر اهل بر جین انحصار نمایند پس لا محاله بر احاطه
 خالده پدید از فعل انحصار بولعجب و خوف و عینف بعد از آن انحصار بانها
 فرمود چه چیز باعث بر شما است که مکافحه و مدافعه نمایند و در وجهی که
 نمیکنند که او را دفع نمایند از قای خود هم بخدا امر را بخوانیم هر آنکه
 کرد نه شمار او بر زمین مباد انهم بر پایه شمار این اسان را در دودش
 از چندین غلامان هند و از نهامی که هلاک او با این راه مثل حیوانات میخورد
 مال فقی مسلمانان را بلا استحضار اف باری بر شما پس برخواست از میان آن قوم
 شخصی که اسم او شتی بن صبا بود و او مرد عاقلی بود با آنحضرت عرض نمود
 که قسم بخدا ما اینامده ایم بسوی تو از برای علی که ما ما و تو بود
 باشد و ما جاهل نیستیم و میشناسیم برادر صغیر و کبر و تو
 اسد الله در ارض و سما و تو بی شمشیر نعمت خداوندی که بر دشمنان
 و نیست مثل ما آنکه سبک جاهل باشد بر مثل تو و ما می تابع هستیم و
 ما مو و اطاعت کنندگان که مخالف نیستیم پس هلاک شود آن
 کسی که ما را فرستاده بسوی تو تا نبود از برای او و شناختن تو
 در روز جنگ بدو واحد و خیز پس انحصار از قول امر و حیاه نمودند
 و ترک نمودند ما انهم را و دیگر منعصر ایشان نشدند و منوح

با خال دلید و انما هو ساکت بود آنچه شد در ده که انجنا با این
 زوال فگار زده بودند پس آنحضرت فرمودند بخالد و ای یزید و انجنا
 چیزی را بسیار اطماعت گشته کرده از برای خیانت کننده کان و نکست
 کننده کان بیعت با کفایت نکرد یزید و برای انما حجت و اثبات حقیقت
 من روز عید غدیر که صحابه را با امر خداوندی حضرت رسول خدا صلی
 علیه و آله فرمود بیعت من و من بیعت گردیدند بخلاف و مصائب من
 و بعد بفرمودند و نکست بیعت گردید و با من صاحب ثواب و بیکری و سپرد
 که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا شهید نماز و بفرمودند و نکست
 و از آن روز که مرا شهید نماز پس بخالدی که حبه را شکافتند و کافران
 خلق فرموده هرگاه از فضل گذری که بر کرده بودید چیزی ظاهر میشد
 مرا نه میشد این بی خوف و ابهره ها که اول مقلوبین بشمار من و نوم
 انجنا و انما بشمار من گشتند و خدا می کند آنچه را که میخواهد
 و همیشه ترا ابو بکر یا عت میشود بر افسان حال تو پیش من پس بدین
 ترک کردی حق را که منم و آمدن بیا اینها را قطع میکنی از برای آنکه مرا ای
 بسوا ابو بکر یا اسیری بعد از شناختن مرا که منم گشتند عمر و عبید
 و حرب و منم فالع باب فلع خیر من بدین بیعتی که از شما و کی عقل
 انما کمان میکنی که بختی از من آنچه را که سر صاحب ثواب و بیکری و انوفتکم

انو فیکتر از مدینه خارج کرد و فرستاد بسوی حال آنکه نو فیکتر
 از شجاعان من که ظاهر شد بر عمر بن عبد کربا صید بن سلیم خروید
 بر نو ابوبکر که همه آنها را از کوسه بگریزید و همه آنها بدو رسوای خدا صلی
 علیه السلام بود و الشجاعان آنها را از آن حضرت رفتند و حال اینها را فاد
 ندادند با چنین نبود گفتگو به نو ابوبکر پس هرگاه نبود و صید بن خروید
 رسول الله علیه السلام که صید بن ابوبکر و عمر بن خطاب
 از من آنچه که آنها اعلیایان از تو انجالی که ابوبکر و عمر و حال
 خوض میکردی خودی که مرکز و قوم نو فیکتر چند مثل کوسه فیکتر که
 با مثل کوسه فیکتر که طویل الظاهر و طویل العنق باشد با مثل کوسه فیکتر
 بکشیدن آن باشد از راه برود و با مثل خروید که و کوسه فیکتر که بود
 بخورد با مثل خروید که و با مثل کوسه فیکتر که و با مثل کوسه فیکتر که
 و غیر آن پس برهنه کن انجالی و نشو از برای خائنه خیمه از برای ظالم
 ظالم پس خالده بن عاصم که با ابی الحسن من میدانم آنچه را که میفرمایند
 و عدوان کردند از خلافت و عرب بزرگان عرب را از جهنم طالع خونین
 خود که در غزوات کشته شدند با و بلا آورده بسرها انجالی غیر
 ایشان هم از نو فیکتر شدند و این نو فیکتر پس از نو فیکتر که از ان شدند مثل
 دو کوسه فیکتر که با هم که میگویند از ادبی که ما بین دده ما و منها

مختار

هموار و ملاجی و جعوبت از دست لغو خارج شد و مردم از نورش شمشیر
و بهشت کردند برای یکدیگر و باعث نشد بریعتی برای یکدیگر و ملاجی و جعوبت
و امن از طرف او که هر چه کردند منقضی نمیشد و نیاورد بر اسلحه از دین المال
مسلمین میگردانند و نوبت و نوبت نیاورد با آخرت و آخرت را گرفت و بگناه
جمع میشد و خلاف این بود و نوبت نیاورد با مردم و عدم بقرض مردم که
دلائلشان بخوانند بکنند مخالف نمیکرد با نوبت الدین و نور و جعوبت
علیه السلام و میخواستند انبیا و ائمه و ابوبکر و علی و حسن و حسین و
فساد کنند مکرر اغوی بسیار خبالت کنند و فتنان این زمینها را
حیثی و عینی و غیر خطای پس بدو می رسیدند از محرم می کردند باطل
بر خورون و آنها را امیر سالار و من و ما بود و می کردند آنها را اعطای
من و بیایانها می آورد و عباد و نهانی فتنه را که ما من دارند و فراموش کردند
و بفرموده خواهد داشت آخر امر خود را در وقت مرگ و انظار عقل و
پس خالده و خنک و دایا الحسن مجتهد و ابوبکر و علی و حسن و حسین و علی و
نور و جعوبت و این زمینها را از خود و بروی بعضی منزل خود مکرر و بیایان
فوم راضی میشوند و اگر ما میمانند یعنی نور و مکرر از ایشان سبب از
دیگر آنها منقضی نمیشود و پس خنک و امیر المؤمنین علیه السلام
خفتن از این خنک و با بوی بوی و غیر خطای و انبیا و ایشان را از وی گوید

گوید بعد از آن برخواست و خواست آنحضرت را سوار شود و او شد و احضار آن
 پیش از آنحضرت سوار شدند و خالداً چنین با آنحضرت حرف میزد و آنحضرت
 به تبسم میآورد تا آنکه داخل مدینه طیب میشدند پس میآوردت که در میان
 بسوی ابی بکر و خبر داد با و از ماجری تماماً و آنحضرت بعد از ورود
 شریف بودند بسوی قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت
 و داخل روضه منوره مبارک شده و چهار رکعت نماز کردند و در آنوقت
 و برخاستند و آواز فرمودند که برگردند بسوی منزل خود و ابوبکر در
 مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشستند بود و عتباتی بسوی آنحضرت
 در نزد ابوبکر نشستند پس و یک خود را کردند ایند ابوبکر بسوی جناب آن
 پس گفت ای ابا الفضل بخوان بسوی من پس برآورد خود علیه را تا ایند که غنا
 تمام با و بسبب آنچرخ رسیده از او و یا شیخ اسلمی پس فرمود جناب عتباتی را بگو
 که ای آنکه گفت خاتم خالداً بنو کربک کن معاینه با آنحضرت که من میترسم
 که مغلوب شوی و دست آنحضرت و هیچ کس را بر او نمیکند پس ابوبکر گفت
 بجناب عتباتی ای ابا الفضل مرا اینسر از او پس برآوردت بگذارد و ای ابا
 که عتباتی تمام اما آنحضرت گفت من خالداً از برك علی بن ابی طالب و ابی طالب
 میترسم خالداً که من میترسم که از او بگریزم و ابی طالب و ابی طالب
 آنحضرت و یقین میکنم که آنحضرت گاری کرده اگر خالداً از آن ترسیده

۲ باب فی فتح

پس حضرت عباس با بویگر فرمود این حضرت امیر المؤمنین علیکم السلام و خود
 میدان این پس حضرت عباس با حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام را خواند
 بسو خود پس آنحضرت شریف آمدند و در نزد جنت عباس نشستند
 عباس با آنحضرت عرض کرد که بدرستی ابوبکر طایفه اند شما آواز
 داد که سوال نماید از ماجری پس حضرت فرمودند بحضرت عباس ای عی
 من هرگاه ابوبکر بخواند مرا بنامده بسو او پس ابوبکر عرض کرد با
 یا ابا الحسن من و الخیمنشوم بمثل یو این کار را که میکنی پس آنحضرت فرمود
 کدام کار ابوبکر عرض کرد کشتن تو مسلم را بغیر حق سب و بدی و از
 مردم و قتل را شعار و دثار خود کرده پس صافقت شد حضرت بسو ابوبکر
 فرمود اما جواب عتقا تو بر من در خصوص قتل سلمان نیست که من بنا
 میبرم بخدای عز و جل از اینکه مسلمانان را کشته باشم بغیر حق از برای آنکه
 هر کس که واجب القتل شد اسم اسلام از او برداشته میشود و اما کشتن
 من اشجع ملعون را پس هرگاه اسلام تو مثل اسلام اوست فایز شد بفر
 عظیم و نیست غلام من مگر از سو خدا که حرام کرده آبان کار و نکشتم
 او را مگر به یقین و شایده از خطر خدا که بر من واضح و اجب شد قتل
 و نیستی تو لکم از من بجلال و حرام و نبود اشجع مگر زنده و نیست
 و بدرستی بود و منزل او بی انفسنک سفید و سست که سست است مگر

میگردید و بعد از آن میآمد پیش پادشاه و از او میخواست که
 عز و جل را در دست مرا و اخذ نموده مرا بدین سبب بفرستد
 و بعد از آن مختار امیر المومنین علیه السلام را فرستاد که
 پس مانع شده خبره بن شعبه را از این باب و قسم دادند که مختار را بفرستد
 خدا صلی الله علیه و آله را مختار را که شایسته و قسم دادند باینکه اگر
 ساکت شد دیگر فرستد و بعد از آن بفرستد و اگر نپسندید
 فضل بن عباس گفت هرگاه قصاص ما را بفرستد بفرستد بفرستد
 دیگر نمیکند مثل آنکه در این مختار را بفرستد و بفرستد بفرستد
 که چطور قصاص ما را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
 غسل بفرستد بفرستد و بعد از آن بفرستد بفرستد بفرستد
 کرد و بفرستد و بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
 دانسته فهمیده و بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
 غصه که در این مختار را بفرستد بفرستد بفرستد
 و در خود دانند آن مختار را بفرستد بفرستد بفرستد
 پس از آن مختار را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
 صاحب مختار را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
 حکم مختار را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد

۵
ارحامنا را و منع نمود بد از ما میراث ما را و بعد از آن غضب و ظلم کما
میرید که از برای ما حق میراث نیست شما با این بنیاد محسوب نیست
عدم رضایت غیر خدا و ورود نقض صورت حق امیر المؤمنین علی السلام اخذ
و رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهت لیل شما اخذ و اول بخلاف است
بخلاف است این کما نیست باطل و از حق باطل این شما با رد و ردی
و نزدیک بعد از آن جهت این دو در غایت شما و دعوی های باطل را کند
و حق ما را غضب نمایند و بعد از آن ان قوم را این برکشند و رفتند
خطر عباس بدست خود است مبارک خضر امیر المؤمنین علیه السلام را و
عباس میفرمود قسم میدهم ترا ای یحیی من با ابو جعفر و دشت من و کاه
حرف من ترا و بطوری حرف بزنی که او را مسر نماید و نیست بنابر آنها
صبر و ظلمت چنانچه امر کرده ام را صبر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بگذران تا انجا خود را بنویس برای آنها و در عهد برکات کند که لا
میگردد بر حقیت من و بگذران تا انجا ما را ضعف اندر ستمی که خدا بندگان
صاحب است او خدا بهترین حکم کننده کائنات است پس ذکر و خضر عباس را
که ای یحیی من ایا گفتا نکردم شش من از تو و هرگاه میخواهی بر من بگو
ابو جعفر و غایب او را مدشنا سام و بزنی او را که سلطه شده از او
میگم پس قسم داد بخضر عباس جناب خضر امیر المؤمنین علیه السلام و سنا گفتند

گردانید و از او انصاف و انبساط کرده اعلام مجلسی رحمة الله در مجلس هشتم
 بخار و انوار از کتاب ایشان الفکر از جابر بن عبد الله انصاری و عبد
 بن عباس رضوان الله علیهم که ما نشسته بودیم در پیش ابی بکر در زمان
 خلافت آن در روز و وقت چاشت که ناگاه سید خالد بن ولید پسر ابی
 در میان لشکر بکر گرد عبا و بسو اسما بلند شده و لبها شده
 کشیدن اسب آنها و ناگاه دیدیم که خط سباز امیر خلفه اهن
 لغت کرده بکری نوحسین مملعون انداختند پس آمد خالید پسر ابی
 از اسب خود در برابر ابی بکر ایستاد و اهل مسجد نگاه کردند بخالد و رسیدند
 و بعد از آن خالید گفت ای بکر عدو منا و بکر در خای سپیدی خجسته که بر
 ترا نشانیده اند در موضعی و مکانی که تو اهل آن نیستی و بلند شده
 با همگان مگر مثل ما بی حربه که در روی پامانده باشد که آب و حرکت
 میدهد و حیات ندارد چه کار داری تو لبها لشکرها و نفوس عساکر
 و حال آنکه تو سوار بر مکانی از این خست و سست است و ضعیف و
 محضیل که خاسته بخواهی بکنی کسی که بیویناه آورده و نمیشوایی که در
 کنی لشکر بکر این چه انداخته خدا این بکریان ضعیف مغیره بن شعبه و
 صهبا که حبش جزای خیر بدستی من بر کشتم با این لشکر از طائف
 حده و طلب حرد بن بکر پسر ابی طالب را و همراه او بودند طایفه

فرمود برون در حالت غضب که با هرگاه ابوبکر بنی‌سفل من میکرد و نموا میکرد
 ای اباسلمه ان پس من گفتم که قسم بخدا هرگاه زای ای بکر قرار میکرد و بکشتن
 مرا اینهمه من بهر همیشه آنچه را که در چشم بود را است پس بحالت غضب در آوردن
 خطر را کلام من از برای آنکه آنچه در فکر بود بر آید با عرض کردم پس باشد
 غضب من فرمود بنی‌الخطا یعنی ای سرور بکشتن کرده نشد و آه
 نوافد میشود که مثل را بکشد یا جفا میکند که اسم مراد میان هوا
 یعنی بوی مان خود بگرداند چنین هوای که یک کلمه از آن دهج جاری نشد
 عذاب خدا بر تو باد که بدین من از کشتن کان تو و صفا تو ای بکر بدینم و قاتل
 خود را میدانم و وقت مرگ خود را میدانم و بعد از آن آنحضرت بدین خود
 بر قفوه من یعنی اسخو نهایی میان سپید کردنم گرفت پس مرا سرنگون کرد
 و از سبیل پائین انداخت و مرا از اندک عیب برد تا پیش اسبها حارث بن کلاب
 تقی پس دست خود را دراز کرده و طباسی با آن غلط که آهن بود
 بدست مبارکش مثل علك مسخ بود هر دو دستش کردن مراد از کرده
 مثل حلقه کرده برگردن من انداخت و احیاً من به اسبها ده بوند میخیزد
 و لرزانند و استند که غضب را از من دفع نمایند خدا بندگان را جزای خیر
 ندهد پس زمانیکه اصحاب من نظر کردند بشو انحضرت کو با ملل الموزع و
 دیدند پس مجدداً اینکه آسمان را بلند کرده ای سنون مرا این جمع شدند

۱۲ حکمت

برای

برای فک و وا کردن این قطب آهن که برگردن منست صد نفره بلکه زیاده از
 پهلوانان و صافان عرب پس فاد شدند هر چه می کردند و فک آن پس
 معلوم شد برین از غلج شدن مردم از فتح و وا کردن آن اینک از سحر با از فوق ^{ملک}
 که مرکب شده است از انحراف و انحراف و انحراف و انحراف و انحراف و انحراف و
 و انحراف و انحراف و انحراف و انحراف و انحراف و انحراف و انحراف و انحراف و
 خود پس بچین پوشانید مرا پس ایو طال البلباس غار که مرا مضحک کرده است
 از برای اهل این بار پس ملتفت شد ابو بکر برین خطا بگفت با و نمی بیند کارها
 میکند اینم دگر با و لایت من بر دوش او گذاشت و غصه است در سینه او
 و گفت قسم بخورم که از این غار مرا خارج کردی که ترا نکند مزاح کرد ترا انا ^{نیک}
 هلاکت ببندد از او و از اهل حسد بر بود سینه او منجم شد پس ^{شده}
 بریدن او مشاحیر بان خون دیدن و ترک نمیکند از خمر هلا و حسد انا اینک ^{او را}
 میاندازد بمورد و موضع هلاکت بغداد از آن ابو بکر بخاطر گفت بخور
 پیش من فلک بن سعد بن عباده انصار بر آید نمیکشاید این قطب آهن را از
 کردن خالد بن ولید از فلک بن سعد از اینم دم زوی که یک بود این فلک مر که طول ^{است}
 او هیچ بود و عرض فاش شد و جیب اشک ناس بود در زمان خود ^{بعد}
 از خطر امیر المؤمنین علی السلام پس حاضر شد فلک بن ابو بکر با و گفت
 فلک بن سعد بود شد قوت بچشمی منی که میکشاید این قطب را از گردن

کردن برادرت خالده فیکر گفت چرا نمیکشاید از کردن خود خالده ابوبکر گفت
 فادد برکشادن از کردن خود ندارد فیکر فرمود پس آنچه بیکه قدرت ندارد
 بر او ابوسلمه مان و خالانکه او سواره لشکر شما است و همیشه شما
 بر دشمنان شما ایستادن چطور فادد میگوید بر آن ایستادن خطای فیکر گفت
 ترك كن اسهله و ظرافت را با ما و شروع كن با مریکه از برای انخاض شده
 پس فیکر فرمود که حاضر کرده اید از برای مسئله و حاجتی که سوال نمایم
 و التماس کنید تا من از امر را اقامه نمایم یا با کراه و اجبار و اجتناب
 پس گفت اقامه مریکه کشادن و طب انکوردن خالده طوعا بود و نه کارا
 خود نکشائید اگر اقامه نمایم برکشادن ان فیکر رضی الله عنه فرمود یا بن
 القهاك الحبش خالده فادد انکسیر که مثل نواد اکر اقامه نماید
 بددی شکم نو بزرگست و کوش نو بزرگست پس هرگاه اکر اقامه نماید این کار
 از نوع نیست پس خجسته کردیم از فیکر بن سعد و منیر با انکشان خوب
 دندانه های خود پس ابوبکر گفت ترك كن آنچه فرمائید و قصد كن از برای انکه
 از نو خواستیم از کشادن و طب انکوردن خالده پس فیکر فرمود
 قسم بخدا هرگاه فادد با شما برکشادن نمیکشاید پس اهنکران شهر من
 حاضر کنید آنها افروند از برکشادن و طب اسب را از کردن خالده
 آوردند جمعی از اهنکران مدینه و آنها گفتند این و طب اسب کشاده

۹۰

۲ و کوش و حیوان
 بمنزه الله است
 انسان منزه

نمیشود

نمیشو مکرانکه او را در الشریکه داریم تا سحر شود پس ابو بکر رو کرد اینده
 فیس دحا الغضب و گفت قسم بخدا که تو عاجز نیستی از کشتادن فطیر
 کرد خالده و لیکن تو نمیکنی کار براه امام و وجبت با الحسن علیهما
 در انکار ترا عیب نماید و این کار عجب تر نیست از کاسه بدینو که وضو نمائید
 خلافت نمود از برای اینکه عمو اسامه را که نماز پیش خدا بر دشت او را
 اسامه را عزیز نمود بولی او را مینمود بر خود با اهل طاعت خود و حالا
 دحا را مکر و شقاوت میخواستی که جدا بینی از یاران اهل اسلام را و
 گوید که فیس چون اینکما اثر ایشان پیدا از ابو بکر بغضب و غبطه درآمد و گفت
 یا بنی فحاشا فیه شیء پیش من از برای تو جوابی هست کرم گشته بزیان بگری
 طلاق داد و فلی که بسپار جرأت داد هرگاه بیعت بر تو نباشد قسم
 هرگاه بیعت کردی بدست من هرگز بیعت نکردم بر تو فلی و زبان من و
 احبباند از بدو خلاصه امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت آن بزرگوار بعد
 از روز عید غدیر که جمیع صحابه بخضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 انخضوا و بخلا و نیست بیعت من بر تو مگر مثل آن زنیکه از قریش بود که
 با مغزل و بسمل خود غزل می نمود و حکم می نایبید و بعد از آن مغزل نایبید
 می کشان و می گویم قول خود را و نمیرسم از تو و از عیب تو بمن و هرگاه من
 از تو ایند آء اینکلا امر منگو نمیشد از من بر تو خوئی که کرم و هرگاه



بدین قصد کرد خلافت را لا یقین بود بر او که قصد خلافت نماید ازینکه
انکه آن مردیست که پیش از حوادث دهر که بر او نازل شود و پیش از
طرف او شل فشردن انچه در ظرف کتاب است از سعادت انبیا و این جانب
و او بزرگ است و شده است بامور و فحاشا و در پیش خرم و سبک و
شجاع و سفاکی است مرفوع و صاحب عزت عالیه است و در پیش که نظری کند
بمخبر چشم خود از راه نکبر و لفظ بخلاف آنکه در جبهات مخالف بدین
هستی یا اینکه فایم شد بدین بر خلاف کردن با او و بیعت نکرد و قسم
ای کو سفند مانده لنگ و انچه و سبک اقبال کرده بچرخ که او را بخورد
و ندیستی خالص و نجیب و مناسبت کنی هستی و قسم بخورد بخدا که
هر آنکه انجام میرم بدین تو بجا می آر فو ل که پر میشود هنر تو از آن کلام
با خون پس ما را از ترک کن و ما را از کد از خوض نمائیم در دنیا ای کو بکمال
انداخته و او و فکر نمائیم در غوا و ضلالت انداختن تو ما را و
را السنه و نمید و حور از ترک کرده ایم و تابع باطل شده ایم و اما خبر
تو برین که علی علیه السلام امام من است پس قسم بخدا که انکار نمیکنم
من امامت انچه خدایا و عدول نمینمائیم از ولایت او چه کونی میشکنم
بیعت او و حال انکه عهد کرده ام با خدا با مبر المؤمنین بودن انچه
و از ولایت آن بزرگوار حقیقتا در روز قیامت سوال خواهد کرد از من

هرگاه انگاه نماید
بدین من کلاما

بدی

بدین شیوه هرگاه من ملاقات نمایم با خدا یا انقض عین تو را بنحوی که بخواهم
تو در من از این که بشکتم عهد بپرا که با خدا و رسول و صلی الله علیه و آله
و علی و حبیب او کرده ام و اما تو ای ابو بکر امیر مؤمنان خودی که مرا فورا میبرد
هرگاه خواهند که امیر میگذرانند و هرگاه نخواهند عزول میکنند ترا
پس نویسن بسو خدا از جریمه کنایه که کرده و متصل شو و بپرا کن بسو خدا
از آنچه حرکتی شده و تسلیم نما خلافت را با آن کسی که از اولی و اخوان است
از تو نویسن بدین که حرکتی شده بکنایه عظیم بسبب خلافت و اولاد است
او و لشستان بود مقام او و لشتمی و نام نهادن بخدیو یا سبک یا ان ^{کوار} بپرا
و گویا بنحوی تو مدتی کمی دنیا با این غصب خلافت عمر خواهی کرد و از تو این
دنیا دور خواهد شد چنانکه از اسما بر طرف میشود و بدانی که کذا
یک از این دو طرفه که یکی از آنها تابع خضر امیر المؤمنین علیه السلام است و یکی
دیگر تابع تو که بدست انجبت مکان و ضعیف تراست از حیثت لشکر و
و اما انجبت سر زلش تو بمن باینکه خضر امیر المؤمنین علیه السلام ^{موسی}
منست بلای من بخدا انجبت مولا ای منست و هم مولا ای منست و مولا ای ^{مسلمان} جمیع
با من خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحابا در روز غدیر بیعت کردند
بر او و من بدان بیعت ثابت قدم هستم اه اه چندان میشود از برای من
خدا را بکنم که ترا برپا بیندازم و ترا از امارت مغرور نمایم و بپندارم

میبایست از مرثیه مثل انداختن منجبتی سنگترا و امید هست که این انداختن
 نزدیک باشد و اکفام بشود از عیان و بدین بجز دادن بعد از آن ^{بن} قبر
 سعد بن ابی وقاص است و از خود را افشاند و از آن مجلس ^{رفت} و رفت
 پس پنهان ابو بکر بسبب آنکه پنهان سر عت کرده که اول گفته بود
 و آنجورهای حق را از او شنید و خالد را آورد که پنهان میبکشت
 و قطب را آورد که پنهان میبکشت و آنرا پنهان میبکشت
 خبر داد که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام حالا شریف بودند و پنهان
 حال آنکه پیشامان آنحضرت عرف کرده بود و در میان کشیده شده بود
 پس فرستاد ابو بکر بنو آنحضرت را مع بن سراقه را به واسطه بن اشعث
 که سوال نمایند از آنحضرت که شریف بودند پس ابی بکر در مسجد رسول
 صلی الله علیه و آله رسید هر دو آمدند بحد در وقت آنحضرت عرض کردند یا
 ابا الحسن ابو بکر ما را فرستاده است که شریفی برای ابی بکر در مسجد رسول
 الله صلی الله علیه و آله از برای آنکه بنا خیر انداخته اند آنحضرت با آنها
 نداد پس عرض کردند یا ابا الحسن در خصوص آن امر که بسبب آمده ایم جواب
 نمیدی پس آنحضرت فرمود قسم بخدا چه بد است ادب شما و اجبت نیست از برای
 آنکه از سفر آمده اید و بسبب مردم از برای فضل و آماج ایشان مگر بعد
 از دخول منزل خود پس هرگاه برای شما حاجتی هست پس مرایان خامطلم

نمائند و منزل من تا اینکه انجا جبراً برآورده نمایم هرگاه فضا انجا جبراً
من میکن باشد ان شاء الله تعالی پس آن دو نفر که فرستاده ای بگریوندند
و ای بگریوندند خبر دادند بفرمان پشایان حضرت یونس بگریوندند بفرمان پشایان
بخدمت انحضرت پس من انما لعین امم اندلس و منزل انحضرت و بدید که خبا اما
حسین علیه السلام که بنیای با الله الا که او پشایان و بدیدست مبارکش شمشیر
که بگریوندند ان شاء الله تعالی انطرف با طرف تا اینکه ایداع فرمائید پس بگریوند
عرض کرد با انحضرت که انما لعین الله طالبان نما از برای ما که وارد شویم بخدمت
بدین پس انحضرت فرمودند که اند ما بگریوند پس از آن گرفتار اندید بزرگوار خود
از برای انجماعت پس داخل شدند منزل انحضرت با خالدين و بدید پشایان بخدمت
سلام کردند و انحضرت بعد از جواب سلام انجماعت نظر کردند بخواهالدين و بدید
و فرمودند نعمت صبا حایغه صبا خیر باشد ای اباسلمه ما چه خوب فلاحه ایست
تو پس خالدين لعین عرض کرد با انحضرت از دست من بچشم پشایان هرگاه مسلمانان بدین
اجل پس انحضرت باین سبب در بعضی از نسخ باین سبب انحضرت بفرمودند
بخدمت او ندید که حبه شکافه و بنده کانر الخلق فرموده هرگز نه کشتن توانست
بر من از کسی که بفرستد در طعنا و اذام کرم و بپر و صارا در حلم و بردباری خود
بگذار و الا انما لا حق بکرم بآن کسی که نوسن او ای از آن بقتل و ترک کن با
اباسلمه انچه را که گذشت و بعد از این با ادب باش پس ششم بخدمت بخدمت

۲
انها هر شده است مکرر علم
و ششم بخدا



دیدم مژگ خود و مرا و روح خود و روح ترا پس روح من بدو هشتاد و دو
 بود و بیستم است و او یکی که بدو مانع شدند از کلام و سوال نمودند که قطع
 کلام شود میان آن مختار و خالداً یعنی پس ابو بکر عرض کرد با آن مختار که یا ابا حسن
 ما آمده ایم بخانه تو از برای اینکه خطب بسیار را او گویند ابا سلیمان برود و او یکی
 همیشه ثواباً با حسن را بر میخواست بگویند و آخر امینند که بر او خطب این را از نو
 کشیده ایم تو هم از ما دست بکش و بر ما منع عرض شود یا این که نایب شود از ما
 آنچه که ترا جویشند از نو از نو یاد شود بر ما جستان تو بر این که همیشه
 بر ما سخن خطب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی مرا از تو و از
 جمع و اتباع تو بود و شهادت است از سر گرفته است بسبب همه مستوفان^{حشاش}
 و اما خالداً بر و بید خا و بیانکار و نقل کنم بنویسد او را بدو شبلی
 دیدم که شکر خود را از صحبت سپاه را نگیرد و اراده نمود که مرا
 میان آن جمع خفیف نماید و بگویند نفع نماید و میراث کرد که بر من ضرر رساند
 و بان فرستاد بر جای علی بن ابراهیم گذاشتم این طوطی لغت را بر گردن او و
 که خطور کرد از قلاب آنکه مرا از روی رساند و حال آنکه پیشتر مرا چون
 معرفت میدادند که خفیف را از این نیست بر این فعل انداختن پس ابو بکر
 عرض کرد که یا ابا الحسن اضا و میبایدیم این کار را بابت با اینکه لقا^{عد}
 نموده از نصرت اسلام و کم غلبه از جهاد پس با این امر کرده خدای تعالی

و رسول خدا صلی الله علیه و آله را خود این کارها را می کرد پس آنحضرت
 فرمود ای ابابکر بر مثل من نفقه نماند جاها این بدین سبب رسول خدا
 صلی الله علیه و آله را و فرمود همه صحابه را و ترا بر بیعت من و واجب گردانید
 بر شما اطاعت را و گردانید مرا مثل نبی الله الحرام که همه میبایند بنیاد
 او و او نمیرود بجای پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بر من که بر علیه
 بروی غدر و سر و جبهه نماند بر تو امت من بعد از وفات من ^{مجلس}
 مکر کرده اند ام ساقی بعد از وفات انبیا بر او صبا ای ایشان مکر ^{قلید}
 از امت که مکر نکرده اند و بروی می شود سپاهان و منافقین امت
 شدند و امور عظام پس بر کن تو مثل خانه خدا یعنی زوجه که هر کس داخل
 خانه میشود مؤمن است و هر کس و گردان باشد داخل شود با نجان خدا
 کافر است و حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَاذْجَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابًا لِّلنَّاسِ
 وَاَمَّا وِیْدِیْکَ وَتَوْبَرَا بَوْمِ دِشْرَافَتِ بَرَزِیْ مَکْرُورِیْنِوَن مَطْلَقِ کَیْ خَانِم
 الانبیا هم و تو خاتم الاوصیا و را خبر داد رسول خدا صلی الله علیه و آله
 از طرف باب الارباب که من همیشه نیکیستم جنات خاتم با منافقین مکر در مقام
 بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن رسول خدا فرمود ^{علی}
 تو میان من و صحابه منیابی یا انا که بین و ما و فین و فاسطین و هنوز ^{نشده}
 وقت اینمقاله من عرض کرده آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که من

پس من چه کار کنم یا رسول الله یا کسی که نکست بیعت من کند از منافقین است
 و انکان نماند چون مراد سوا خدا صلی الله علیه و آله فرمودند صبر کن تا حرامی را
 نمانی و اسلام نمانی بویخت خود تا اینکه ملاقات نمانی تا حرامی را و در آن
 پس من عرض کردم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا چیزی که مرا بکشند فرمود
 نه قسم بخدا ای عزوجل منم از آنها بر تو که ترا بکشند یا از خدا را بکشند و بکشند
 من دانایم بک و شهادت تو و سبب آن تحقیق خبر داده است بمن بر فردا کار من و لکن
 منم که آنها را فانی نمانی بستم خود پس باطل میشود پس اسلام که نازده است
 پس نه میباشوند و مراد از توحید هر گاه نبود از من و با این طور که گفتیم هر آنکه بود
 برای من شای از نشان و هر آنکه سبب میکرد شمشیر را که نشسته شده اند
 بنوشید خونهای منافقین و نوای ابوبکر و فنی که میخواست صحیفه اعمال خود را
 میدانی گران و در حرا که بر دوش خود برداشته و خوبستم آن بر توحید
 مصطفی صلی الله علیه و آله و خوب خاتم است خدای عزوجل پس عرض کرد ابو
 بکر یا انحصر که یا ابا احسن ما یخو استیم اینقدر کلام و احیای جانها و اما
 امر منم آنرا بکشیدن از گردن خالد اهر و طیب است پس تحقیق نمانش
 کرده و از او نموده بخالد بسبب کرب و ناتوانی کرده خالفه اهن در گردن او
 بسبب حمل آن اهن بر گردن او و شفا داری سبب بودی سپید است
 که نشسته بود از خالد پس خضر امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر گاه

اراده نمودم اینک سیراب منمایم نشینی سینه خود را بر این شمشیر شفا
 دهند بود و برای دفع بی کسی سینه را درم از خال و اخرب بود و برای کردن
 خال و مرگه اراده میکنم خال را از من بختانند و خال را می از آن بختان
 که کشند بود و در دفع مکه معظمه و درین سفر که رفت بود و بختان را در مکه
 در دفع خال و مله و از ایمان بقدر بال بعضی اشاطوف اهنیکه در کردن خال
 است پس احمال را در مکه من و از اینها نمیکشایم خال خود بکشایدان اهنیکه
 باشد بکشایدان شما اولی سینه بکشایدان طوف اهن از کردن خال
 راست حج باشد قول آنکه دعا بنمایم پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بخواست
 از میان مردم بریده اسلحی عامه بر این جمع بختان انحضرت عرض کردند که با ابا حسن
 بخدا که نمیشواید بکشایدان طوف اهن را از کردن خال مگر آنکس که برده
 در دفع غیرت بیکدست و بخلطانند بپشت سر خود و برداشتن در و آف
 نمود و بگذرانند بر سر ابرو یا لاله آن در و حال آنکه آن در و بالایی دست
 بود و بخواست از میان مردم عمار بن عباس رضی الله عنه عرض کرد و سؤال نمود
 آنها را انحضرت جواب نداد هیچک از آنها که این را تا اینک عرض کرد و بگویند آن
 که سؤال میکنم از تو محض خدا و محض برادرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که
 نمائی بر خال و بکشایدان طوف اهن را پس فرمود که اگر از انحضرت بپوش
 نمود و در انحضرت بگویند احببنا پس کشید از انحضرت خال را بگویند و بگویند

اذان طوق اهن و قطعه و قطعه انقطاعه یاد رست مبارک است منقول می شود
 است مبارک انحضرت مثل و مجید می باشد پیش از بقطعه اقبل اذان اهن بر خال
 همچنین بقطعه ثانیه در بر سرانجام پس بخالد گفت با امیر المؤمنین حضرت فرمود
 یا کواهد من امیر المؤمنین گفته نه برضا و کراهت می گفتی بمن امیر المؤمنین مرا نه ^{خاک}
 می نمود و قطعه ثالثه اهن طوق را از اسفل و دیو و انحضرت دید است مبارک
 خود قطع می نمود اهن را تا همه را از گردن انداخت و از آنکه کرد و انجماعت کبر و تهلل
 می گفتند و تعجب می کردند از قوتی که حق تعالی عطا فرموده است ^ب انجماء امیر المؤمنین
 علی السلام پس برکشیدند انجماء از خد امیر المؤمنین علیه السلام و حال
 آنکه راضی بودند از آنحضرت و انجماء را و ابداً ارشاد افعلوا و سید زاهد غایب
 بجایده عالم ربانی جناب سید رضی الدین علیه الرحمه در کتاب مناهج
 و شیخ جلیل محمد بن علی شهر آشوب در مناسبات و ابداً ارشاد افعلوا ^{نقل}
 کرده اما چون روایت کتاب ارشاد جامعین روایات بود لهذا انجماء
 در اینجا نقل نمودم و علامه مجلسی رحمه الله فرموده که آنچه را دیده ام در
 کتب قدیه و ان زیاده را در بر روایت ارشاد و ان زیاده ای نیست که بر
 کشند انجماء از خدمت انحضرت و حال آنکه شاگرد بودند و انحضرت ^{مستحب}
 بودند از نو انانی انحضرت که قدس الله بود پس ابو بکر با انجماء گفت که تعجب
 نمی آید از ابا الحسن فهم بخدا می رساند بودم در پیش رسول خدا صلی الله

علیه السلام در روز جنگ خیبر که کذا انحضروا خیبر را پس پسر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله که نبتسم فرمود بچشمی که ظاهر شد دندان شایا میال انحضروا بعد از
 کوبه نمودند انقدر که فرمود محاسن مبارک انحضروا بشا چشم خود پس عرض کرد
 یا رسول الله نبتسم و کوبه فرمود بدو ساعه واحد فرمود بلی اما نبتسم من اربا
 ان بود شاد شدم لبی بکنیدن در خیبر را و کوبه من از برای علی علیه السلام بود از برای
 آنکه کند در خیبر را و حال آنکه روزی دوازده روز و افطار را با خالص کردن بود و کله
 افطار کرده بود بطعام هر این مغلطانی در خیبر را بیش فلعم مؤلف طبعاً
 گوید آنچه از اخبار و روایات منقول از حضرات ائمه اطهار صلوات الله و سلامه
 اجمعین معلوم میشود اینست که خضر امیر المؤمنین علیه السلام روزی در سفر
 لغت کرده بگردن خالدا فکنه مثل ثقلان بگردن خالدا فکنه خالدا فکنه
 ثقلی بنی قریظه که ذکر شد و دفعه دیگر عمو را من را مثل فالاده کرده بگردن آن
 ملعون انداخت چنانچه در کتاب تاریخ شریف و اوندی علیه السلام و غیره منسطور است
 که چون خضر امیر المؤمنین علیه السلام امشکاً فرمودند از بیعت کردن بر
 ابوبکر پس امر کرد ابوبکر بر خالدا بن ولید بگوید که انحضروا اشر بهد فکند
 از آنکه ابوبکر سلام اخیری نماز صبح بخواند پس امشکاً للعبین و نشسته
 امیر المؤمنین علیه السلام و یا خالدا بود شمشیر و منفک شد ابوبکر و حال آنکه
 صبح کردن در عاقبت این کار پس خطوبه کرد بر قلب آنکه منی شام بکشند و گاه آن

امیر المؤمنین علیه السلام شهید شود پس زمانیکه از شهید فارغ شد انشا
 کرد بسمی خالده را در قبل از اینکه سلام بدهد گفت بخالد مکن آن امر را که امر
 کرده بودم ترا بران امر بعد از آن گفت السلام علیکم پس خضر بخالد فرمود که
 ازان کرده بودی بان امر که از جانب ای بکر مامور بودی بکنی او را بقتل مرا بکشتی
 خالده مار و عرصر که بلبس آن خضر دست مبارک بداد اللهی خود را در ازان کرده بسوی
 کردن آن لعین و یانکشان میان کلاوی الشقی و افسر به چپتی که نزدیک بود
 هر دو چشم آن ملعون ساقط شود بخدا قسم ناد خالده انخضر را که دست بردارد
 ازان لعین و شفلت کند بلبس آن خضر او را در ازان کند دست مبارک را
 از کلاوی نخسین آن ملعون برداشتن بعد از این واقعه همیشه خالده بلبس
 فرست بود که بکشد بجزیره بکر و حبله انخضر را شهید نماید پس فرستاد
 ابوبکر خالده را با بالشکر بجای پس زمانیکه از مدینه به طبرستان آمد
 خالده مسلح و غرق آهن و فولاد بود و اطراف او بودند از شجاعان عرب که
 ابوبکر را بنها امر کرده بود هر آنکه خالده نماید انرا بکشد و در پس بد خالده
 بلبس که امیر المؤمنین علیه السلام شریف میاورد از ضیعه خویش به مدینه که
 او غلام بکارند آنها و پس سال بعد پس زمانیکه نزدیک شد خالده را در بخضر
 و بودند دست آن عموی از آهن عمود را بکند که بر سر مبارک انخضر نیند
 انقدرت الله دست مبارک خود را در ازان کرده انعمو را از دست او انزال نموده

۷۰

و بعد از این شجاعان و بکر
 بلبس که در سبیل فکر و دعا
 این کار میکرد و در دستهای ان خالده
 دست نزدیک شد که او را
 طالع بنام او پیش از آنکه سلام
 بکشد سالار گفت بخالد لا
 تفعل یا امیرک بربوب و لا
 تکرر و نه فعلن خالده را از
 شغل غنی و فضل الله علی

منقول

و مفضل کرده و مثل فلان نمونه بر کردن آنرا انداخته پس جمع کردن خال
 بسکوا بویکرو و هر چند کردند شکستن آن فلان ممکن نشد برای آنها پس
 ساختند جمع را از حد این شهر مدینه طیبه پس آنها با بویکرو گفتند ممکن
 نمیشود اتزاع و بیرون آن فلان را ز کردن آن مگر بعد از گذاشتن ^{دو} نش
 و در بنو فخر خالده مالک مدینه و زمانیکه دانستند بویکرو و اتزاع ^{گفت}
 خالده گفتند بدی که خلاص کردن خالده منحصرا ^{است} بختر امیر المؤمنین ^{علیه السلام}
 چنانچه آنحضرت آن فلان و طوفی گفت را بکردن او انداخته باید خود آنحضرت
 بیرون آورد و بقیه نیز سوار خنجر ^{است} اهل بیت مبارک آنحضرت ^{نیک}
 نمر کرده بود اهل از برای حضرت اود علی بن ابی طالب و ابوبکر با هم
 از ابناع خود بخدمت جناب علی مطلق السلام آمدند و مضاعف و زاری نمودند
 آنحضرت یادست مبارک خود را نمود تا گرفته و بانگشان مبارک اینرا با سینه
 کشاده از کردن مختصر آنرا ^{است} کلامه جعل فی الخلد مقامه و در جلد
 بخار الانوار علامه مجلسی علیه الرحمه ذکر کرده بروایت ابی نذر حماد الله که بدی
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از اتمام نماز صبح و سؤال جواب با خالده ^{بگفت}
 آنحضرت بدو انگشت مبارک سینه و سطحی خالده را در آویچ زاری فرمود
 فریاد کرد خالده ملعون فریاد منگری که همه اهل مسجد ترسیدند از آن صحنه و ترس
 آنها از جهنم خودشان و خالده لباسها خود را ملوث بنجاست خود نمود و هر دو

دو پای خود را بر زمین نهاد و حرف نبرد ابوبکر را بر خطا گفت این مشوره منگو
 است کویا من میباید اینطور مغلوب شدن خالدا و حمد منما آیه برخدا داد
 عوض سلامتی ما و هر کس نزد یک انخضر میفت که خالدا از دست انخضر
 خلاص نماید انخضر نکاه کند بگو شخص منم بود از ترس انخضر در میباید
 و رجوع میکرد پس ابوبکر عمر البکر عباس انخضر فرستاد پس آمد و نضغ
 شفاعت نمود بگو انخضر و قسم داد انخضر ترا و عرض کرد بگو فرمایا انخضر
 صلی الله علیه و آله و خود پیغمبر کرد و انخضر است بگو بپرس نزد کوا و خنثی اما
 حسن بخت و جنتا امام حسین علیه السلام و والدۀ ماجده آنها صلو الله و سلام
 علیه ها که دست برداری از خالده مار پس انخضر دست برداشت از انملحو و خنثی
 میان تقیم میان انخضر ترا بوسید و علامت بخت علی علیه الرحمن فرموده که این
 انقضص مشهوره است ادر میان عامه مضاعف بعضی از مخالفین انرا انکار کرده است
 دایم رضوی و مؤلف طباطبائی و قد الله براضیه که بگوید این تذکره مبارک را امر
 برای بیان احوالات اما خراجه های گرام و شهر هزاره های عظام نوشند اما
 نقل این معجزات و بیانات احوالات و سایر بر و اباب اسطراد امن بنا
 الکلام بحیر الکلام فلی کردید و بجز برید آمد و اما و لادن خنثی بخت خنثی
 بنحو احوال در او اتمل این تذکره مبارک در کوشش بود لهذا مناسب بود که وفات
 نبرد کر نماید با بعضی از احوالات آن بزرگوار و عمر میان انما لم یقدر ان یضرب

و وجه لشمه انرا
 بخت خنثی

سال بوده و در مدینه طیبه در سال هشتاد و یک از هجرت نبوی ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه السلام در فاتحه بوده با هشتاد و یکم و در فیه سنه با بیع غره مدفن گردید
 مؤلف طابا گوید که نظر بر صید حضرت یحیی خدایه ^{صلی الله علیه و آله} و
 بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که اسم و کنیه خود را بخشد مبدی بود که از
 خوله خنقیه بوجود میاید بعد از وفات من کنیه حضرت محمد بن خنقیه ^{علیه السلام}
 ابوالقاسم ^{است} از کرم ابهر که بی از امت من که اسمش محمد باشد و کنیه اش ابوالقاسم
 الاجناس صاحب الامر عجل الله فرجه صلوات الله و سلامه علیه که اسم مبارکش
 محمد و کنیه اش ابوالقاسم و بعضی از دوستان حضرت محمد بن خنقیه اغیار باطل
 و گفتند که در همدیگر و عود حضرت محمد بن خنقیه ^{است} و او را از کوه خرمی ^{است}
 شده و آنست امام منظر و بعد از ظهور عالم را از عدل و داد پرور و مملو خواهد
 گردید چنانچه حالا از ظلم پرور مملو شده ^{است} و کثیر شمر که از جمله شیعیان ^{است} آن
 با این اشعار بر این معنی اشعار نموده و طلب خدا اظهار کرده و گفته ^{است}
 لَا يَدْرُؤُا الْمَوْتُ حَتَّى يَهْوِيَ الْخَيْلُ يَهْدِيَهُمُ اللّٰهُ بِغَيْبِ الْبُؤَىٰ فِيهِمْ فَمَانَا
 بِرِضْوَانِهِ عَسَلٌ وَمَاءٌ وَنَنَاخِ ابْنِ فَلْكَانَ مَذْكُورًا كَنْبُ جَنَابِ
 محمد بن خنقیه علیه السلام ابوالقاسم ^{است} او را در باره این مختار حضرت از ^{است} خدا
 صلی الله علیه و آله فافع شده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبر داده بودند که
 بعد از من تو را پسری بوجود خواهد آمد اسم و کنیه خود را با و بخشد و ^{است}

وحلالت بنسبت بر کسی از امت من که نام او کند چنانچه ما را نام انضام دهد و مختصر
 صاحب علم و عمل و مدح و تقوی و هر کار و شجاعت بسیار بود و رایت و علم جناب
 امیر المؤمنین علیه السلام در روز حربه بکل حدیث حقین بدست مبارک انجمن بود
 و بجا داشتید الفتوة بوده و بدان باب انجمن جمیع دنیا اهل روزگار داشته باشند
 از انجمن میرید کتاب کامل که کوزه که خطرا امیر المؤمنین علیه السلام زری
 داشتند که برفقه مبارک انجمن را از بود و بجا آمد فرمود که فدای من
 از دام و فتنه جدا نشا انجمن است خود را بردار من زنده نهاده و دست دیگر را
 موضع فصل نهاده و انرا بر روی کسی مامود شده و قطع نمودند کتاب انجمن الاحیاء
 آورده که در روز حربه خطرا امیر المؤمنین علیه السلام لواهی ظفر سیم خار بود
 فتوة العین خود بجا آمد بنحیفه که سر و جوی بسیار بجا آمد و شجاعت بود و از اندر نمودند
 نطفه با محمد بوجیه فرموده پدر بزرگوار لوا را گرفت و لحظه پیش بود انکا بشارت
 راه موقوف شد بروایشی گفت هذه والله للفتنة العیاء پس خطرا امیر المؤمنین
 علیه السلام باند بروی زد و فرمود افحیم لا اثم لك انکون فتنة ابوک فلهما و
 سابقینا و انشد علیه السلام هذا الشعر اظعن بها اظعن ابیک محمد
 لا خیر فی الحرب اذالم یوفای یمن محمد بن حنفیه لوا را برداشته حمل بر جاد شمن
 و بطعن سنان بزه خود و خنجر وارده مارا از زلف کاداش را بر او زد چنانچه او شست
 دشمن محسین و افرین گفتند و خنجر شام و لایب بنا بروی نکامی کردند و بنا
 حریف

منتشر از جلالت و بسالت میدهند و مضمون الشبیل فی الخبر مثل الای
 یحبای انور شمشاد میفرمودند شکفته میشدند و ای کوه سلع
 جناب محمد بن حنفیه بطر سنان جان سنان در میدان جنگ جولان نمود^{نگاه}
 تیغ از غلاف کشیده در میدان محاربه مبارزه داد و مردی را وری بداد و
 از مبارزان اصحاب جمل را بجز حسام خون اشام بجز امیر علم فرستاد و بعد از آن
 بمسئله خویش باز گشت و اما ادعای امامت کردن و محال حضرت محمد بن حنفیه
 با جناب حضرت امام زین العابدین علیه السلام در توحید و جلال و از جهات ایشان
 خسر سید سجاده علیه السلام بود و از برای امامت بخت برخالفین و مخالفین
 و از برای از لشکون و او تمام از قلوب مستضعفین آن ایام بود که نوهم
 کرده بودند حضرت محمد بن حنفیه امام او من طایفه کسانند این بوده است
 میشود کسی که در میان اهل بیت امامت و ولایت بر بیت باقی باشد
 ندانسته باشد و با دانسته نمیده انکار نماید و با ازید بزرگوار و
 برادر امام تمام عالم پیدا شنیده باشد و از حواله عرض نماید و انما
 کند و حال آنکه حضرت محمد بن حنفیه در عصر خود صلوات علی و مع و تقوی
 بوده و اما تفصیل محاکمه را جماعه از علمای امامیه رضوان الله علیهم
 اجمعین از احادیث متکثره در کتب معتبره ذکر فرموده اند از انجمله
 تقدیر اسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب و ستاد جلیل

جليل علم الهدى سيد مرتضى عليه الرحمه ذكر كتاب عبود المؤمن شيخ
نبيل سعد بن عبد الله في ذكر كتاب جنات الدارين و ذكر كتاب كل مل بر
و كتاب نوادر الحكماء محمد بن احمد بن يحيى و كتاب خراج الحج شيخ زاهد
و كتاب امام شيخ ابو جعفر محمد بن جبريطي امامي رحمه الله و كتاب ثواب
المنافقين وغيرهم و تفصيل جنات سيدنا شيخنا علي بن ابي حمزة و كتاب من
المعاجز ههنا اذ ذكر نموده است كه خواهد يافت كتاب مستطاب من اربعه نماز و اما
يك از آنها اخلاص و وفا با دار اينجا و كوينها هم از كتاب امام شيخ محمد بن
جبريطي امامي عليه الرحمه روايت نموده است بجهت ازا امام بن طواي
عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام كه انحضرت فرمود اما جنات
محمد بن حنفية محمد بن امام زين العابدين عليه السلام السلام
عرض كرد يا علي ايا فردي كه يانك من امام بنو امام علي بن ابي طالب من
هرگاه مبدل نسيم انرا كه نو امامي بن خالفه بن كرم بانو و بدست
من بنو و اطلع جميع خلوق و اجبت ان محمد بن حنفية عرض كرد اني كمن
و من و پسر و پسر بعد از الشاجر و جنات امام زين العابدين عليه السلام فرمود
يك ي راضيه ميسو كه و انكه نمايك ميان ما محمد گفت كه خاك من كه ميخواهي
نما امام عليه السلام فرمود يا راضيه ميسو كه خاك ميان ما حجر الاسود
محمد عرض كرد سبحان الله من بخوانم ترا بسو خاكه خرم و تو بخوان مرا بسو

نما

محاکمه شد که نگارنده نماید پس امام علیه السلام فرمود که این حجر الاسود و کلمه منتهی
 این مبدائی که آن سپید و زرد و سفید است حال آنکه از برای این دو قسم است و این
 و دولت هار و سده دار برای آنکه سید کج حج آمده و حاضر شده پیش
 و از برای مناسک حج نموده پیش نزدیک بشوی با و من و تو و بعد از آن دعا کنیم
 که خدا بفرستد حجر الاسود را منکم نماید که نگارنده نموده شهرت دهد باینکه
 کدام یک از ما امانیم و حجتیم بر هیچ خلوه و بعد از آن هر دو گفتند پیش ما
 ابراهیم علی محمد و الله علیه السلام نماز کردند و نزدیک شدند حجر الاسود بعد از آن
 امام علیه السلام فرمود با محمد پیش حجر الاسود بایستد پس بزرگتری از حق بستان
 پس حجر الاسود گفت که شما گفتم از تو بجز خدا و حرم و سوا خدا صلا الله علیه
 و بجز من نه من که هرگاه مبدائی حجت خدایم بر حق بنما حسین علیه السلام باینکه
 سکو و بیان نماز این را از برای ما حجر الاسود ناطق شد بعد از آن عرض کرد باینکه
 علیه السلام که شریف بنا و دو سوال نما از و پیش حضرت پیش آمده و کلمه فرمود بکلام
 مخفی که فهمیده شد بعد فرمود سوال میکنم از تو حجر الاسود بجز خدا و رسول
 خدا و بجز من علی امیر المؤمنین و بجز من حسن و حسین و فاطمه زهرا بنت محمد المصطفی صلی
 علیه السلام باینکه من هرگاه مبدائی که من حجتیم و امامیم بر حق بنما حسین علیه السلام باینکه ناطق
 و بیان نمایی از برای ما اینکه بر کردیم من از ائمه و از برای ما حجر الاسود
 ناطق شد و گفت بلسان عربی فصیح و مباین این محمد بن علی علیه السلام بشنود و از این

بن حسین علیه السلام را و اطاعت کن بر آنحضرت بدینست که آن بزرگوار حجت و
 دلیل امام است و هیچ مخلوف خدا پس گفتند بنحیفه بعد از این که شنیدند ^{قول}
 امام علیه السلام را و اطاعت نمودم و تسلیم شدیم و در کامل مبرور و
 نموده از ابو خالد کتابی که خدا در حیات محمد بنحیفه بود چندین سال که خطا
 مینمائی سپرد خود را بچیزیکه او ترا با و خطاب نمینماید پس بنحیفه بگوید
 خالده او مرا برادر ترا میخواند پس چرا لا سود پس شنید از حجر الاسود که
 گفت تسلیم کن امر را بپسر خود بدینست که آن حق و اولی است با ما
 از تو و مقدس در پی علی علیه السلام در کتاب بنحیفه الشیعه و جماعه از علماء
 مثل شیخ زانک و محمد الله در تخریج الحرام و صاحب کتاب و اهل النبوه ذکر
 نموده اند که بعد از تکلم و سخن آمدن حجر الاسود بنحیفه خود را بپای مبارک
 سید الشاجد بن جناب امام بن العابدین علیه السلام انداخت و پاهای مبارک
 آن بزرگوار را بوسید و تسلیم نمود بر امامت آن حضرت و ای که بدین حد
 ابو خالد کتابی مذکور و وصیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بنحیفه
 المؤمنین علیه السلام بعد از وفات من بنحیفه از پسر کوامت فرماید از خسر
 بنحیفه من اسم و کنیه خود را بپا و بنحیفه و بفرماید او بر کسی از امت من حلال
 نیست که مبادا کنه نام من جمع کند مگر بنحیفه تمام النحیفه علیه السلام را بنحیفه و آن
 منتهی عالم را بر از عدل داد خواهد کرد بعد از آنکه بر او ظلم و جور شده باشد

این دو حد و احادیثی بزرگ و تفصیل جناب سید جلیل و عالم نبیل سید هاشم
 علیه الرحمه در کتاب دینیه المعاجز ذکر نموده اند دلیل صحیح و شاهد صریح است
 بر اینکه جناب محمد بن حنفیه برای اثبات امامت حضرت سجاد علیه السلام و از برای دفع
 و اوهام عوام و مستضعفان اتمام در مقام اظهار آن نفی و ابرام شده بود
 نه اینکه در الحقیقه انجمن امامت و امامت بود مؤلف طباطبائی کوی چونکه
 فوج بلاد از بیجان بلکه از ناله دست بک جناب محمد بن حنفیه فتح شده بود
 چنانکه مسجد آن بزرگوار در قریه و نجف در ده لوان و شادباد و نهضت
 از قری و حوالی دار السلطنه نیز بر صانعها الله عن الحوادث و الله نیز مشهور
 و معروف و شاید بر اثبات این مدعی مطلب است فلان بعضی از احوال
 و منافات جناب استنطارد او تغلیب از کرم و دم با احوال و خضر غون بن علی
 و جناب بن علی علیهما السلام و اگر جمیع احوال جناب محمد بن حنفیه را بنویسیم
 آن بزرگوار کتاب بنویسی باید نوشت و مطلوبی را در اینجا اختصار است و ملا
 حشری خود در کتاب بعضی از احوال را بسطی و تفسیر و گفته و در این اوان کم
 شهنشاهان و سلاطین ایران و توران بوفی الله الملك المثلثان فتح اند
 نمود بنیاد این دو شاهزاده کان یغی غون بن علی و بن علی علیهما السلام
 فرمود در بد که مراد این بزرگوار در زمان مخالفین و معاندین چون خاندان
 دین مبین منهدم گشتند بساط عمارت عالی در مکان فیض و شافریان دادند

اندک زمانی عمارتی که بامکان کجوان لای بزایری میسر میزد با تمام ^{نیلند}
 قطع خلع خاندان اعیان شاه عباس شاه و الاجاء بهر عیون علی
 و نیک علی آن دو نسل علی و علی الله کرد علی عمارتی انشا کرد تا
 کشید ستراماه یافت از پیریدانی خان اتمام هم زاقبال شاه لطف
 سید حشر چو آن عمارت گفت بهر تاریخ او عمارت شاه و دیوار بود
 بهر داهل کمال و صاحبان مشرب و حال چون بسف زیارت آن دو پیر
 سعادت مشرف گشته اند با یکدیگر گفتند که صلاح کار و شرف روزگار
 ماند آنست که ما هر دو برادر یک خدای آن دو سرود به پادشاهان بندهیم و
 ما دام الحیات ساکن این استانه نباشد که کشته شود روح پرفروغ این دو
 شاه مزاده استفاضة فیض نمانیم بهمان فراوانیست بدینا داده و بعضی
 آورده در آن استافضه نشان ساکن گشته و بطاعت عبادان قیام
 و اقدام نموده اند و بدین ایشان انواع فنون و منوالی روی نموده از ایشان
 خرق عادات بلا حد و نهائات بسجدها شهنشاه رسیده و در آن استانه
 عرش نشان مدفونند و اگر مردم دار السلطنه نیز بکوه خرابه اکوه
 برادر میگویند بعضی بواسطه آن دو مزار علی بنیاد حلقه اولاد حیدر
 و بعضی بواسطه آن دو برادر که در جوار حضرت آن دو سرودا سوره اند ^{الله}
 اعلم انهم کلام رحمة الله مؤلف طباطبائی و خوکوید مراد ملا حشر مراد

عمارت شاه
 ۱۳۷۰ ۱۳۶۹ ۱۳۶۸ ۱۳۶۷
 ۱۱۷

شهنشاه منال الشاه عباس بن علی و اولاد الله تعالی که دار السلطنه
 بعد از این که فرهاد شاه از شایر خان و عسکر سلطان مراد بن قاسم قتل عام نمود و دار
 مذکور نام مدت هجده سال در تصرف فاشون عثمانی بود و در سنه هزار و دوازده
 هجری شاه مذکور در محرم ماه هفت روز فاشون علی الفضل در وقت شب هر ناخن
 و مستحفظین بدو آن هزارا کشته و دار السلطنه را بجزیه تصرف نمود و
 و تقصیل این واقعه در باب آخر از این کتاب ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی
 عمارت شاه عباسی در عصر شاه سلطان حسین در حرم بسبب زلزله که در دار السلطنه
 بپای و افق شده بود منهدم گشته بود و عمارت جزئی بعد از آن ساخته بودند
 هم در زلزله و افق در سنه هزار و صد و نود و سه که اشد زلزله و افق
 در دار السلطنه بپای بود با لمره خراب شد و بعد از آن باز عمارت جزئی بنا
 بودند و این دومین بار آن دو امامزاده کانغا بمقداد و شهرزاده کانغا
 و الامینار بسبب طاعون این مبین گاهی منهدم و خرابی گاهی بسبب
 اهل خود و سنان اولیای ظلمین سلام الله علیهم اجمعین معرکه و بجز
 جزئی و مختصر بوده است و کسی از این باب بکنت و وفات در این عصرها افتاد
 بمعینان و مزار مبارک نموده بودند تا اینکه در این زمان سقاک نشان
 الخاقان و علماء الامراء و الاعیان امیر لشکر میرزا افرمان حفظ الله تعالی
 عن البلیا بمحرق و الخبر البرهان باین سعادت و عظمی غایب گشته اول امام

امام زاده کانرا که سنکلاخ بود و بسبب صعب و شوا بود پیاده هارازا
 و فتن روان سنکلاخ سنکها به انواه و اعداند لغت نورد و او بر اوج و
 اسان باشد و بعد از ان غارت عالی افروخته شد که و مسجد و دو مناره
 هجران منعدده و ابروان عالی و غیره هارازا نجاسا خند که زاده از منار
 فرج ان نعمان بنا که شد و باز بنای هجران و خند هجران
 النبیاء الخبایه صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین مناد منار الارض
 و السماء بآی و تم و بیان احوال شهزاده بکام نظام و سامانده بکرام و
 اولاد امام بهام بحسن علیه السلام که بعد از السلطنه بود مد فو است
 انجمله لانه الانوار و خطو عبد الله بن حسن بن زید بن الامام المہام الحسن
 علیه السلام که در فو مسجد جامع در جنب بازارچه فایم مشهور با انکو بفتح
 الف و سکون نا و وضع و او بلفظ بوی یعنی بازارچه و شکر و است معنی
 عن و وقفه الله تعالی در کتب که بکند اسم مولای مشهور بوده و ملا شکر
 در کتاب وضع الاطهار کشف که او خوارش سنک خلیف که اسم شریف
 نایخ شهادت و بعضی از خالان انجناب بنان منوش است و استک برودان
 ساد شده و همین که هذه الروضة الشریفة من عبد الله بن زید بن امام
 بر علی بن ابی طالب علیهما السلام باقیست و نایخ شهادت و غیره منوش شده
 والله اعلم انتهى کلام و حدیث تعالی مؤلف طباطبائی کونیا اما انجا از کتب

انساب صاحب کتاب عمده الطالب و جمال کبریه از احمد اسرار آبادی علی بن
و غیرها مستفاد و ظاهر میشود اینست که در واسطه میان امامزاده عبداللہ
و امام عظام حسن مجتبی علیهما السلام است و ملاحتی مرقوم در کتاب و ضد الاطمان
بکواسطه را انداخته این اساطیر که سر هوا شده با از مؤلف آبا از نا^{سخن}
و کتابین انکشاف الله لعلم بحقایق الامور و اولیائے الظاہر علیہم السلام
و کتب شریفہ عبداللہ ابا زید و ابا محمد است و کتب عید در شریف احمد الحسن و کتب
جلد شریف ابا الحسنین یا ابا الحسن او شہاد شریف ظاهر از او و ائمه عظام
بویہ از برای آنکه بدین شهر مدینه از جانب من خود و ائمه امیر و حکام بود
پیش زید یا ابا السرا و کوفه بود با هو از کریم و زید و اهو از ائمه عظام
او را شہید کردند و این زید بر عبداللہ اشجع هل زمان و عصر خود بود
انبشہادت زید بر عبداللہ زید اهو از و شہزاد عبداللہ در عصر من و عظام
در دار السلطنہ بنویز و توضیح میرزا احمد اسرار آبادی مرقوم در جمال کبر
باینکه از اصحاب جناب صار و علیہ السلام است دلیل بر حسن استفا^{ست}
مذهب ایشان و اما سبب آمدن شہزاد عبداللہ از دار السلطنہ بنویز
و کفیت شہادت انجنا در کتب تواریخ و کتب انساب و جمال و تذکرہ ہائے
مشہور و مرصع و تفحص کردم بنافہ و ملاحتی مرقوم گفت و ہم در این
مزار من از اهل الله معین است و کس ایشان اسم و حال آن بر ائمہ این

این نذگو به هم مانند و یک چیز را میبرد مولی است که پدرش حاکم بن یزید بود
 خود را در جوانی از یزید کواردن نموده انتهای کلام رحمة الله افول انشاء
 الله تعالی انما ابواب این کتاب اخوالا لث یزید و انبفصیل خوانم نوشت
 و اما اجمالاً اسم او یزید را از ابا داد بود و چون زبیده خوانون بنت جعفر بن
 دوانقی خلیفه دوم از خلفا کنی بنی ثار و فوجها و بن الوشید پدید برای غیر
 و هوا و عند الی و ای این شهر فی الجمله نسبت بساکنان شهرها اندر بجان
 و خوب بودند از ابا داد امدت بعد از چند روز رفع شد اسم او را یزید نهادند
 و شهر را مجدداً تعمیر کردند و سال صد و هفتاد و پنج هجری بعد از شصت و سی
 در سال و بیست و چهل هجری در زمان مویک بن عباسی که بنی زول الشمر خراب
 شد و با مکر او بنجد عمارت کرد و از او دادی بعد از آنکه از یزید بنی امیه
 و در یزید فرار گرفت و خبا که یزید و عمارت یزید بنی امیه و از بنی عمارت کردند
 و در او با دو پی کشیدند و مردمان ایشان بدانجا آمده منزل کردند و از آن
 رو با ابا دانی گذاشت و بعضی با هم بالله عتاسی باز شهر یزید بنی زول الشمر
 کشند و چهاردهم شهر حفر المظفر از شهر هجری سال چهار صد و دو و چهل هجری بمکه
 منجم شریزی بنی زول حاکم بن یزید امر با خراج نمود و در انساب الشمر که از خراب شد
 بنی زول بنی زول خاکن مانند و هلال شدند و در زمان بنی محمد بن یزید
 پدر امیر مولی است با مرقم بالله که در انوقت در یزید بنی امیه و حاکم

بوده با خنیا ابوطاهر میزد و بظالم بوج غریب بنیاد عمارت کردند و ابوطاهر گفت
 بعد از این بنای این شهر منویر خواهد بود لیکن بسبب بدساندن بیل این فطرا^{ست}
 مؤلف طبا طبّا گوید پیغمبر خدا فرموده **كُلُّ مُنْجِمٍ كَذَّابٌ** و بعد از آن بنا چند شه
 در دار السلطنه بنویز و لرزه های شدید اتفاق افتاده و شهر خراب شده است و میبند
 میزد و نفر هلاک شده اند که آنها را کلاً در باب اخراج ابواب این کتاب است
 بنفع بیل الشاء الله تعالی که خواهد شد و مطلوب اینجا اختصاص است ^{بطل}
 بلاطایل و بفایده و از آنجمله اندستید جلیل و عالم نبیل میر عبد الغفار طبّا
 جدیه نام راجی است و ملا حشری مرحوم در روضه الاطهار اخوان ایشان را
 فی الجمله بیان کرده و گفته که من از میر عبد الغفار مرحوم در بابی و منار سخاوت
 میر فومر از سادات طباطبّا مدینه طیبه احسنی الالبسته اقم است
 اجدار و بی پیشه در میان بنی هاشم عزیز بوده و در مکه معظمه مدینه طیبه و ^{ند} ابودیه
 و نسب ایشان بحسن مثنی پس خضر امام حسن مجتبی و داماد بنی امام حسن ^{کشد}
 علیهما السلام میرسد و میریانواع علوم را از استاد بود و تخصص علم جفر و آن ^{مفسر}
 با ولاد امیر مهور و حمد الله منسوب است بواسطه شرف و بزرگ جنانه میرزا ^{لها}
 بدان منار بوده اند و میر عبد الوهاب سپاروست علوم ظاهر و باطن و حیدر ^{کاز}
 بوده و در شهر و سنه سبع و عشرين لعمانه در شهر فسطاطه بعالم بقا اشفا
 نموده و میر عبد الباقی رحمه الله پس میر عبد الوهاب مرحوم در خوار و سفا نشان ^{لها}

حسن پادشاه را داشته است و حسن بن خرم از ان دختر بوجود آمده و اولاد
 سيد حسن از طرف مادر بحسن پادشاه سرخو و منكويند و از جانب پدر اولاد
 ميرشار اليند مؤلف طباطبائي و فخر الله لعضا و طالع و معرفه عبان كويد
 نسب اول سلسله اين نده بهمه اونا امام حسن مجتبي عليه السلام با اين بن عباس
 كه محمد بن خناب بن محمد بن العالم العلوي و الفاضل الكامل و العابد الزاهد
 و المنجد المجاهد في الفروع و الاصول و جامع العلوم من المعقول و ^{المنقول}
 بجهده العصور و الزمان اعني جناب الحاج امير محمد يوسف طاب ثاب من الحاج
 امير عبد الفتاح بن امير عطاء الله بن امير اشرف جهان بن امير محمد
 بن مبروك بن امير احمد الدين محمد بن محمد الدين بن سيد اسمعيل بن
 علي اكر المشهور و مير شاه بن مير عبد الوهاب بن السيد الجليل و العالم ^{النبيل}
 مير عبد الغفار بن السيد عماد الدين امير الحاج بن السيد فخر الدين حسن بن ^{السيد}
 كمال الدين محمد بن السيد حسن بن شهاب الدين علي بن مير عماد الدين علي بن ^{السيد}
 احمد بن السيد عماد بن السيد عباد بن السيد عماد الدين علي بن ابي محمد بن
 السيد احمد بن السيد محمد الاصفري بن السيد احمد الرئيس بن السيد ابراهيم ^{الطباطبائي}
 بن السيد اسمعيل الدين بن السيد ابراهيم الغمري بن الحسن المثنى بن الامام
 الحسن بن علي السلام بن امير المؤمنين علي المرتضى عليه السلام و علي اباؤه الطاهرين
 و ابناءه الطيبين اجمعين و الله اعلم انهم الى يوم الدين ابد الابدين و هـ

الذاهرين وتفصيل احوالات اجداد انفقها کثا و فیه فی ذلک
 خلاصه النسب بلبساط نام و مفصلا ذکر کرده ام اما اجمالا در این کتاب
 مینمایم از برای اجابت بعضی از احباب ^{التماس} این کتاب مستطاب از بعضی فواید آن
 کتاب خالی نباشد بدانکه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام جناب حسینی را از نهمه
 اولاد خود دوست میداشتند و دلیل بر این مطلب آنست که اسم مبارک خود را
 بر آن فرزندان چند عطا فرموده بود و در حباب خود و بعضی حسینی یعنی حسین و این
 جناب اماد حضرت سید الشهدا علیه السلام بود و حضرت فاطمه کبری علیها السلام
 و در وقت خطبه خواستگاری و انعم بر کوار خود جناب سید الشهدا علیه السلام
 یک انداختن آن حضرت را پس ظاهر نموده سکینه و فاطمه علیهما السلام را و فرمود
 کن هر یک را که میخواهی پس از آنحضرت میماند و سناکت شد حضرت فرمود که من ^{حسین}
 میگویم برای تو از میان دختران خود فاطمه زیرا که او بوالده ما جده محضه است
 و نامش عظمی و ما در ائمه هدی جناب فاطمه را علیهم السلام زیاده از دیگران ^{شمار}
 دارد و جناب حسینی علیه السلام در واقعه کربلا میملا در خدمت حضرت سید
 الشهدا علیه السلام بوده و جمعی از کفار و نابکار و خبیثان از آن ملاعین ^{سینا} ایشان
 و کمال جان شاد بر اینجا آورده و بسپارده شده و در میان جنک کارزار ^{هتک}
 و بی حرکت شده و بسبب کثرت جراحت و خون ریزدن مبارک آنجناب
 در میدان افتاده بود و زمانیکه انجماعت کفار و انکروه ایشان را از برای ^{پلند} پلند و

از این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و جدا نمودن سر پناه مبارک شهید علیه السلام را از ابدان و اجساد بشری
و مبارک کردن بزرگواران آمدند و دیدند که جناب حسن مثنوی را و مثنوی از جناب حسن
بن خارج فراری ملعون که خالوی جناب حسن مثنوی بود با ملاعین گفت بگذارید و
از برای من و سرودا جدا مکتب نام ببریم بزرگوار و زید عبد الله بن زید ملعون و
او را بخشید بن فها و الاخر چای نالعیان افشا کند او را می کند پس استیلا نکند
که سر مبارک انجناب را از بدن شریف جدا کنند و انما لعین هم خواهر شود اقول
نمودند و اصحاب ملعون انجناب را با خود بکوفه آورد و حکایت کردند بعد از آن
که گفت منافع استیلا بن خارج در خصوص انجناب حکم کرد که برون کنند
بگذارید از برای ابی حسان پس خواهر خود را و استیلا ملعون زخمهای انجناب را معالجه
نمود و روی باللباس و بهبود کرد و نهاد و مندر مل شده و روانه مدینه طیبه علیه مشرف
الصلوة والسلام گردید و عبد الرحمن بن محمد بن اشعث بن جناب حسن مثنوی معین کرد
و داعی او بود بعد از کشته شدن عبد الرحمن مذکور جناب حسن مثنوی خورد و اینها
و مخفی نمود و ولید بن عبد الملك بن مروان علیه السلام انجناب را از بنده مکر
و حبس فرستاد بنحو آن بزرگوار و شخصی را از منافقان که با انجناب سر داده و آن
بزرگوار را شهید نمود و سن شریف نزد و رفت و شهادت داد و هیچ سالک نشد بود
بسیار شب بود بخاطر رسول الله علیه و آله و عقب جناب حسن مثنوی هیچ نفر
عبد الله مخض و ابی ابراهیم و حسن مثنوی و این همه برادر و والد آنها جناب طاهر

فناد

عليه السلام

حسن شنی در وقت که حضرت داشتند در مجلس
و بعد از آن یک نفر از اعیان کوفه را آورده بودند
و از حضرت ساج زانو کرده است و در آن وقت

علیها السلام صبیحه خضر سید الشهداء علیه السلام بود و او در غفران
 آنها و متبوعه مسماة محبیه جناب ابراهیم لیث حسن ملقب بفرید کرم
 جود و سخاوتی آن بزرگوار و کنیز اش ابنا امعلیل بوده و بمال شهرزاد ابراهیم یار
 منصور و انقی ماعون هر روز اکوفه نجوس کرده و در حبس انما عوان سید جلیل
 وفات نمود در کاشان و چهل شیخ مجری علی المهاجر فیهما فیها الیهما الف الصلوة و
 السلام و عشر غصن سید بود و این جناب شهرزاد ابراهیم علیه السلام از روز ^{حاز}
 اهل بیت عصمت علیهم السلام است و صاحب صندوف بوده و در شهر کوفه ^{دینا}
 فرمایار کش گذاشته بودند و زیارت کرده میشدند و شریفان بزرگوار و سید ^{عالمی}
 همیشه و عقیب از جناب ابراهیم ^{هم} کرم خضر ارستیده اعلی و نجوا و کنیز اش ابنا
 بوده و یکفشد او را شریف خلاص و در روز جنگ فتح با سادات عالی درجات
 بوده و وجه شمشیر آن بزرگوار بدیناج سبب کشت صبا و جاهل بود و عقیب
 ازان سید جلیل انحصار رد و نفراسیم که ازانها حسن ^{است} و دیگریم جناب
 سید ابراهیم طباطبائی و این حسن ^{است} کنیز او ابنا علی است و در جنگ فتح بوده و آن
 سید عزیز و امارون الرشید پدید داده از بیست سال حبس کرده بود و مامون
 ملکو او را از حبس خلاص نمود و اما جناب سید ابراهیم طباطبائی در عصر خود ^{بسیار}
 عزیز و صاحب شان و تقدیر داده بود و وجه شمشیر آن بزرگوار طباطبائی ^{چنانکه}
 در کتاب عده الطالب نقل کرده از شیخ ابو نصر بخاری و او از ناصر الحق است که

بیان و بیعت
 سید جلیل ابراهیم
 رضوان الله علیه
 طباطبائی

که اهل سواد ملقب کردند و ابیطالب و طباطبایان بنی هاشمی سید
 السادات است و بعضی از علمای انساب سبب ششمین ذکر نموده است
 که جناب سید ابراهیم ملقب شد بطباطبایان و بعد از آنکه پدر بزرگوارش ^{سمعیل} سبب
 در پیاج خواست برای سپهر خود جناب سید ابراهیم ^{لین} بسبب بر دو عالم ظاهر
 و انجنا بر پدر بزرگوارش مخفی فرموده پس ابراهیم و عیسی گفت طباطبایان
 فیما بینا مؤلف طباطبایان گویند و عیسی بنی اولی و انساب است و بعد از آنکه جناب
 سید ابراهیم علیه السلام مقام غریب الجنان در عصر زمان خود صاحبان و
 در امور بوده و فضیلتی بزرگوار در میدان عرب اندیشه امثال و افراد
 خود بوده بود و از فضیلتی عصر و زمان خود بوده و لکن در میان آن بزرگوار
 بنوده و اما عیسی از آن سید جلیل منحصر است و سید فاسم ^{سمعیل} سبب احمد
 و سپس سید حسن و اما سید احمد و سپس که کنیزش را عبد الله است و عیسی
 از دو نفر است ابی جعفر محمد و ابی اسمعیل ابراهیم و اما سید ابی الحسن محمد شاکر
 اصفهانی صاحب کتاب فیض الشعر و غیره و هو محمد بن احمد بن محمد بن احمد التمیمی
 و پس از سید ابی الحسن علی بن ابی الحسن محمد مذکور بنی شاعر است و برای او
 ذیل طویل و اولاد بسیار است و سید عالم انساب ابی اسمعیل ابراهیم بنی
 بن ابراهیم بر عبد الله بر حسن بن علی شاعر مذکور است صاحب کتاب منقذ
 علم انساب چنانچه در کتاب عمده الطالب فی نسب الطالبین و سید علی

بیان اقوال
مؤلف این کتاب
مستطاب

مردم مشهور و کثیر الشاهرا از اعظم علماء عصر خود بوده و در سال زودین
قبله شرعی بدقت تمام نوشته و حاشیه بر شرح شمسیه و اینها بنظر مؤلف^{سید}
و جناب پیرنای مرحوم حاشیه بخاشیه ملا عبد الله پوزی نوشته اند و نیز
صدر الدین محمد علی الرضوی حاشیه بر کتاب خلاصه الحاشیه بنای علی الرضوی
تا بفکرده اند و اما جلد دوم و جناب حاج میرزا یوسف طایب و جعل الجنة و
عالم و عامل و فاضل کامل و عابد و زاهد و متبحر و مجاهد و فقیه ظاهر و حکیم
و محدث بایر بوده و از علماء عصر و فقهائ زمان ایشان صاحب تراویح و
جناب آقا محمد باقر بهبهانی رحمة الله اجازة برای آن بزرگوار نوشته و تصدیق
اجتهاد و ملکه استنباط فروع از اصول بر ایشان نموده و همچنین جناب
آقا سید علی طباطبائی مرحوم که از ناماد و از لامدة آقا باقر علیه الرضوی است
صاحب شرح کبیر و صغیر بر مختصر نافع محقق رضایه است سایرین لامدة آقا
مرحوم مثل جناب پیرنای که شهر سنا به مرحوم و پیرنای ابو الفلاس علیه الرضوی
صاحب کتاب رد فوائد علم اصول و کتاب غنائم در علم فقه و غیره و جناب شیخ
شیخ جعفر نجفی مرحوم و غیره که همه اینها تصدیق و وفات و جلالت شان ایشان
نموده اند و غیر از اینها جاعلی از اعظم علماء عصر باز اجازة برای جناب نوشته
اند مثل عالم بامر و محدث ما میرزا شیخ عبد الله بنی جری و رحمة الله و اجازات جناب
از علماء عصر خود بسیار و اصول اجازة بآلایه العظمی از ایشان نیز مؤلف این

این کتاب مستطاب موجود است و اگر کسی از آنها بد کتابخانه عمده علماء
 العظام جناب عم الکرمین عبد الفتاح مرحوم و طاب ثراه بخط و مهر
 علمای مجربین رضوان الله علیهم اجمعین موجود بوده و بد فریب غازیان
 که از توابع و محالان بلاد شیراز است جماعتی از محالان و غایان
 بنی مروان لغتهم الله تعالی که خود را اهل سنت و جماعت میدانند و بحقیقت
 اهل سنت و جماعتند و شبیه فحشی الشریعانه و کتابخانه و جمیع ممالک
 اوزده اند چون عمارات آنها همه از تحفه و جوی بوده و می خوانند شده
 و از کتاب و غیره و جمیع ممالک ایشان چیزی باقی نمانده بود و اما
 بسبب حفظ خداوند و رحمت و فضل حضرت او و لیاکظایر و ائمه
 معصومین علیهم السلام ضرر بدین کتابخانه اگر و عم القظم طاب ثراه و جعل
 بخت مشوای و اهل عیال و اصحاب و اتباع ایشان نرسیده بود و ^{تفصیل}
 مشایخ اجازه جلد مرحوم مذکور است و اجازه نامه که این جناب برای ^{تفصیل}
 کامل فاسد عبد الله بن یزید مرحوم که بد بلاد آنها و ندان کن
 بود و حال آخر مرشد است و نوشتند و بچنین و اجازه نامه که برای
 عالم غافل و فاضل کامل حاج ملا عبد الکرم سرای رحمة الله که
 از لامه جلد مرحوم بود و بعد از خدمت جناب شیخ المشایخ ^{شیخ}
 مرحوم اعلى الله مقامه و دفعه فی الخلد اعلا فرمده شد که مانند و

احمد

رجانه

و الجافه نام از جد مرحوم و از شیخ بزرگواریم دارد و صورت مهر و اجازت
 نرزه و لفظ این کتاب موجود است و اما اخوالا و الدرحوم و وفات
 ایشان از ادعیه ایشان عرش درجات و تفصیل اخوالا و مؤلف
 این کتاب از دوز و لاد و ناخال که سنه هزار و دویست و چهار است
 بد کتاب خلاصه التنبیه شدیم هر که خواهد این کتاب را بخواند و
 فرماید و مراد می رسد اینجا اختصاراً و مؤلف مجد مرحوم بسیار است
 از این کتاب هر یک است که در بیان کرم و اوزان و ذریعها و صفا
 و محبوا اکثر مسائل شکل در علم حساست و این کتاب تحفه خود مرحوم
 نرید می موجود است و رساله خراجیه و رساله جهادیه و رساله موجهه
 بیان اصول الدین و فروع الدین از طهارت و صلو و زکوة و خمس و
 اعتکاف و امر معروف و نهی از منکر و رساله در بیان حدود دنیا
 شرعیه مستحق مسجود و حد و بیان حدود و رساله در بیان مناسک
 و رساله مضیقات در بیان توحید و عدل و نبوت امامت و معاد و این
 کتاب نرزه مؤلف موجود است و آخر باب توحید و از برای ذریع معلوم نیست که
 تمام نموده این کتاب را یا تا اینجا نوشته اند و باین ابواب تا و صراحت است
 از برای آنکه اکثر ثانیاً مجد مرحوم علیه الله مقامه چنانچه ذکر شد در کتاب
 عم الکرم طاب ثراه در فروع غازیان من بحال این بلاد شریفان بجز این

بعضه از مخالفین بخریب نمازات آن مرحوم را شرفه بودند و کتب آثار
 بلکه جمیع ممالک آن سید جلیل قریب بصد هزار تومان اموال خویش
 تلف شده و بعد از آن در مدخلی از انما این و مخالفین که از وی
 غایب بودند جناب حرم جان و ثلث انتقام کشید و باشد عذاب
 و اصل گردید و این واقعه ها بده دست هزار و دویست و پنجاه و یک
 و افع گردید و کتب مسائل که با اسامی فرغ گشته بعضی از آنها در کتابخانه
 والد مرحوم بود و بعضی را از مردم بدست آورده و بکاتب داده است
 و اسنک نمود و حمد لله رب العالمین و صلوات الله علی محمد و آل الطاهرین
 و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین باب سیم در بیان امام
 زاده هاشم علیهم السلام و شهرزاده کان و الاثبات از اولاد اطهار جناب
 سید الساجد بن خضر امام همام زین العابدین علیه السلام که
 در دار السلطنه بنی صفیونند از انجمله سید جلیل و الحب العظیم
 امام زاده لایزال النوریم جناب شهرزاده سید ابراهیم بن حسین بن خضر
 امام همام زین العابدین علیه السلام در کتاب مستطاب بحر الانساب
 رضی الله عنهما و بعضی از کتب تواریخ معروف است
 که فی مبادک و مزار و شری که جناب سید ابراهیم بن حسین بن امام همام
 خضر زین العابدین علیه السلام در دار السلطنه بنی صفیون و بعضی

این احوال جناب سید
 ابراهیم علیه السلام

درین

او کتب عالم رجال و برخی ازنا لایفات علیک امانا مهد رضوان الله علیهم
 اجمعین مثل رجال کبر غلام عامل و فاضل کامل جناب میرزا محمد اسیر آباد
 و غیران منو بود که ابراهیم بر جبین بر علی بن الحسن ابوعلی مدظل
 الکوفه انتمی کلامه و رفع فی الخلد مقام یعنی کتب جناب سید ابراهیم ^{علی}
 است قل الله بنه طیب علی مشرفها الصالح و السلام رسا کن بود
 بعد از شهر کوفه منزل گزیده و ساکن شد و وفطنا طباطبا که دوازده سال
 مسطور و کتب مذکور چنان مفهوم و مستفاد میشود که نیاز لازم
 الا نوار جناب سید جلیل و فاضل نبیل شهرزاده ابراهیم که در دیو و محله
 شیرانیان واقع است از او بان احادیث و اخبار اهل بیت عصمت ^{علیهم السلام}
 و نواده فخر السلاجده خضر امام زین العابدین علیهم السلام است و اما ^{شکر}
 در الواح و مخنه ها زیارت نامها موجوده در ان نزد منبر که نوشته اند که جناب
 سید ابراهیم علی الله در جانشه فی غفر لیجان سپید جناب امام خضر موسی
 بر جعفر علیهم السلام است تحقیق در کتب رجال و سیر و تواریخ و علم النساء
 و در تذکره ها که نظر را می رسد معین نیست و در میان لیسان
 جناب امام خضر موسی بر جعفر علیهم السلام و اما میرزا محمد
 بابراهم بوده اند یکی مستی بابراهم الاکبر بابراهم الاصف و ملقب
 بر نضی و او ظاهرا در بلاد یمن و فتنه خروج ایالتها سیرت بن

بر منصور شیخ مؤید و عالم مسلک و شهید جناب شیخ مفید علیهما الرحمه
 در کتاب ارشاد ذکر فرموده که سید ابراهیم اصغر علیهما الرحمه والرضوان
 من الله الاکبر شیخ کرم و منقلب اماره شد بر بلاد بمن داد نام مامون ملعون
 و محمد بن زید الشهد بن الامام المنام حضرت زین العابدین علیهما السلام که
 نموده بود بسید محمد بن زید ابوالسراپا در شهر کوفه و سید ابراهیم بن زید
 بر بلاد بمن رفت و آن بلاد را فتح نموده و مدتی در آنجا اقامت کرده تا شد
 از امر ابوالسراپا آنچه شد و اخذ امان شد از مامون ملعون بر ابراهیم
 محمد بن زید مذکور و شیخ ابونصر بخارا ذکر نموده که ابراهیم اکبر و بلاد
 بمن ظاهر شد و آن یکی از ائمه طایفه زیدیه است و چون خروج کرد ابوالسراپا
 سر بر منصور شیبلی در عصر مامون ملعون و بیعت گرفت از مامون بن ابراهیم
 بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 و محمد مذکور و فجاءه و فاته نمود و ضعیف گردید مکان او ابوالسراپا محمد بن زید
 بن الامام الماکجنات بن العابدین علیهما السلام و ملقب گردید بپسر خندان
 حسن بن سهل و زید مامون ملعون بسکوا و پسر بن لعین را که بعد از آنجا
 او را اسیر کرده پیش حسن بن سهل برد و حسن انجناب ابراهیم و پیش مامون ملعون
 بود و آن لعین از جهه صغری او تعجب کرد و او را عقوبت نمود و انجناب در
 وفات نمود بسبب ستم دادن مامون ملعون بان بزرگوار در سنه دویست

و در وقت وفات نودین و بیست سال بود چون بسبب همبکرانچیند
 پایه پاره شده از خلق مبارک او خراج میشد میکرد و بجایست میبند
 و پیاره چوبه انرا میکردانند و نگاه میکرد با و و در کتاب عن الطالب از شیخ
 تاج الدین نقل کرده که او نص و مخرج نموده که اولاد سید ابراهیم اصغر
 در سید موسی و سید جعفر و اما سید موسی ابو سید سید ابراهیم
 از برای او اولاد بسیار و یکی از آنها ابراهیم عسکر است که نواده سید
 ابراهیم اصغر است آنکه کلامه رفع الله فی الجنة مقامه مؤلف طباطبائی گوید که در
 در کتب رجال معتمد و سایر تواریخ و تذکره ها معبره آمدن هر یک از این
 سادات اجله مذکور و ابداً در السلطنه نرسیده ام و هرگاه سید
 ابراهیم که نژاد منبر که او حالا در بیرون محل شریانیان واقع است سید ابراهیم
 اکبر یا اصغر نباشند پس از آن حضرت موسی بر جعفر علیه السلام است و حضرت موسی
 ملعون ابداً در السلطنه نرسیده باشد و هرگاه سید ابراهیم عسکر
 باشد نواده سید ابراهیم اصغر بر موسی علیه السلام و الصلوة من الله الا که
 با است و حضرت موسی ملعون یا بن شهر نزل اجلال فرموده باشند و شیخ
 ازین دو احتمال نزد اعیان معاین و محقق نیست و راجح در نظر مؤلف نباشد
 بعضی اندیش که این شهر از اجلیل اما نواده نبیل نواده جناب امام
 خوارزمین العابد بر علیه السلام باشد و الله اعلم بحقایق الامور و اولیای الطاه

۲ بر جعفر

القضاة بن عليهم الصلوة والسلام على من لا نبي بعده وازانجهزار
 دوفرا زمانا مزاده هكرا م عليهم السلام است كه واقع بد فرب محل مفضو و به محل
 كود عريان بد كوچه عبد الخالق بد مسجد كه حالا بمسجد حاج عبد الغفار
 مشهور است و از زلزله اخري كه در دار السلطنة بوز واقع شده و صد سال
 از ان واقعه هابله تا حال گذشتند سنابن مزار اما مزاده هكرا مذكور
 در برخاك تحفي و نهان بودند انكي پنج سال قبل بر اين بعضي از ميان ميگرفت
 در خواب بديد كه حاج خاير الوفا سم بلور فروش سلمه الله فرزند احمد
 حاج عبد الغفار و حرم نمبر مسجد فرموده است ابا بد مزار شريف اما مزاده
 هكرا ظاهرا ساختن نمي توانيد اي دوام دولت فائده حاج مرنو و خواب
 نفل نموده و از احوالات اين اما مزاده هكرا استفسار كرد اي انجا است
 و كنتم ناخف نمودند و بعد از كندن ان مكان كينكه محكم پيدا شد و ميان
 ان كيند سطر ظاهر يك از انها مزار شهزاده عبد الرحمن است و فبري از بزا
 اوست و فبري شيخ شعبه نده پوش با پنبه بود كه وصيت نموده بود كه
 در ان مزار مبارك دفن نمايند و اين مسجد در قديم الايام مسجد بزرگ بود
 است و اما مزاده مذكور در زمان مسجد شهيد كرده اند با بزرگ
 و انچه مفهوم معلوم و مستفاد ميشود از كتاب مخر الاكساب سيد رضی
 عليه الرحمه و غيره اينست كه اين پنج اما مزاده كه شهزاده عبد الرحمن و

محمد و عبد المجید و عبد الواسع و عبد الکرم ان بزرگواران پس از آن
 یونکامل بن قاسم بن عماد الدین جعفر بن نوح بر عقیل بن هارون الامام الهمام
 حضرت بن العابد بن علی السلام است در عصر نوکل ملعون بعد از شهادت حضرت
 امام علی النقی علی السلام از ستم زای بسبب ظالمان بیرون آمدند و بعد
 از قطع منازل و طریق احوال و ارباب السلاطین برپا شدند و بعد از ورود
 شهزاده عبد الرحمن بن ابی از برادران انجناب به میان سمان مسجد شهید شدند
 و سایر برادران را بعد از شهادت آنها در موضع دیگر بعد از کارزار شهید کردند
 در میان شهر و قریه و مبادی و کثران بزرگواران در این زمان بر این شیوه
 معتبر نیست الا عند الله على القوم الظالمين اجمعين من الان الى يوم الدين
 باب چهارم در بیان امامزاده ها کرام و شهزاده ها عظام از اولاد
 امام تمام مخصوص موسی بر جعفر علیهما السلام از امامت الالباء و الامام از انجد
 مزاد با انوار فیض آثار شهزاده و اجب التعظیم و امامزاده لازم التکریم
 ابو الحسن موسی بن ابوالقاسم جعفر بن ابی جعفر محمد بن ابراهیم بن موسی بن
 بر عبد الله بن الامام الهمام مخصوص موسی بر جعفر علیهما السلام است که در محدثان
 واقع است کیند مزاد و موفدان بزرگوار بزرگ است مانند کون و کبود
 انجناب چهره و اسطیخ حضرت امام تمام موسی بن جعفر علیهما السلام میسرند و ان بزرگوار
 امامزاده موسی جمال می گفتند از جهت آنکه پدر بزرگوار و جد عالم فدا داران

بزرگواران و تنجیب از حق
 معنی کمال علیهم السلام

ان والاینها رغابتی بهل و حبه و صبیح بوده و معروف با بر الاثر ای چنانچه در
 عهد الظالمین غیر مذکور و مسطور است و اخبار ابرار و اشرار را میگویند از
 آنکه اینها در دنیا غریب با به نشو و نما با مشهور و اکثر فاشون گردانند
 نیز آورده بود اعراب بود و اخبار ابرار اما مزاده موسی صاحب طبع میگفتند
 از برای آنکه آن بزرگوار را بشکر بسیار از السلطنه نیز آمده در بعضی
 لعنهم الله بگا و غالب بر نواحی از بیجان شده و آن بلاد و فلاح را ضرر کرده
 و سخر نمود و بعد از فترت و غلبه لشکر آن نواحی شمشیر از اما مزاده جلیل
 کرده و در دار السلطنه نیز در دست آنکشان با بکار اسب و فکرها شدند و
 و زنجیر در گردن مبارکش نهانند و خبر کردند که هفت سال و عدا حشر
 موجود در کتاب و خط الاطهار گفته که در حواله این مکان قبض نشان قبل
 از این مسجد که بوده و منار را داشته و در پایه همان منار چاک بوده چون در
 شک و چون فلظالمان سپاهان بوسف فریاد اچاه عدوان میامفت
 سال محبوس بود و او سبب این مسجد را مسجد حاجت میگویند آنست که
 مسجد مذکور را شبی منی بود و در آنجا چندین ظاهر و موجود بود و
 کس را حاجت و مشکلی پیش نیامده چون بدان مکان قبض نشان میگرفتند
 طلب حاجت خود مینموده اند البتة با ستم داد و آتش و فحش و بیاد ایشان
 از این مسجد حاجت مینموده بوده آنکه کلام در حدیثی است مؤلف بجا

از این مسجد حاجت میگویند آنست که
 در منار آن چاک بوده و چون در
 آنجا میامفت

از اما مزاده ها و احوال
 مرده غریب و الو وجود

۳ مبارک آن بزرگواران
 حاجت

گویند که بعد از وقوع زلزله آخر که در کسالتش می بینید که از آن وقت تا حالا آمده
صد سال گذشته است از آن مسجد و مناره و خرابی های آن که آورده
زلزله مذکور خراب شده است و در کتاب عده الطالبین کونونه که عفت اولاد این
امام مراده جلیل شهرت را در نبیل بدیده شما شهر و آن که اسم قدیم شهر شیراز است
موجودند و بر دایمی معلوم نیست که اولاد این بزرگوار بعد از محبوس شدن با
شهادت آنجا که بدیده شما می رفت و ساکن در آن شهر شده اند و الله اعلم
بمخفیات الامور و الاخبار و اولیای الاطهار و الابرار و حجج الاخبار صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین ما دامت اللیل و النهار و از انجمله حضرت بابا انوار
سید عالی نسب و الاحسبید حیدر است بر شمس الدین علی بر سید
محمد بر سید علاء الدین بر سید حسن بر سید جعفر بر سید برهان الدین
بر سید ابوالقاسم بر سید محمد بن الامام الهام خضر موسی بر سید علیها السلام
من الله الملك العادل که مولد شریفش از بدیده باد کویت شهر و آن است در
شهر نون بسطام و بنو محمد از آنجا شوقنا با فدا از آنجه نبوی شهر و با
بعضی مولدش در قصبه نون من اعمال خراسان است و او مرد سید محمد
بوده و او مرد ابوالهیم ^{سید} و او مرد سید علی بنی و او مرد سید قاسم و او مرد
سید ابوالهیم خوانی بوده و او مجد بر فخر خراسان و امیر موی ^{خضر}
علیها السلام و سید و در آن خضر حجت آن بزرگوار نموده و ارشاد انا

۲ قلعه گنده

۲ حالا در این زمان که
از انقطاع اولاد آنها
بلافاصل است

این اقوال سید
مسلک میوم

انحصار یافتگانست و بعضی سید حیدر مذکور مرحوم را در فرائد سلسله
 بر حال مبداء اند و در سینه ثلثین و سبعه مائت از دار فنا منوجه منزل عالم بقا
 کشته و ملا حشر مرحوم در کتاب وضع الاطهار ذکر کرده که سید حیدر
 از سلسله فلک در پی بوده و فاعده اش چنان بوده که در روزهای جمعه
 بمسجد جامع دار السلطنه میفرموده و از مردم سوال نموده چون مرد مرا از
 تمام باب بوده چیز بلبس یا و مبداء اند و در پیرون مسجد جامع مرا ^{بفطر}
 قسمت نموده و مشهور است که هر چند در حرم و شبانه روزی هفتاد هزار بار
 کلمه لا اله الا الله ورد داشتند و سوا این چیز ایشان را و داد و عباد
 و با ضابطه بوده و فاضل شهید سید نور الله شوشی رحمه الله
 در کتاب بحال المؤمنین ذکر فرموده که السید العارف المحدث و طب الدین
 حیدر الثوبی قدس سره که نسبت بر پیش بر وجهی که خود در بعضی از ^{شعرا}
 بنظم آورده بامام زاده عبد الله بن الامام خاتم النبیین ^{السلام} المکرم علیه
 مهر شد و نسبت سلوکش مستند بسید محمد نجفی میباشند و نسبت او
 بچند واسطه منتهی میشود بسید ابوالحسن خوارزمی که از جمله ملائمه
 حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه السلام است و مهر مذکور در غایب علو
 مت و مجرب بوده اند و در مضمار باخت از قرآن خود و حسب التبیان بوده
 و بسپار از خوارق عاده از او بظهور رسیده از انجیل الهی ^{درست}

در حضور نشان او موم گردیده چنان که سپیدالمنان آهین مهر چید و امیر
 در شرف قصر با ویدی از کتب مخصوص بان تصحیح فرموده مشهور است که
 در وقتیکه از سر فدا سر ساخته منوچهر شد چون بان استان ملائک بنا
 رسید بر سینه که در دیوار برن و ضمه منبر که بر دیوار منصوب بود نیکه داده
 بیک پا البستان و نامده هفت روز از ملا حرکت نکرد و چنانچه بخورد و
 نباشد و منتظر اشارت و خصی زبانت میبود تا آنکه در نیمه شب
 هشتم از وضه منبر که از ازی هلال بیرون آمد که ساکنان نجف شرف از خوا
 ریده چنانچه خیال کردند که صور نورالدین دریده اند و در اشلایان از
 چنان بکوشش ایشان رسید که فرزند من چید و داد و بایبدها چون اطراف
 وضه مبارکه را تفحص کردند و دادیدند و از نام و نسب پرسیدند
 دانستند که مراد حضرت امیر علیه السلام است و چون همه بیابوس و مشغول
 گردیدند و او را بشرف زیارت خیر منور شد و سنانند انچه کلام و
 بی غرض چنان مفا و از انجند و محله سرخا بیرون فلک عز از فیض آثار سپید
 جلیل و عالم نبیل آمده سپید حمزه علیه الرحمن که بشان زده واسطه
 شریف آن بزرگوار و میرسد منجسطر امام مامری بی بر جعفر علیه السلام
 و آن بزرگوار از سازا هیچ التیب و علی الحسب و مولد شرفی و صفای که
 از اعمال خراش ابوره و سلطان غاوان مومرد اکثر فقرها التیب جلیل

۲ بصره زیارت است
 مبارکه حضرت امیر مومنان
 علیه السلام

بیان آقا
 علیه السلام
 رحمة الله تعالی

جلال و ابا خود صبر کرده اند از برای آنکه سبیل تمام محبوبان بهجت ایشان باشند
و تفصیل این اجمال آنست که چون سلطان غازان مرخوم در سن بیست و
پنج سالگی در سلخ شهر فریخته ^{الحرم} از شهر مود سنه اربع و تسعین و شصت و هجری ^ع
الهاجره فیها منها البها الف الصلوة والسلام بر تخت مود و بی خود جلوس نمود
قبل ازین نزد شهر شعبان سال استیمنت مثال در گزین ده که در توالی ^{سلطان}
است بر دست شیخ ابراهیم موی و شیخ سعد الدین محمد موی و صبر سید مری
که از اجله سادات اصحاب القسب و رفیع حسب بانواع علوم ظاهر و باطنی
اواسن بود و منار او در حوالی مرقد شیخ حسن بلغارا در محله سخا
واقع است و غیرهم رضوان الله علیهم اجمعین بدین اسلام مشرف شد
فوق بهشتاد هزار نفر از کبیر و صغیر طایفه مغول و بقول بعضی از مورخین
چهار صد هزار نفر به یغیلاو بدین وجوه اسلام داخل و جان و بان
سعاد عظمی قایم گردیدند و غازان شاه مرخوم ستمی محمد و برادرش خدایند
مغفور ستمی محمد نیز داخل شدند و در سنه اثنین و سبعمائة و ثمانین
ابرو در تاریخ خود و غیر آن تصریح نموده اند که سلطان غازان مرخوم
از مذهب یا طایفه اهل سنت و جماعت که فی الحقیقه اهل سنت و جماعت ^{منقذ}
شده بمذهب حواری حقه حقه امامیه اثنی عشره رضوان الله علیهم اجمعین
داخل گردید و در کتاب تاریخ غازانی تألیف خواجہ رشید الدین و وزیر

یابن اقبال اخل
سلطان غازان
بمذہب شیعه
رضوان الله علیهم اجمعین

سلطان

سلطان غازان مذکور مستورا که سبب بی سببی سلطان نسبت بخاندان
 جناب رسول الله صلی الله علیه و آله الظاهرین سلام الله علیهم اجمعین و
 اعزاز سادات رفیع الدرجات آن بود که در نوبت جمالی که آن خواجه کاتب
 علیه و آله افضل الصلوات و اجمع التحیات در خواب دید و آنحضرت ^{سلطان}
 غازان را بمواظبت خوب مستظهر گردانید و او را بحقیقت و لایق جناب حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه هدی علیهم الصلوات و السلام امر فرمود
 و بعد ازین خواب سلطان غازان و اکشایشها دست داد و از آن سال
 دوسنی او با اهل بیت نبوت علیهم السلام زیاده شد و چون خانقاه و
 مساجد و مدارس و ابواب البر و در هر موضعی مجلس ^{خشب} و معاینه فرمود و نظا
 ر مشایران هر ظاهر را در نظر آورده فرمود که چگونه از آن خفیه ^{منصو}
 و دیگر طوائف هستند و از آن سادات نسبت پیش امر فرمودند و معظم بلاد
 و لایات معبره مثل زاد السلطان تبریز و اصفهان و شیراز و بغداد و ^{مثال}
 آنها را و استیاده بسازند تا سادات رفیع الدرجات انجا فرود آیند و ^{جهت}
 مصالح ایشان و جمعی که مصالح در بدو جمعی که وقف نامه ها ذکر آن ناظر ^{سند}
 معین فرمود تا ایشان نیز از آن خیرات با بهره باشند و فرمود تا جهت مشاهد
 مقلدین خضر امام حسین علیه السلام هر یکی از قرآن جاری گردانند ^{آنحضرت}
 کلامه صلوات الله تعالی علیهم و ملائمتی هر مورید کتاب و مصلحت الاطهار

الاطهار سبب شرف شدن سلطان غازان را بشرف بن اسلام و خیرین
 ذکر نموده که سلطان غازان در واقعه ای بیند که با اینک در کردن دار
 خضر شاه و لایق علی برای طالب علی السلام از کردن او بر مبدل و از
 این خواب پدید شده و متفکر بوده که از این تعبیر این واضح می باشد و این واقعه را
 بهیچ کس ننگنه با وجود کفر مشایخ اسلام اعتقاد تمام داشتند بخیر و از
 مشایخ که خانقاه وی در چرندابست هر دو شیخ در گوش سلطان
 اهسته میگویند که امشب خضر امیر المومنین علی السلام با اینک کفر از کرد
 بر داشت چو با سلام منبای سلطان دست شیخ را میبوسد و بعد از
 از این خبر فرمود است که این خوابی که کجی رحمت الله است چون سلطان
 ادعوی پدر سلطان غازان تا اینجا و ادبی تمام داشت میگویند ^{نقا}
 اینجا مبرقند سلطان غازان نیز بشیخ مذکور و ادبی تمام ^{شبه}
 و چون از خواب سلطان خبر میدهند با اهل اسلام اعتقاد ^{مکشود} این را
 و میگویند که اینم ظاهر و مبین من و خدا بود بهر تقدیر دست شیخ را
 میبوسد و میگویند که روزی چندین مهلت به که مصلحی در اینست
 بعد از آن بجانب لشکر رده که در حدود سلطان است میرود و شیخ
 سعد الدین محمد صوفی و بر مهاد که از افاضه علی امامت رضوان الله
 علیه اجمعین است طلب نموده و در دست ایشان مسلمان میشود

و در آن روز چهار صدهزار نفر بسبب اسلام سلطان غازان باسلام
 در میان بندگان عسکر و غیره و هیچ زمان از او مندا نهضم قوت باسلام
 دست نداده ان شاء الله تعالی جناب اقدس الهی حضرت سلطان غازان را با جناب
 حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گردانند ان شاء عادل بوده از
 فرار بگریز و نواحی مودعین مرقوم است که آبادانی دار السلطنه
 در عصر سلطان غازان محروم مجدی بوده که کوه سخاوت بانوی
 فلک و معنوی بوده و شنب غازان وسط معنوی بوده و غازان شام
 محروم و فلک کشیده بود که در آن فلک زیاده بود و فرسخ بود لیکن
 نایم مانند از جهه وفات سلطان غازان محروم در شکل زده نواحی
 فروین در سنه ثلث و سبعه هجری علی الهیها جرفها منها الیهیها
 العنلوه و السلام مؤلف طباطبائی گوید که سلطان غازان بسبب
 که بفصل زکریا و خواب بدن سلطان جناب پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و امور مودعین آنحضرت او را بدو شی حضرت اهل بیت عصمت
 علیهم السلام و خواب بگریز و نواحی بعد بگریز یا الهیها کفر و کردن دارد
 و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را یا الهیها کفر و از کردن او بگریز
 سلطان غازان بعد از آن خوابها سید و شد و بخاندان اهل
 رسول الله صلی الله علیه و آله اخلاص تمام را ظاهر نمودی که بسیار از

بسیار از انظار املاک و قریه و قریه بود که حاصل آنها هر یک
 زیاده از صد هزار دینار بوده چنانکه شیخ عالم غامد و فاضل کامل
 شمس الدین املی در کتاب فیض الفنون و غیر آن از موقوفین نصیح
 بر آن نموده اند و آنچه ها بود که سلطان غازان مجتهد حمزه
 مرحوم را خلاص تمام و از این کامل داشت و آن بزرگوار را از خاف خراسان
 کج داد و در دار السلطنه بنیاد کن کرد و این دو در سفر و حضر از
 مشاورت منتهور تا اینکه سلطان غازان مرحوم در پیشگاه که در
 بلده قزوینست وفات نمود و وفات جناب سید حمزه مرحوم در سنه
 عشر و یکمانه و افغشته اولی شریک ابو الحسن محمد بن علی غازی
 عالی بزرگالای قزوین در جناب سید حمزه مرحوم ساخته بود و ملاحق
 در کتاب بغضه الاطهار کشف کرد و آن مکان حجت نشان یعنی مراد
 سید حمزه مرحوم صحیفه خط مبایان خطرامه المؤمنین علیه السلام و بسیار
 و افغشته که در یکدیگر و این مصحف قسم داده اند و انگس که قسم
 خورده در آنجا مرده با هم از دنیا ما الشب و مراد از السلطنه
 که بر سر بگو و مختص یکدیگر است سید حمزه میرزا چنان شده که قسم
 ترس منجورند از هر کجای که در دفعه الحاد و مایه ای گوید که در این زمان آن
 مشرفند از نفع مبایار که در وجود نیست و برای این مشرف شده که ظاهر

خل
 سبعة عشر

۲ مرده اند

و نیک

و مبتدیان و فقه که برین زبان بفرموده و غایت غایت از ایشان نموده
 و اسپری بسیار از اهل انچه می اندازد و اطفال سادات بولایت و برونه
 اند و انوارها این صفت شریف مرقوم شده است و اندرزها که معذبه که درین
 از ان زمان تا حالا واقع شده تلف شده است و تفصیل این غایت نمودن در
 دار السلطنه نیز در او وقوع و کتبه های معذبه در ان شهر و در باب اخر این
 کتاب که خواهم نمود ان شاء الله تعالی و الله اعلم بحقائق الامور و اما
 الظاهر من صلوات الله و سلامه علیه اجمعین الی یوم القیوم و اما
 ملا حشری مرحوم و غیره و در تذکره ها خود نوشته اند که در سنه
 سید حمزه مرحوم بخت امام زمان حضرت موسی بر جعفر علیه السلام ایشان
 واسطه می شد و واسطه ها را از ذکر نکرده اند و لکن صاحب کتاب بعد
 الظالمین کتاب مستطاب واسطه ها را از ذکر نموده است باین طور که صد
 الدین حمزه بن حسن بن محمد بن حمزه بن امیر کابر علی بن محمد بن محمد بن علی بن
 حسین بن محمد بن عبدالله بن محمد بن الفاس بن حمزه بن الخاضع موسی
 جعفر علیه السلام و بعد از ان گفته که سید حمزه مرحوم در فروردین
 زمان سلطان ابوالجانبو خدا بنده مرحوم بود که چشمش در واقع
 سعد الدین ساجی محبوب شده بود انچه کلام و دفعه بخلد مقام
 مؤلف طایباً که بدینک در نختها و الواح زیارت نامها نوشته اند

و صلوات خود و سه در سطح شهر زنجیره حرام در یزید واقع شده حال حاضر منبر که
 آن بزرگواران مشخص و معین نیست و مشهور است که آن اما مزاده لها از اول
 امام همام حضرت موسی کاظم علیه السلام است اما استماعی است که ایشان برای شخصی
 معلوم نیست ملاحتی حرم کفند که در برابر کینه مراد حواله محمد شاعر
 بفلکی که در جانب قبله در محله ششکلان در جنب درختان واقع است
 مشهور بزرگواران خواندن کوفته یکی از اما مزاده لها و بعضی و بر او هفت
 خواهران می دانند و از جمله دختران اما مزاده جلیل و شهرزاده نبیل خلیل
 ابوطالب پسر امام حضرت امام علی النقی علیه السلام است که از بغداد روی می آید
 نهانند و بغداد و در جماعت کفار و نابکاران بلده ایشان را بد جزد و فساد
 رسانیدند و لکن مراد منبر که آن بزرگواران معلوم نیست که در کدام از محلات
 یزید واقع است و در کتاب بحار الشهاب سید رضی راجع حمد الله تعالی مسطور است
 که دختران ابوطالب بن امام علی النقی علیه السلام از اصحاب محمد النقی بن الانام سی
 الرضا علیه السلام است سلم و حلیه و وجه از بغداد روی بولایت یزید
 بعد از وصول بموضع مذکور شهر میسر گردیدند و ملاحتی حرم در کتاب
 روضه الاطهار مذکور است که در محله میان بهان در جوار کینه که بجان خا
 مشهور از مراد و فیض انا و اما مزاده در محله سرفا به واقع است و در دیوار
 در کتب تمایزات قرآنی منقوش است ببالای سر در اعیان بوده که حال اضراب است

بیان از حضرت ابوطالب
 که در دیوار منقوش است
 میسر گردید

است و آن هزار و نهمین هزار و شصت و هشت و نود و بیست و
 بعضی در شمار امام رضا علیه السلام است و بنا بر آن و آنچه و گفته اند و آن
 شش پیش از جلیله خوانون مشهور شد آنحضرت کلاه و دفعه و خلد و مقام مؤلف
 طباطبائی گویند ظاهر اینست که این مآخذ جلیله است اما بشهرت جلیله خوانون
 رضوان الله علیه است که در بیرون قلعه و مسجد خندان بهادر بهرین
 و مزار مشهور که آن بزرگوار در آنجا مشهور است و لکن بعد از نزول آنحضرت
 و اهل سلطنت برپا کردند کمانخانه و سردار مذکور و ایا آن منقوشه در آن
 و بنا بر آن و آنچه موقوفه آنرا می باشد و در آن جزء زمان معین نیست
 احتمال دارد که این مآخذ جلیله در حوزة ابوطالب بن الامام الهادی
 علیه السلام باشد چنانکه از کتاب بحر الانساب نقل کرده و بنابر این حدیث
 نواده جناب امام علی النقی علیه السلام و الله اعلم بحقایق الامور و الیها
 الظاهر سلام الله علیه اجمعین الحی الیوم النشور باب ششم و بیستم
 فی فضائل و احوال و عیال و شهرت و احوال و اولاد و حقیقت
 علیه السلام که در قلعه و محله بهادرین و مسجد و در نزد مؤلف طباطبائی
 گویند که کرامات بسیار از آن بزرگوار در عرض دیده شده و لکن اسم
 و بزرگوار و نیکو ما بعضی نوشته باشند بهر امر و آثار و کتب
 انشائی که از آن اطفال و نوشتند که در حقیقت و بیست

بیان من و احوال و عیال و شهرت و احوال و اولاد و حقیقت
 علیه السلام که در قلعه و محله بهادرین و مسجد و در نزد مؤلف طباطبائی
 گویند که کرامات بسیار از آن بزرگوار در عرض دیده شده و لکن اسم
 و بزرگوار و نیکو ما بعضی نوشته باشند بهر امر و آثار و کتب
 انشائی که از آن اطفال و نوشتند که در حقیقت و بیست

بیان جنات و عذاب
 عذاب و عذاب و عذاب
 عذاب و عذاب و عذاب
 عذاب و عذاب و عذاب
 عذاب و عذاب و عذاب

چهار اولاد بوده اوز کور و اناث و ازانها ده نفر اناث بوده اند و کور
 چهارده نفر و عفت انحر از دو پسر یکی علی و دیگری جعفر و قبل و شهید اند
 دو دجنات حق و دخنات شکر مدینه طیبه دو سنگستان کنه عجزه ابن زبان
 فارسی و کفیت انجنات اجمالا انبیت که برید بر مغوی علیها اللعنه و الهما
 مشرف بن عقیقه علیها اللعنه و افرسان مدینه طیبه انملعون بعد از او
 و جنات کورن با اهل مدینه و غلبه کورن بر اناها سه و اهل مدینه و اهل غل
 کورده و اموال آنها را غارت و تاراج نموده و نهاده اذنه هزار نفر از سادات
 صحابه و تابعین از اهل مدینه طیبه و مشول گشتند و از جمله مقتولان
 در ان واقعه حنیف بن محمد بن حنیفه بود و عفت آنها از عبد الله است و
 عفت او مشیعی است و عبد الله و اس المذبح بن جعفر ثانی بر عبد الله بن جعفر
 بر محمد بن حنیفه علیه السلام و عفت عبد الله و اس المذبح از ان مرده است که در اولاد
 جماعه از علما و رواة اهل بیت علیهم السلام هستند که ذکر آنها در این مقام
 بطویل بلا طلب و احتیال دارد که یکی ازین اما مرده ها اسم بابا کس عبد الله
 و اس المذبح باشد که جعفر ثانی با جعفر بن عبد الله بن جعفر و اول چون بعد از او
 نادن هشام بن عبد الملك بن حمران علیهم السلام و النهران با نام مریدان حشر
 فخر الشاهدین ذر العابدین علیهم السلام و شهداء ان بزرگوار و وفادار و نوران
 لعین باز نیت سازد و فبع الدجیات اگر شاران از مدینه طیبه و مشول باشند

بسیار بلاد و این دو بزرگوار بنام خداوند متعال تحفه بودند تا آنکه ما این و
 هو اخوانان بنی امیه لغیر الله انما زاد انما سجد شهادت کردند و بدار کشیدند
 و لهذا اسم آن سجد مشهور بود و دال دال کزیده و دال اشاره بام
 مبارک عبد الله بن جعفر اول است تواده جنتا محمد بن جعفر علیه السلام و دال
 اشاره بام بن عبد الله داسر المذکر لیس جعفر ثانی و دال و دال از جهت این
 اند که از جهت نفی و خوف از عداوت و ظالمان تخریج با اسم مبارک انما بودند
 نموده اند و این نام نجفی بودن آنها از دشمنان و با این که مردم دال و سلاطین
 بجهت تحفه و حکم و استاد دال دال گفتند و مشهور شده در این سنه و افواه
 مریم انصر و نا حال الا شهرت مانده است و الله اعلم بحقایق الامور و اولیائ
 الطاهرین صلوات الله و سلامه علیه الی یوم النشور یا یهتد به بیان مرآت
 منبر و قبور مقلد اما خزانة و لا یثابره و شهادت و شاک و الاثبات که در
 مدفونند که بعضی از اسامی مبارکه ایشان معلوم است و لکن مرآت منور و غیر
 مقلد شخص نیست از آنجهت که بعد از قدیم نیز مستجد است که بشهادت
 مشهور است و اهتد بن اما خزانة و در میان سجد بدو جعفر و شهادت رسانده
 و این قضیه کمال شهرت دارد و در همان موضع سوالیست که آن بزرگواران در
 سر زان مدفونند و لکن محقق نشده که از فرزندان کدام امام اند و این تفصیل
 ملاحتی بحرم در کتاب بعضی از اظهاری نوشته و نیز ذکر کرده که در محل نور

غیر معلوم و مرآت منور
 معین است و برخی از آن
 بزرگواران اسامی مبارکه

انها

بزرگان امامان
 سجد شهادت

سجد شهادت

بیان خاندان امامان علیهم السلام
علیه السلام

در مسجدی که در عقب کانههاست و عزیمت بعضی از آنها را از آنجا برد میسر شد
و قول است که در آنجا بود امام زاده اندا که پدر اسمی بنیالشیان معین نهیست و از جمله
مزار و قبور آنها را امام زاده عبد الله علیه السلام است که مایهین محل خراب و بایان
در حوطه واقع است و ملاکشی در حرم کردند که سنگ سفید که بر سر قبر است
اسم او و بعضی از احوال او را بر آن سنگ نوشته اند لکن برود ایام ساده شده
و اما فرزند او چند کلام یک از ائمه معصومین علیهم السلام است بحقوق
معلوم نهیست و در سر انگشت نویسد آن ندرتیم مکانیست که قبل از
فوت و مته نشانها گذاشته بودند مردم نیریز را و وجه نام بدلتقام بوده
و آن مکان را مکان پیران انگشت میگفتند و اینها را در اول است و در اول می بیند
که در او زده اما علیهم السلام در مقام الهیانه اند و میفرمایند که فرزند
حضرت امام ضلع علیه السلام در انجام مد فو لنست اینجا و لغار کن الشیخ انجاء
غمارت نهاده که یک پیداشد بر آن سنگ نوشته بودند ثوی محسن این
سعد الله فی سنه سبع عشر ثمانه والله اعلم بحقایق الامور و هو العظیم
انتهی کلام وضع الله فی الخلد و لما مؤلف طباطبائی گوید اینست بیان تمام
زاده ها عظام و شهر زاده ها کرام که از ازاره میبرند و بنور مقلد آن بزرگواران
روند و اما سلطان بنیروز واقع است و در انجام مدفونند و اسماء مبارک است
و اسماء واسطه ها را نام متصل شدن به یکی از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام

علیهم السلام استنباط کردیم و استخراج جمیع و انتخاب نمودیم از تذکره هکذا معبره و
 معتمده و کتب متکثره و مؤلفان متعدده مفصله اند علم انساب و ندیم حیات
 که ذکر اسما و سمنه آنها در مقام تطویل بلاطائیل و باضیو بحال و کثرت اشغاف
 و اختلال احوال و بلبال بال و عرض اعراض و انراض و اخله و حاجه و مانعه
 استقامت حال نماید نمودیم اینک کتاب اگر مستحی بیایم اولاد الاطهار و اسما و مصلی
 و مسلمات و مستغفرا و محدث سائکم از جنات حبیبی و نعمای جوی حضرت ائمه
 معصومین و اولیای ظاهر و سلام الله علیهم اجمعین استمداد و استعانت
 میجویم که این فقیر و حقیر را با نصیب از توفیق و در معرفت و عبارت و طاعات و هدا
 یتم و فضل خودشان کرامت فرماید و ندهد و نپا و آخرت و یادت و شفاعت آن
 بزرگواران را نصیب و عذی این فقیر خاکستار و ندهد و همقدار فرماید آن غفور
 و رحیم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهارین باب هشتم در بیان احوال و احوال و احوال
 السلطنه بر بزرگواران و بعضی از ائمه احباب و اجداد احباب کثر الله امثالهم فی
 العباد و البلاد باین ابواب سابقه و لاحق که در بدایت و بدایت و بدایت و سکون و سکون و سکون و سکون
 چنانکه حالا در اکنه و افواه مردم معروض و مشهور است و باب یکم در سکون و سکون و سکون و سکون
 و این قول از ابو سعید موضح منقول است وضا کثرت تقویم البلدان نقل کرده
 از کتاب لیباب که بزرگواران شهر بلاد از و بچنان ائمه انوار و بزرگواران و بعضی از و بزرگواران
 اسم فیکم یا نخت از و بچنان افاضه و نخی از آنها کانضاک و لقب و اسما

نوشتند این مرد واسم بد زبان عبرانی بمغنی حکم و دلفند از منتهی کج
و چون سلاطین قدیم ایران و خاها بر اموال سلاطین خود از جواهر و نفوس
نیز و غیره و بیایم بخواند از بیجان و حروف بدستند این اسم و سوره و این
ان کاخانی نیست که در کوشه آبلکان از شهرهای بلاد مقدس است
که اولین پهلوان جهان بوده و از آنجا که در ولس و چند دارالملک است
داود بن نامیده شد و این اسم باغی اهل درمنشاست بمغنی انتقام است
نسبت آنکه اردوان پادشاه ایران که از سلاطین اوشاک و بغیاشکان است
و باختر و کبر که از پادشاهان ارامیه بود و سلسله این واسطه نام کمال
و اتحاد داشتند و فنی که از شبر و ایلاد شاه ساسانیان که ابتدا بود
اردوان بود با وزرای بزرگ و نفوذ شده و لشکر بسیار جمع کرده بکشتن اردوان
جنک قتال نمود و آخر الامر او را دستگیر نمود و بکشت و خور و سیران شد
نسبت انتقام کشیدن و سلسله این خونینان را در شبر و ایلاد و ساسانیان
در میان آنها کاردار بود و اگر چه غالباً ایلاد در غلبه بود و آخر کار با
ان پیش رفتند و مقابل لشکر و قرار کرد و خوار شدند و ساسانیان
نظام نمود و در مراجعت با اندیجان در سرحد انیمکت خا و اوسته
سال اول است پنجاه مسیحی شهری بنا کرده داود بن نام نهاد یعنی انتقام
و این کتاب نفوس البلدان گوید که عامه ناس نیز از انور و نوین و ظلم

و خسر و کبر بعد از استیلا
آنچه نظر بود و بزرگوار
اردوان را شد برای

ظاهراً نیست که همان داود بنیاسیب نیز المخرج بودن زال و نانا و پدیده
 اندک اندک بسبب اعمال و گفتن در زبان مردم نود پدیده و چون لغت را
 لغت عربی و عجم و جداگانه یافت و ای فارسی هم نیز زای عجم شد و در دهان عامه مردم
 نود پدیده و خواص چنانچه معمول است و او را قلیت می نامیده و نیز گفته اند و بعضی از
 مودخا بن نسبت بنای این شهر را یکی از سلاطین عجم داده و نیز جمیع لفظ نیز
 عربی است و در بعضی صورت بمعنی خرج و خرجا و آنچه بمعنی بیرون آمدن از
 برای مسافرت و فضل و هنر است و این معنی مطلقاً و بطوری مناسبی ندارد ^{شهر}
 بودن و بعضی گفته اند وجه شهر نیز که نیز بنیاسیب است و کتاب
 بمعنی روشنایی و مقصود از لفظ و تراشاندن که در جنبه جمیع بمعنی روشنایی
 و چون شهر نیز از قلم الامام پائی تخت از بچان بوده و از بچان بقصیده
 پادشاهان مولد در دشت میباشند و معنی از بچان یعنی زمین الشراسب است و
 که در دشت مذکور و بنیاسیب که آن بوده و سراج مذهب الشراسب و بنیاسیب
 سراج و در دشت شرف و دنیا چنانچه از او میسر است و مسکن از والی سلطنت
 مولد شده و در همانجا ابرو می آیند مذهب باطل مشغول شده و کتاب بنیاسیب
 و کتاب الشراسب و نوشتن و نیز چون و روشنایی از الشراسب و بنیاسیب
 سرگزشت و بنیاسیب و الشراسب بنیاسیب بوده لهذا او را بنیاسیب بنیاسیب
 و در دشت مذهب الشراسب و بنیاسیب و در دشت و بنیاسیب و در دشت

بنیاسیب

بنا بر اینها زند که تفصیل آنها در کتاب مروج الذهب مستوفی است و مستطوره است که
 خواهد شد که جمیع این کتاب بنویسد و مظالم عمرها بدو مطلوب اینها اختصاصا
 و با قوت عموم در کتاب معجم البلدان و حمد الله مستوفی در کتاب نزهة القلوب
 و غیر اینها گفته اند که شهر نیریز از بناهای بنی ساسانیان و خوارون علیها الرحمن و قهرمانان
 الرشید ملقب و است و چون بنی ساسانیان و خوارون در یک میندا آمدن بنی ساسانیان
 لقب بر اینها و در یافت مکانی که با سراج و موافقت نماید کردن و با باز
 رسید و در محلی بوده که شهر نیریز بوده بنی ساسانیان قطع شده لهذا بنی ساسانیان
 هفتاد و پنج شهری شهر نیریز را بنا کردند و گفت چون در اینجا بنی ساسانیان و رفع شد
 اندیشه هر سوسا ساسانیان باشد مؤلف طبا و قهرمانان و رضای گوید حق مطلب
 در اینجا اینست که بنی ساسانیان و خوارون شهر نیریز را که قطع شده بود مجدداً
 و بعد از تجدید عمارت کردن اثر السبب مستطوره بنی ساسانیان نام نهاد و با اینک چنانچه در
 اول این کتاب گفته اند که اسم این شهر را که ساسانیان بنی ساسانیان بوده و از کوه سراج
 تا کوه چنار به پیش بوده و در محلی که حالا قلعه و آبادانی شهر نیریز است قلعه
 متعلق بوده است اینها چنانکه و ساسانیان آنها را دیوار اول از ابواب این کتاب
 بنی ساسانیان گفته اند و در یک از آن قلعه ها که مستطوره بنی ساسانیان و در خواران
 و خواران واقع بوده است و در اینجا مشکوک ساخته بودند که نزد انوشیروان
 بسپاس معنی بوده و حکومت اینها را بر سر انقلعه ها در وقت فتح از بنی ساسانیان

و بیدار خوانون علیها الرحمن ربنا اغفر لنا انما نعوذ بك يا ذا الجلال
 امده و بنا و قطع شده شهر از بنا را مستحق بر این نموده و بیستمها را از کوه
 سخراب ناکوه چندان با فلقه ها خراب کرده و برای شهر یک قلعه ساخت و این قلعه
 تواج بنای این شهر را نسبت بر بیدار خوانون علیها الرحمن میدهد و بر این
 از اهل اسلام اول کسی که مجدداً عمارت کرد این شهر را بیدار خوانون بود
 الحال این شهر شش هزار و دویست و شصت و شش طرف مشرق از فنا فی الله و بیدار خوانون
 در وقت مجدداً عمارت دار السلطنه بر بنیاد قبست و مشهور با اسم فنا فی الله
 و گویند این فنا فی الله و قریب مسلمان کرده آوازه دیگر غیر از فنا فی الله داشته
 بسبب نزول هانکه در دار السلطنه بر این از انوقت تا حالا شده و غیر از این
 چیزی باقی نمانده و این بیدار خوانون علیها الرحمن و غفر لنا انما نعوذ بك يا ذا الجلال
 زوجه ها دون الرشید لعین و ما در مسجد امین و اما بمضمون هذاب مشهور
 شهر فخر حج المیر المیر و مخرج المیر المیر المیر المیر المیر المیر المیر
 اهل بیت عصمت علیهم السلام را شده و او را با تمیز بوده و اعمال با فرائد
 صالحه الشریب است از انچه در مکه معظمه شرفها الله تعالی بزرگ
 احداث و اجرا نموده از ان زمان تا حالا که زیاده از هزار است اهل
 مکه معظمه و حجاج بیت الله الحرام از ان منافع و بر این میشوند و در احداث
 و اجرای ان فتنه و سفر مکه بیت کرد و چنانچه اینها از خرج نموده بود و غایب

این خبر از بنیاد
 شهر ابو جعفر منصور
 و انقی است مؤلف
 استاده است

بعلم اکسیر بود که معالشی و دانند که کونه بود و تفصیل آن در بعضی از نواح
 مذکور است و در اینجا اختصاراً مکتوب است و مشهور است که این زیاده خوان
 چون عالم بعلم اکسیر بوده و شمع بوده و هارون الرشید ملعون شی
 بوده و زیاده خوان و این را به غرض شد از برای تغییر و هوا از غذا
 بپزی آمده بنا و رفع شد بعد از دفع این مرض و حجت مزاج او هارون الرشید
 لعین بود این غذا خواست زیاده خوان و علمها الرحمن یا لعین نوشت
 لَقَدْ قَاتَلْنَا الْجَاهِلِيَّةَ فِي الْكُونِ كَمَا بَدَأَ الْإِنْسَانَ أَحْسَنَ مِنْ بَعْدِ هَارُونَ ^{الرشید}
 یعنی بخیر او کونه ناز که در نواحی بپزی می دانند و هر که می کند
 تا آب سرد شده و بخورند این بهتر است از هر غذا و هارون الرشید ^{ملعون}
 و شیخ اجل عبد الجلیل از این علمها در کتاب نفیسه آورده که زیاده ^{خوان}
 علمها الرحمن شیعه فطره فدا شده بوده و چون هارون الرشید ملعون
 غلو زیاده خوان و نژاد و شمع و محبت و مودت و وی الضربا و اهل بیت علیهم
 محقق نمود سو کند خورد که بد و کلام طلاق بعد از این لعین بر کلامه نوشت
 کُنْتُ قَبِيحٌ يَعْنِي بُوْدِي فَقَعْتُ مِنْ لَيْسَ اَنْعَلَا فَرُوجِيَّتْ كَرَمِيَا مِنْ بُوْدِي
 بریده شد و انگار از این زیاده خوان و فرستاد و زیاده خوان علمها ^{الرحمن}
 از غایت محبت و مودت و مودت صله کبری و اولاد ظاهر بر صلوات
 الله و سلامه علیهم اجمعین در پشت کف غذا نوشت که کُتِبَ فَاحْمَدُ ثَابِتًا

خ
 فحدا
 از غایت

مانند ما انجمن بودیم ز قبح و فحشاء و بدان پس عهد و شکویدیم بهمانان سزاوشت
و مناسبه و انهم جدا و بریده شدیم و بدین مفاوشت و بدینونه اصلانند
و پیشینگانند ایم و با یکدیگر بنیای شهر برین مجدید عمارت و بدین اسلامیه
منعده و پیشینگان منکره و آخر این بود ملک فخر امانت این عمارت بدیده خوانون
علیهما الرحمن کوه آوردار السلطنه برین از اقلیم چهارم است طول این شهر هفتاد
سد و صد و سلس درجه عرض آن سی و هفت درجه نیم او شهر اسلامیه و
بقیه الاسلام چنانچه خداوند مستور فرمودی در کتاب نزهة القلوب ذکر کرده
و از بناها گفته خوانون علیهما الرحمن زوجه هارون الرشید است و است
معنی که ذکر کردیم یعنی مجدید عمارت مستطوره و چهارصد و هفتاد و پنج
بوده و بعد از شصت و نه سال در سال و بیست و هشت و چهار در عهد منوچهر
بسبب زلزله آن بنا خرابی منهدم گردید و واد ازین بعد از آنکه از بیجا نرو
مستخر کرد و درین بنیاد گرفت و انوقت بنیاد یکم بر بود و بنیاد دوم
پسرها را و اندان عمارت ساختند و بار و بنیاد و او کشیدند و عمارت
در اینجا آمده و نزل گرفتند و ساکن شدند و از انوقت شهر برین و با بادا
گذاشت و بعد از صد و نود سال در چهاردهم شهر صفر ازین سال هجری
سی و چهارم یکی از بکله شهر برین خراب شده و بدان وقت ابوطالب منجم شهر
در اینجا بود حکم کرد که در این شب ان شهر برین خراب خواهد شد حکام شهر

این زلزله که در
بکله الاسلام
در زمان السلطان
صالح بن محمد
و القسری

این زلزله که در
ساعت ششم بود که در آن سال
بهترین عبور کرده در هجری
ربیع الاول در شب بیستم بعد از نماز
خفتن در ایام مسرت نوشته در
ایام سیف الدوله و قیام و قیام و قیام
برابر نوشته و نوشته که در یک
مکتب مذکور و سلطان را است
و نوشته که در مکتب مذکور و قیام و قیام
(در اربع)



اکثر عزای الزام حکما بیرون بروند تا در روز بخاک نمائند و هلاک نشوند و
 حکم منجم نیز بود استامد و در ان شب بسبب نزل ان شهر بکلی خراب شد و
 مهمل از نفرین و ان واقعه هلاک شدند و در انوقت پدر امیر مولای کرمانی
 دهوران لیسنج و اولس و داد از دلبست از جانب الفاتم بالله عتبه ام از
 بوده در سال چهار صد و سی و پنج با خبیثا ابو طاهر منجم شهریه مذکور
 برج عتیب بدینکاران شهر نیز بر کرده و میا لغز گفت که ز بعد شهر نیز از نزل
 خرابی خواهد بود و لکن خطری نل او را هستند و افسه طباطبائی گویند که چمن
 هدایت بخون حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله کلمه کذاب نزل
 شد که در سنه هزار و صد و سی چهار هجری در عصر علی بن مکانیم
 سلطان حسین شهید و همراة افاق افتاده و شد لشرب نبارده از نزل
 سابق بوده او هشتاد هزار نفر و این واقعه هلاک شدند و بعضی از خون
 نوشتند که در سنه مزبوره طوفان شبیه با الشفشا در دین شهر نزل
 نیز ظهور نموده تیر نیز از بروز بر کرده علی الحقیقی بود هزار نفر و این غلام
 هلاک شدند مدتی آبادانی پسند برفت و در سنه هزار و سیصد و
 هجری مطابق ننگ و ابل نزل و آخر قوس بکشتا از شب شبیه سلخ ما فی حجه
 گذشت و نزل و السلطان نیز نزل شد که کشتا لشرب نبارده از نزل
 سابق واقعه نزل و السلطان نیز نزل بوده اظهار نمود و بعد از ظهور نیز

یکصد حج

ر

اسلام و اشتراک انوار ایمان در بلاد انبیجان تا این ایام سعادتی
و از منتهی سعادت و خیر و نجات و امان و ابدی است و انتظام و خیر و امان
که چندین فلاذیل و درین عبطه و بیان بیشتر این سائنخ و ظاهر گردیده که
این فلاذیل از اعم و بحسب حصر و بعد از هشتاد و هشتمین اترازل تبع شد و بوده و
امداد و هیچ یکی از اترازل این طرز و خرابی و تلف نفوس و نقصان و هلاکت
جان بمعرض ظهور و عیان و سبب بود که در این اترازل و آخره و بی تفصیل
اتواضه نماید اینست که بعد از ظهور و عیان که از و بیرون باحوال و احوال
اذا و چنانچه بشیر و نزول و جبهه و شکل حرکت و اضطرار و زمین دارا
نیز باشد که کوپار و زمین را با سیمای آورده بر بوند اخوند زمین از بلده او را
نمونه منازل نماید و در نشان از و نشان شده و با این جبهه و نزول
اثری از آثار عالمی و اینست که حکم و سائب بر روی زمین نماید
اینست که خا و بیاض و قرمز و سیاه و رسوایا و جلدان از صفحه
زمین بحد و کشند و ملاقات اینست که بحد و کشند و ملاقات اینست که
و عماران و اسنخ البندان و اینست که بحد و کشند و ملاقات اینست که
و مضار و فضا و بلا و بیاض و سطح زمین بحد و کشند و ملاقات اینست که
و نشیمنها و لذتین که چون روافی خودی و سد بر وجه طاق و بی نظیر بود
مانند و فضا و زمین جزا و سمی و چون طاق کسی از ان غیر افشا و در چرخ نماید

نمائند مانند بید شنب غازیان شامروم و شبانه و علائق و
 دشتی و سنجی و لؤلؤ و مرجانی و برهانی و مقصودی و مظفر
 و نصیری و جلالی و اسکندی و قاضی و سلیمانی و عماد الدین
 اولی و بکری و کما متعدد مخصوصا کتب سید مقبول بند و مساجد
 خصوصاً مقصود مسجد جامع اسمان بنیان و طاق مسجد علیشاه و مسجد
 و شاه شینج حسن و مسجد جمالیات شاه نرکان و مسجد حسن پادشاه حرم و غیر
 اینها که بزرگ در خصائص است حکام خراب المثل این الا نام و عجوبه هر
 و اقام بودند و کتب تواخ و آثار و سطوح و جود و دنا السنه و اقوال
 و دفن کار مذکور و مشهور و اینها از غایب و چندین زلفاها بید
 پذیر و منهد و منظم باشند بودند و لکن بدین زلفاها و نه شکافان
 و دستوراتها با المیزه و سطح زمین نیست و نا بود کورده و عیون و فنون
 جاد بعضی از آنها در زمین منعم و خوشی از جاد و بکرمی و بکار شده و
 اصل زمین شهر و حوالی آن خصوصاً در کوی که در زمین شاه شهر و اطراف
 شفا و سهمناک و شکافها هولناک چند بنظر ناظران و بینندگان
 که اگر سنگ بزرگ بزرگها میافکنند صدای قوی از سنگ بزرگ
 مغال هولناک گوشزد احدی از مستمعان میگوید و بفرستادن خط
 و فی ثوبها سبنا از اهل این شهر بفرستادن و بفرستادن و بفرستادن

کبر و انزول و نه هر روز بخاک مانده و هلاک شدند غیر از خداوند
 و از آنها که مکسو العظام شده بودند و از چهار طرف شهر پناهنده شدند و فرستاد
 توابع و نوایح آن باین پنج منزل و خراب گشتند و اغلب اهل سکنه از آنها
 بمحض فتنه و هلاکت در آمدند اما از پادیه بر این مساززله که سبب آن
 کلی و هلاکت نفوس باشد بوقوع نیامده و لکن سبب و انشای آن
 اساس و باعث خوف و هراس اغلب ناس و ذاک و احسانان باشد و امداد
 سال بلکه هم سال انزول و دام و اسما را داشته و هر روز و هر ماه روز
 یک مرتبه پادیه و فتنه و در یک چندین مرتبه زمین حرکت میکرد و مردم ان شهر و توابع
 نوایح و بلاد و قریب بآن سرزمین که اکثر آنها مکسو العظام و دل شکسته
 و خمدار و بیگانه گشته و گریه و شهادت و خوار و پست و سزاوار بودند که
 بچادره کان از خور و برودت هو الخف و سلا با باشند فان زمستان از
 ان صید فتنه کان بحدی سخت و بلا و خج و عذابا خورسانند و طام شهزاد
 در ان زمان عمده الخوایین العظام میگرفتند و از میان نجف خان و بنی حرم
 که از بن خاک بعد از زلزله بیرون آمده و پای معلول و با غلامان و خواجه
 کسل هلاک فرزند فرزندان خود معلول شده بود بعد از فتنه و سزاوار بودند
 فلان کردن اسام و طرح شهر و اسما پیوند گذاشتند و لغت و کمال احسان
 و ذانت اشخاص و منافع و خور و سزاوار و سبب انصاف مشتمل بر ذوق

و حرکت زمین از خور
 بکاه و راه از چهار جا
 افتاد که هر روز و اغلب
 ناس

و از میان نجف خان و بنی حرم
 که از بن خاک بعد از زلزله بیرون آمده و پای معلول و با غلامان و خواجه
 کسل هلاک فرزند فرزندان خود معلول شده بود بعد از فتنه و سزاوار بودند
 فلان کردن اسام و طرح شهر و اسما پیوند گذاشتند و لغت و کمال احسان
 و ذانت اشخاص و منافع و خور و سزاوار و سبب انصاف مشتمل بر ذوق

دوازده دروازه و بروج مشبده با تمام رسانده و کجوع اهلا الشهر را
 در میان انفا حلی عمارت و خانه داد و در ماده نایخ بنایه انحصار
 و سد منین حاجی هادی همدانی موم که مخلص است به نسبت و از جمله
 بخاورین و ساکنین و نجف اشرف بوده علی مشرفها الولی المطلق الا
 و علی ابن عمها النبی المطلق ^{الاعظم} علیه السلام و علی زوجة المعظم المکرمه و
 اولادها الائمة المعطون الطیبین الظاهرين الفاضلون والسلا
 والثناء والحمد والاکرام و از جمله شعراء انصار و مستعدان ^{اسلم}
 الطبع و وفکار و انعطاف و کفنه و در کشته نظم کشیده
 چو کشت از گردش چرخ جفا کیش اساس قلعه نیریز آباد خدیو معبد
 این نجف خان که داد معبدات اندر چرخها داد بنای قلعه نیریز از نو
 که مثلش کس نداد در چرخها آباد سکند و ارسنگ بست حکم کر شده
 حصی از باجوج حسنا بنار بخشیم زد کلاک نسبت و نوسد سکند
 کشت آباد و حاجی ابا بابای همدانی که از شعراء و ادبایان زمان بوده
 چو خوب کشته انعطاف لطیفه داد و بن ماده نایخ و بی اساس مشبده که
 با نایباید و خادشات نمان ندانان سبک و بیج یانه این نجف
 سپهر که بیاز عتبات خان خانان خدیو ملک عدالت نجف خانان
 مفوض است با و در و نایبانی که در نگارش این قلعه زمان قلیل

در حکمت لا یُسْرَ عَما یُفْعَلُ هرگز نماند کسی افتاد مثل این از هر
 دل چوین و برای اینجهان بود دست او بر قدسی برای سال نادر
 گفت افسوس افسوس نهاد و ناس نبرد و این قطعه لطیفه را نیز
 مژدم در تاج زلزله مذکور انشاء و انشاء کرده است شبیه
 کاس سلخ زنجیر بود گذشتند شب سینه بد حسا و در خدای جبار
 حق فتنه نبرض زمین اضطراب شدت بلرزه دوا کرد چنان
 که شد شهر نو چون سرب بر زمین رفتند فرو اساس بناها
 عالمی قیاب نه آثار کج از کجانی ماند نه شبنم از ان نشا نراب بیک
 جندش شهر در پیستوف بنادق چون بکا حینا بجهنم منوفیان
 هزار در در جف ضایع شد او شیخ و شاب دل از حسرت این غم آمد
 بجان جگر و انش این از شد کتاب نه تنها کسان را فرو خورده خا
 بسا جمع و برده از کویراب بعدی چوین گفت پیر خرد که نایخ این
 گشتن و خواب مؤلف طبا کونید که قطع نظر از صد مانع از
 مذکور که در دوا و السلطنه بوند و افح شد است با اهل الشهر
 صد کتاب و محملها بجهنم اورد و کشتی میا سلاطین صفوی
 و ضوان الله و کیم اجمعی و سلاطین عثمانی و بکر و مینا بعد
 از قتل عام و نایخ و غارت و نهب اموال و جمع باغات و اهراب که در

شود شی کرده قلعه را و بران ساختند و قلعه کباب را بنیاد رسانیدند
 سلطان
 سلیمان خان مزبور ثانیاً ابراهیم پاشا را بستاند و از السلطنه نبرد
 نذیر و نادید اهل آن فرستاده و بعد از سال مجادله در سنه
 و پنجاه و پنج هجری ابراهیم پاشا با نیریز را مفتوح نمود و فسون عثمانی
 شهر را فتل غلام کرده و اموال ایشان را آواج نمودند و عمارات
 نیریز را خصوصاً عمارت شاه طهماسب را با اغلب عمارات و ابنیه عالی
 خراب کردند و مدتی شهر نیریز را بخر فسون عثمانی ماند تا در زمان
 سلطان مراد خان دفعه ثالث نیریز را بشورشی کرده فسون عثمانی
 ساخت و شهر را که زیاده از ده هزار نفر بودند همه را کشتند سلطان
 مراد خان از جرئت نیریز سبده و فسون زیاده میبایا کرده بکشد
 عثمان پاشا صدر اعظم خود به نیریز فرستاد که تمامی شهر و اهالی
 انرا بقتل رسانند عثمان پاشا مأمور شد که نیریز را در سنه
 نود و چهار هجری فتح نمود و مردم و اهالی انرا فتل غلام کرد و حاجی
 که یکی از وزیرین عثمانیست بکتابخانه خود چنین نوشت که فرهاد پاشا
 سرسکر در ماه ذیحجه الحرام از سنه هفتصد و نود و چهار هجری شهر
 نیریز را فتح و قتل با شیل از آنجا بیرون کرده و بعد از تصرف شهر و قتل
 غلام نمودن اهالی انرا قلعه محکمی بنیاد کرد و این در زمان سلطان مراد

سیم بود و نازمان سلطنت شاه عباس بزرگ و اول حرم و مخفود
 نصرت عثمانی بود و در سنه هزار و دوازده هجری شاه عباس بزرگ
 مذکور بفرموده از نصرت عثمانیها خارج نمود و تقصیل انوافه اینست
 بعد از آنکه هجده سال از فتح فرهاد پاشا گذشت شاه عباس بزرگ با
 از جنود خود در نزدیکی شهر راد السلطان بزرگوار و دزد و فشن و مخفود
 که همراه داشت بچند سنه منقسم نموده از دوازده هزاره هاشمیه علی الغفل
 وارد شهر شده و مستحقین دوازده هزار اکث و پانصد نفر از عساکر
 خود را لباس بازرگانان ملبس نموده بوسط شهر فرستاده و بانها
 تعلیم کرد که با اهالی شهر بگویند که کاروانان از عقب فرستاده شد
 و ما برای بختن منزلگاه یک منزل جلو آمده ایم و شاه عباس حرم خود
 با شش هزار نفر سوار منظر وصول این پانصد نفر فشن در مرکز شهر
 بود همینکه بفین کرد که پانصد نفر فشن او بچهار سو شهر رسیده اند
 عقب آنها ناخن شهر علی الغفل بچطرت رفت و دزد و فشن عثمانی بدو
 اینکه اسلحه خراب است حال نمائند تسلیم شاه شدند و نواح صلاحین
 صفوتی رضوان الله علیهم اجمعین مسطورا که یکدست از فشن شاه
 عباس حرم در آن پورش مسلح بفرستاد بودند و قبل از انوقت استعما
 این سلاح در ولایات ایران متداول نشد بود فایده که شاه عباس حرم

مخوم را از استعمال این سلاح برد این فایده رسید که فتنه عده فتنه
 خود را مسلح بکنند نمود و خلاصه کلام این که چند دفعه فتنه عثمانی
 بکربلای محاصره نموده و بفرقه و غلبه گرفته و قتل و غارت نموده اند و لشکر
 ایران بعد از محاربه و کارزار بفرقه و غلبه از دست ایشان گرفته اند و آخر
 مرشد اسرئیل از آن بود که نادر شاه افشار نمود و طایفه افغان را از
 السلطنه اصفهان و سایر ولایات ایران و از بیجان که بعد از قتل
 نمودن اصفهان و شهید کردن شاه سلطان حسین مخوم را با هفتاد
 و دو نفر از جوانان و اولاد صفویه رضوان الله علیهم اجمعین انملا^{عین}
 و بیرونان با کثرت و ولایات ایران و از بیجان سلطان باقی بودند از آن
 انملا^{عین} این را نادر شاه قلع و معرعه نموده و بیرون کرد و تفصیل آن را در
 تواریخ صفویه و تاریخ نادری مذکور است و از آن زمان تا حال که سینه^{بهار}
 و دیهانت و نود و چهار هجری است و ولایات از بیجان خصوصاً از السلطنه
 بدون معارض در تحت تصرف خوفاً و سلاطین با تاج و تکیه ایران بوده
 و هستند و اما از خوانین از بیجان که مثل طوائف و ملوک بودند باهلی
 از بیجان از زمان زندیه تا اوایل دولت خاقان مخوم صدقات و^{نکست}
 خصوصاً باهلی بزرگ و ادراشه و ابتدای جبر کسر انتم ملک و ظهور و ترقی
 و آبادانی آن از اقل حکمرانی توابع غفران مابین بعهده و نایب السلطنه

عتباس میرزا مرحوم را زیرا که همیشه مخوم ظالم آبادی شهر و اغلب برآید
 و رفاهت بر عتبات خود و غیره بود و جنگهای عظیم با دولت عثمانیه و در
 کرده و با آنها شکستهای بزرگ و از آورده و لکن در هم شهر و بیع الشان
 از سنه هزار و دویست و هجده فاشون روسته بعد از شکست
 نایب السلطنه مخوم در کج و فراباغ و از دار السلطنه بر نداشتند
 جنگ بخار و معارضه شهر را تصرف نمودند خافان مخوم نایب السلطنه
 مغفور را بخار نمودند و در شب بعد بیست و ششم شهر شعبان المعظم از
 مذکور در قریه ترکمان عقد مصالحه بین دولین منعقد گردید و بخار از
 روسته در مصالحه بکفای و بی نام سر از لشکر روسته بود
 کرد و پول خافان مخوم به بکفای و بی دادند و با اقل نام مبارک سنه
 منور و جمیع لشکر و سپاه از بیجان بکفای و بی بیرون آمد
 و بملکت خود رفتند و الحمد لله الحال را السلطنه بسپار معمود و با
 شد و بجای آنجا سپید و بیست هزار نفر را لشکر بکفای دادند و در
 ایران بعد از دار الخلافه طهران صانها الله تعالی الحادان هیچ
 مثل این شهر معمود نیست و این امر بر شخصه که جمیع و لایات ایران را
 و اخبر و اشکار است و در آبادی دار السلطنه بر نداشتند
 است از سمت شرق آبادی شهر متصل بکوه سخرایست و از جانب مغرب

مغرب بمنتهای کوه پاتق و از جانب جنوب با طراف کوه سه‌هنگ و طرف شمال
 شهر بناز است و قلعه انبشهر را بعد از زلزله آخری نود و نه سال قبل
 ازین عهد الخوانین العظام خفیه خان دینیه جوهر که خام کنیز بود
 و تعمیر نموده است و دیواری محکم داشته و خندق اطراف آن را در سنگ هزار
 و دویست و چهل کجری تواب بنای سلطنت مرحوم احداث نمودند و حاکم
 دیوار قلعه مزبور خراب شده و آنچه باقی مانده بود بحکم دیوان همايون از
 میان برداشته مجرای آن آبادی خانه ساخته اند و عمارات اندرون شهر
 متصل بیرون منتهایند لکن دروازه ها قدیم شهر هنوز باقی است و
 نه دروازه دارد دروازه مهاردیه و نویر و کجیل و اسلامبول
 و سرخاب و شیرانیان و باغ میشه و دروازه و خیابان و محلات
 دار السلطنه نیز بنیادهایست خیابان و باغ میشه و شیرانیان
 و سرخاب و چهار منار و محله و نجوه و امیر خیر و نویر و مهاردیه
 و این محلات مذکوره را توابی در اندام مثل چندیاب نویر و چندای مهاردیه
 و قراغاج و انزلی و لیل آباد و مقصویه و پل سنگی و ششکله
 و مارالان و سبلاب و انجمنی و جوست و غزلو و بخارا و
 راسته کویه و کوچه باغات و مزایع بعضی از آنها بشهر متصل است و
 در نزدیک آن واقع است مثل ولبان کوه و کوچ بلخ و حکم آباد و ششکله

قوامان و خطیب و لا که در برج و لاله و کامیباوان و این
 و سباوان و بانج و غیرها چون در عهد مغولانشهرناینج شد
 خلافت از اطراف بدانجا جمع شدند و در پیرون شهر عمارت ساختند تا بمسجد
 که دروازه زیاده از اصل شهر آبادی شده و شاه غازان محوم از آبادی
 کشید چنانکه جمیع باغات و عمارات حوالی دهله فی شهر و ولایت کوه
 و باغ همیشه تخیل آن بار بود و مثل آنکه این بار و نامشود غازان خان
 محوم وفات نمود و در دیار وی غازانی بیست و پنج هزار دود بود
 و شش دروازه در خارج این بار و در وضعی که موسوم بشمار شهر ^{خمس}
 و برای غیر خود در آنجا عمارات غالبه ایست که بنا نمود که در نما
 شهرهای ایران مثل و نظیر آن یافت نمیشد و در باب شهر و در مسجد
 خواجہ رشید الدین فضل الله طبیب مدانی در وضع ولایت کوه تخیل
 باروی غازانی شهر چهار دیگرساخته و نام آنرا در ربع رشید کرد و در آن
 عمارات غالبه بنا کرد و پیش و در غایت الدین محمد رشید بر آن عمارات
 بسیار افزود و خواجہ رشید الدین موقوفات بسیار بر آن ربع رشید
 وقف کرد از آنجمله در مجلد کلام الله المجید و شصت و یک مجلد کتاب
 در انواع علوم و تواریخ و اشعار و مصاحف منبوره چهار صد مجلد از
 آنها با طلا نوشتند شده و بخط باقوت مستعصم شیخ عدد و بخطوط الکافی

اکابر بیت علم و مخطوطات خوب یا نصدها شناده و مجلد و جلد خواجه ^{زبان}
 فلقه خیر بویه از قلعه خیر برون آمده و امان نام دختر رسول خدا ^{صلی}
 الله علیه و آله که پایشان داده و الحال نیز در دست او لاد خواجه
 و در دست جناح خیر امیر المؤمنین علیه السلام شرف ایما نیز ایافته است
 و اجدادش در سمدان توطن کرده بودند از زمان خواجه مذکور و بدین ^{سبب}
 خواجه را همدان میگویند در علوم مت و اسنعداد فضیلت علی
 نظیر نداشته و مخطوطات خوش منوشت و شعر و البسار خوب می گفته
 پنجاه و مجلدش از تصنیفات در مدحش مدح سپهر در مس می گفته ^{ند}
 و مدتی به نظیر و طبیب خانق بوده و کتاب نوریه را ترجمه کرده و در جای
 بدلا کل عقلت و نقلت الزام بود آن نموده در انوفه نام بیان کرده و
 انچه را و لاد خود در جهان خود و صفت و شمع نموده ذکر کرده و از آنها
 معنوی است که خواجه صاحب ثروت و مکتب و جمعیت بوده از انچه ^{شده}
 شتهها که در حج عرب بر سر پند امین بنی از نفر شر نجلی از پنجهزار سو
 اینها چه نارسد نهفتاد و قطار و کله هائیکه در دوزم و بغداد و دیگر
 و شهر از و بزر و اصفهان و مازندران و خراسان و لرستان و دیگر
 ممالک ایران بکده خدا بان سپه و امر هفتصد کله و هر کله اش را پانصد ^س
 اینجمله را بفرزند آن داده امر با املاک و اجناس و نفقه و غیره مقرر نموده

۱۳۰

۲ و وقف نامه و شمع نام نوشته انچه
 وقف و جمع و شبیکه و فلقه و شیکه
 نموده

در پنجاه سال

هر سال از وفات هشتصد و چهل و هفت هزار و سیصد و
 هزار و من گوشت باریک ظایف بدهند و این وقت نامطولانیست و بهر يك
 انعامی که از خود نوشته است که در پیش ایشان نسخی از آن باشد که بعد از
 وفات خواجہ فرزند آن او بیک دیگر ظلم و ستم ننمایند و گویند که خواجہ ^{بزرگوار}
 خضر علی محمد والہ و علیہ السلام مشرف شد بود و سلطان ^{خاندان} سعید
 بہادری خان خواجہ شہد را از وزارت عزل نموده و بامرا و بعد از مدت در
 حدود اہر قبیلش رسانیدند و سنہ ہفتصد و چھد و ہجری ^ع علی المرتضی
 فیہا منہا الہما الف الصلوٰۃ والسلام و سپیش غیاث الدین محمد
 فنون فضائل و کمالات و علو یمت و سعادت ثانی ایشان بدخود بوده و
 وزیر سلطان ابو سعید بہادری خان شد بعد از قتل امیر جوینان و سنہ
 ہفتصد و بیست و ہشت ہجری و مزار خواجہ شہد الدین محمد کہ از شد
 و فدای سلطان غازان مرقوم بود در فلک شہد بہر دو گنبد بود و
 عمارات غالبہ با صفا و فراوان طاق و ساختہ بودہ ^{ست} بعد از ذلزلہ ^{خبر}
 بزرگ از آنہا مرقوم نماندہ است و بعد از قتل خواجہ شہد خواجہ تلج الدین
 علی شاہ چیلانی بزرگ ^{ست} کمند ^{ست} و از دہ سال وزارت سلطان ابو سعید
 کردہ بود و از آخر شہر جمادی الثانی از سنہ اربع و شصت و سبعمائید
 او جان وفات نمود و در عہد مغول وزیر یکہ تبرک خود مریدہ ^ع باشد

۱۳۷
خل
نارمیان

غیر از او نمرده و نقش او را ابدار السلطان بن برودند و در مقبره که بجانب عمار
خود ساخته بود دفن کردند و همین خواجہ علی پشاه در خارج محله سار
که حالا بمیان این مشهور است مسجد جامع بنی کی ساخته که مختصر
دو پست تراست و صفحہ بزرگ که از صفحہ ایوان گستر در صد این است
بوده در آن بنا نموده و بی چون در عمارتش عجیب گردند اسحق کانیق
خراب شد و فرو دامد و در آن انواع تکلفات بسیار بنفیدیم رسانند و سنگ
مؤمنین بنیاس در آن بکار بریند و کتبها در اطراف مسجد قرار داده بودند
که تمام کلام الله المجید را در آن کتبها بنویسند و خوشه بودند
از آن کتبها که بخط ثالث و ششم نوشته اند حالا موجود است و در بیج
قریب بدانکه شاه و ابن بطوطه بنی دو کتابخانه النظا و کتب در آن
نیز که در عصر سلطان ابوسعید پسر شاه محمد خدابنده موجود است
محمد که از امرای سلطان ابوسعید بود بر بنی سفر کرد و بیاعلاء الدین
محمد بن بنی آمده و بیرون در دوازده شهر معروف و بیست منزل کردیم و بیغارا
خان پادشاه ایران در این محل بود و بر سر خرابی و مدائس خوی و ذاب
بنا کرده اند و در ذاب برای صاند و در طعام هست و غذائی که
حرف پیشو عیار است از نان و گوشت و بیج که بار و غن طبع کرده اند
و خلوا و امیر علاء الدین سران در این محل منزل داد و این منزل واقع است

میان

این دفتر در روز دوشنبه
 ۱۳۸۱
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه
 در شهر تبریز

در میان آنکه در این روز و در شهرهای خرمیاری فردا بی نرو از دروازه
 معروف دروازه بغداد داخل شهر شدیم و رسیدیم بیاز از نوری که معروف
 بیاز از غازیان و بهترین بازارها است که من بدیده اند امرضا علی علیه
 السلام در این روز از بازار دکان دارند و با یکدیگر مخلوط اندیشید
 این بازار تجا و زکوده بیاز از جوامع فروشان رفیق از بزرگواران که
 چشمه شده و وضع این بازار این بود که غلامها لباسهای خوشگل که
 لباسها فاخر پوشیده بودند و شالها گریه گریه مقابل تجار
 جوامع زنهای منمو بودند و زنهای انجوام را دیده نهاد از آن بخریدند و با
 هنجش می کردند و بیایند با جوامع خالصه و ضاع و انجاء و کشته خضر
 مفتون منمو و با اینها بخدا بر دازان از این بازار از مشک معبر
 فروشان رفیق همان اوضاع بلکه بیشتر از افراد انجاء مشاهده کردیم از
 این بازار از آن روز گذشته مسجد جامع که وزیر علی شاه معروف بجلالیه است
 است رسیدیم در خارج مسجد طرف راست است و قبله منمو بود
 و در طرف چپ و به که سخن آن مفروش لبسها و مورو و پارهای آن مسجد
 لبسها کاشانه و شال و غزنده و از میان آن مسجد از بزرگواران
 اشجار و درختان و در شالها با سمن در آن مسجد موجود بود و این
 که در این مسجد از روزه سوریه و فتح و سوره عم و بعد از نماز عصر تلاوت

نالون مینمانند و اهل بلد برای این نالون در سخن مسجد جمع میشوند
 کلامه و مسجد اسناد و شاکرد که امیر علاء الدین مشهور شیخ حسن کجک
 و امیر حسن جویند است ساختند و لهذا بعد از موسوم و غمارت غار
 در این شهریان زینت و اسحق کامر قبل از آن ساختند و اسم پادشاه
 که در آن غمارت مرقوم بوده سلطان سلیمان است پس محمد بن شکسته
 بن لثمت بن هلاکوی بن جنک خراسانی و انعمان و حسن شیخ و ابن
 و سمعانه در عرض یکسال با تمام رسیده است و جز از این از سلطنت او
 باقی نمانده و همین سلطان سلیمان است که امیر جوینان سگابیک در خراسان
 خدائنده مرقوم را با و تزیین نمود و او را سلطان و پادشاه گردانید
 خطی در انعمان نوشته بوده اند که چشم روزگار و دیده افلاک در عینه
 خال بنظرش مشاهده نموده و همه انخطوط اخوان عبد الله صبر
 بوده و خط شاکرد او حاجی محمد بن کبر که هر روز در فرستادن چندانند
 و مالک بلی شاعر و وصف خط او گفته صبر نافرمان جوهر خط
 کنی کلام کشنده ترین هست جوهر خط او شاهد رود و بار
 خط نازنین و وجه لثمت این مسجد با اسناد و شاکرد ظاهر است که بعضی از
 طرف شرق غمار تراشاکرد و صبر نوشت و با فرخوان عبد الله صبر این
 این مسجد با اسناد و شاکرد مشهور است مؤلف طباطبائی گویند که بعد از آن

مسجد اسناد و شاکرد

۱۳۹

اشبه

رنگ

آخری نیز بر این از انعامات باقی مانده بود تا اینکه بعد از حرم و مسجد
 الزمانی جناب الحاج میرزا یوسف علی الله مقامه دفعی الخلد اعلامه مسجد
 که حالا باستاند و شاگرد مشهور است و موجود در سنه هزار و سیست
 شش هجری انوار العظمی بنمود و ساختند و انقدر وضع دیوارهای مسجد
 کردند تا باب سپید و نمای دیوارهای کعبه بزرگ مسجد بنمود و بعد از
 آنها با سحر و دقت تمام گذاشتند و تا حال که شد و ساختند
 عجب نکرده و الحمد لله و الشکر له و اما عمر جدید حرم چون و فان کرد با تمام عمار
 مسجد مذکور اینها تمام است و از اهل خبر کسی بعد از وفات جد حرم
 اقدام را تمام عمارت مسجد نموده و حالا که اینجا ششم است که از حرم گذشته
 و این مسجد صحن بزرگی دارد که هیچ یک از مساجد معروفه دار السلطنه
 حتی باین بزرگی ندارند و لکن حالا خرابه است و قابل تعمیر است آنچه اینکه
 حوالی مسجد متصل بان در سمت غربی و جنوبی چند خانه هست که از توابع مسجد
 مستورا و وففاست مسجد بنویس و بعد از حرم از اینها را بجا نه دارد
 و بجا نه نامها موجود است و مسجد دیگر در محل خیابان جهالستان
 فرافونلو ساخته است که مثل انعامات در ربع سکون نبوده و بعد از
 آخری نیز بر این مسجد خراب شده است و بعضی از دیوارهای مسجد و کتیبه های آنها
 که بخط ثالث و نسخ نوشته اند موجود است و مسجد دیگر در محل شیرانیان

مسال

ل

۲ فایوسف نیکان

حسن پادشاه بن علی بیگ بن قرا عثمان از قویونلو ساختن باده آرد غار
 تکلف و زینت و اسلحه کار و مدرسه در جنبان مسجد ساختن و موقوف
 بسیار از فنان و غمره وقف نموده بود و مسجد دیگر شاه اسمعیل موقوف
 بعد از قتل عام کردن تبریز و قلع و معرعه ریش اهل لاسن از دارالسلطنه
 و قریب بیست کرو را از اهل سنت و جماعت که اهل سنت و جماعت در آن قتل
 عام کردند از السلطنه تبریز و تواجی آن فاشون قریب بیست و پنج نفر
 آن قتل عام در تاریخ شاه اسمعیل موقوف و تاریخ عالم از او سابق تاریخ
 سلاطین صفویه و رضوان الله علیهم اجمعین معلوم است که خواستند
 را جمع نمایند و مسجد دیگر در اول اسلام ساختن و حالا مسجد
 مشهور است از اعیان الله بن عامر ساختن این مسجد و مسجد دیگر که
 در وازه سر و سلاطین بوده است از مساجد قدیمه است و زیاده برصد
 مسجد معبر و بزرگ و بنام در تذکره ها نوشته اند و در بعضی از تذکره ها
 مسجد مسجد در بعضی تذکره ها در محلات ذکر نموده غیر از مساجد
 کوچک که در آنجا بطول و لا طایل است و اکثر آنها در زلزله اخیر دارا
 تبریز خراب شده است یا بلند شده است یا منهدم شده است یا سلطان
 در محله چهارمنار و مدرسه حسن پادشاه موقوف که میان محله خراب
 و شیرینا است و مدرسه شریفیه و مدرسه سلطان غازان موقوف

این شهر

و غیره

این خرمه عیض
طبع برای مرحوم شاه
تاجار بوده

و غیر که نمیشد و حالا موجود است و مورد ارسلان بنی هفت
مدینه است مدینه طالبه و حسن پادشاه مرحوم و صادقیه و حاجی
و حاجی علی اصغر خواجه و مدینه سلیمان خان افشار و مدینه
حضر صاحب الامر علی الله فیه و سهل خرمه صلوات الله و سلامه علیه و
مسجد کبیر بیت مسجد اسوای مساجد صغیره و افعه و صغیر محلات
اندرون و بیرون شهر و کوچه های افعه و فلعان حاج ان فریب و بیت
مسجد او و دار السلطنه بنی مظاہر سلاطین ماضی بسیار است و ملا
حشر مرحوم در کتاب رضی الاطهار ذکر نموده که مشهور است که از کتب
ده شاه که در سربازان است و افع است ثاقب و بی باطن و صمد و مهمل
چهارم زار پادشاهان کامکار است و الحال شش تن از ایشانرا کتب
شان بلافی مانده و اسامی ایشان از صفحی خاطر محو و منسبه گردیده بکبر انور
شاه گویند که در پیش شارع و افع است باقی اینها از میرشان اثری نمانده و گرد
فلک ناپایداری و وجود سلطنت مستعار است و مظاہر ایشانرا از صفحی
روزگار نیست و تابو ساخته مؤلف کویم و جمشید و قول ارسلان
خسرو و شرو و نو شیر و ان فی صر و دارا و سکنه کجا است
کجاست و سنج کجا است چرخ جفا کار بخالف نهاد خال و جوهر
بر یاد داد و پادشاهانی که مظاہر ایشانند دار السلطنه بنی و افع

۱۴۳

ایک ایک

با یکدیگر بخارید و منافع نموندند آخر الامر هر یک بدو نفع و مبین فتنه نمودند
 و با خودشان خشنه ازین که من سرانیده اند و این خالکدان همان بوفراواست
 بیت ملک سلیمان مطلبکان هبنا ^{است} ملک همانست سلیمان گجاست
 انما کلامه دفع فی الخلد مقامه مؤلف طباطبائی گوید بنای دو منار خراب ^{مطهر}
 امیرمرد کورکان بوده که جناب عالم ربانی فاضل حمدانی فاضل عبد الغفار ^{مرد}
 که در علوم ظاهر و باطن و حید و ضرر و فزایدنمان و یکتا برودان ^{بود}
 که جلد و اندام مؤلف اینکتاب است بالتمام بنشین و تبرک جنازه او را برده و دفن
 در مقبره مند کور نموده اند و مقابر احباب تابعین و علماء و فضلاء و شعراء
 عرفا در دار السلطنه نیز بسیار بوده ^{است} لکن بحج زلزله ها معدده که در
 شد خصوصا زلزله آخری هزارا کثر آنها معلوم نیست و زار عمده علماء
 العظام جناب امیرنظام اسلام مرحوم که شیخ الاسلام از بیجان و عم الکرم جناب
 مجتهد العصر و الزمان جلد مرحوم حاج امیرنظام سفا علی الله مقامه و دفع
 فی الخلد اعلام است در قبرستان لایک مدفونست و برادر کوچک ^{ایشان}
 زبده الفضلاء الکرام حاج سید شاکر مرحوم که والد صاحب جلد مرحوم است
 مقبره کجیل مدفونست و قبرینارک جلد مرحوم در نجف اشرف ^{است} علی مشهور
 الا الحجة و الشاه و سخن شریف و حجة که دنیا بین پای مبارک آنحضرت
 مدفونند و از علماء خلد و عامه که در دار السلطنه نیز مدفونند بسیار

ولاد

بسیار است از بخت شیخ سراج الدین یوسف خاظمی جوهری که در علوم
 ظاهریه و باطنیه سرآمد و کامل عصر خود بوده و عالم بعلم الکبیر و جعفر و ^{علاء}
 بوده و امیناد شاه نعمت الله مرحوم بوده و برهان الدین واعظ اهروی
 و قاضی محی الدین محمد انصاری و قاضی محمد الدین و پسرش قوام الدین
 مشهور بنافضه انصاری و شاه سبک الدین که در علوم ^{سنگ}
 مدفونست که از علمای عصر خود شایسته و جامع جمیع علوم عقلیه و نقلیه
 ظاهریه و باطنیه بوده صد و پانزده سال عمر کرده و هشتاد و نه سال
 بخت الله الحرام شریف شد و سر کتب بنیان حضرت علی محمد و اله علیه
 السلام فایز و بقیضها بسیار از آن بزرگوار مستفیض شده است و شیخ
 شرف الدین طاری که جناب شیخ صفی الدین از پسران مرحوم او زاده نموده که
 او جامع علوم ظاهریه و باطنیه بوده و شیخ صفی رحمة الله علیه در تکیه
 اولیه آورده و مزار او در محل ششکلان قریب برودخانه رود مالیه
 نوشته اند و مالیه بنیان اگرادخانه دولتی حکومته را گویند و چون از
 عهد هلاکو تا عصر جهان شاه غارت حکومتی در محل ششکلان بوده
 لهذا انظار تمام مالیه میرکفتند و جناب پیران که مرحوم کبیر سعد الدین
 محمد صوفی سلطان غار از آن مرحوم را شیعیه کرده است و قطب الدین علامه
 شیرازی شایخ فانون که پسر عمیره شیخ صالح الدین سعد شیرازی ^{سبک}

و در سنه

و در سنه هفتصد و چهارده وفات نموده و فاضل ناظر الدین عند الله و فیما
 صاحب تفسیرش بود و کتاب منهاج بدو علم اصول و غیرها در سنه هفتصد و
 هشتاد پنج وفات یافت و این فاضل با علامه شیرازی در تبرستان کجیل
 نزدیک بهم مدفونند و پیش از شیخ علی و شیخ الاسلام محمد بن صدیق و شیخ سید
 حاج حسن زین العابدین فقیه زاهد در تبرستان کجیل مدفونند و مزار بابا
 در کجیل مشهور است و در بعضی از تذکره ها مثل روضه الاطهار و ملاحتی
 و غیره نوشته اند که در تبرستان کجیل مزار از مشایخ و علمای و عرفا مدفونند
 و مزار عکاشه بن مسلم است که نیز در کجیل است و مزار ملا محمد القصدی هم
 در تبرستان چون ابی مد فولست و او از اعاظم علمای زاد السلطنه تبریز
 بوده است و در تبرستان سرخاب از اصحاب کبار و تابعین اخبار و علمای و فضلا
 و مشایخ عالم مدفونند مزار از سر اسوده اند از انچه سهراب نام از اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه اولا با سلطان عصمت مرحوم مدبر
 تبریز آمده و شهید شده است در انچه مد فولست چون مزار تبریز است
 بگویند سرخ بسبب لسان انچه سهراب را سرخاب گفتند بلسان که در
 فصل هزار و فانی از انکه ابی سرخ جاری میشود و انچه سرخاب گویند
 و او جد و جهمین و جد و قیم است و مزار امین بن عمرو بن امیه در مامد سرخاب
 و مزار امیه بن عمرو هم در انچه است که در جنک اول شهید شده و مزار این

بن امیر و در عمر و مذکور در انجاست در مریه ثانی با محمد بن حنفیه در کلمه
 نبوی آمده و شهید شده است و مراد ابوالمحسن مسیحی بعد از امیر بن حصین بن یحیی در
 سرخاب کناره اشور و افغان است و بحسب روایتی عصبان جو کالست و چون
 روز فتح مکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل خانه مکه معظمه شدند دیدند
 که کفار و فویش بر پله بسپار در پیش الله الحرام نصب کرده اند و خطی امیر و
 علی السلام عصبان جو کان که در دست فدا می بود خوانستند و بان عصبان
 بالایی روش خطی پیغمبر صلی الله علیه و آله و رفتند و باز شکستند لهذا این
 فدا می را ابوالمحسن مشهور کردند و در فدا می باغ همیشه چهار صد نفر از اصحاب
 و مشایخ مدفونند و در کلبان کوه باز چهار صد نفر مدفونند و در فرشته
 فرادین نیز که از مشایخ اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است با چهار صد نفر
 از صحابه که با خطی عصبان بن فرقد سپه سالار اصحاب کبار و ابرار و تابعین
 اخبار یمن و کارزار کفان با کبار آمده بودند و بنی اهل باز و آباد که آم
 فدی نبوی بوده است و در مریه دوم نیز بسپار از اصحاب کبار و تابعین
 شهید شده اند مثل خطی بن علی و ابو دجانة انصاری که در قریه خلجان
 مدفونست با جماعتی از اصحاب علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر علیهم السلام که در کوه
 میشا با جماعتی از اصحاب بنی امیه شهید شده و مدفونند و فویش بن
 که در مریه اول شهید شده در قریه سر و در مدفونست و از علما خاصه

۱۴۷

۲ در بالایی کوه سرخ بلعون بن علی
 علیهما السلام دفن شده است

۳۰

که در دار الشاطین نبوده اند و نمیدانند و این کتاب رسالت و عمده العلماء العظام
 حاجی محمد بن یحیی صاحب کتاب فضله الاذکار است که تلمذ و شاگرد و زبده الفضلاء
 اکرام ملا خلیل مؤلفی معروف بوده و عالم غامض و فاضل کامل حاج ملا^{عل}
 معروف که جلد نادی مؤلف این کتاب شاگرد عالم غامض و فاضل کامل است
 ملا ابومضاخر جناب آقا بابا فراهانی معروف است و صاحب خان از انجناب همان
 جلد معروف شرحی بر نکاح کتاب ارشاد علامه حلی طاب ثراه نوشته است از بزرگ
 انکه جناب مفسر ادب علی و علامه شری بر ارشاد علامه معروف نوشته اند
 خوب مختصر و مفید لکن کتاب نکاح ارشاد را شرح ننشوده اند و این جلد^{مجموعه}
 غیر از این شرح کتاب نکاح ارشاد علامه معروف و مسائل بسیار دارد و ترتیب
 رسالت است که بخط جلد معروف پیش از این موجود است و از جمله الفاظ علمای کبار
 جناب عالم غامض و فاضل کامل عمده العلماء و الجهدین حاج میرزا فخر
 است طاب ثراه در نجف اشرف علی مشرفها السلام در حجره او حیران صحن مبارک
 مدفون است که از تلامذه و شاگردان جناب آقا بابا فراهانی معروف و^{حیدر}
 اجازة از ایشان و جلد اسنادی الاقطار استنادی الاکرام جناب ثقة
 الاسلام و امین الایمان صاحب النسخ القریع و الحسب المنیع الحاج امیر
 محمد شفیع صدر آدام ظل العالی علی رؤس العباد و کثر امثال فی البلاد
 بمحمد و آل الامجاد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم النشأ

التناد و از شعری فصاحتان و بلاغت شعرا جمع کثیر و جم غفیر در بر سنان
 سرخاب میدفونند از آنجمله دایم محله سرخاب میزاد موسی و مبره الشعر
 که مثل مدفن خافان و اسدک و شاه پور و ظهیر الدین محمد فارابی و انوری و
 شمس الدین سجاسی و فلیک کثیر و ابن و غیرهم اما حکیم خافان موجود در علو
 ظاهر و باطن و عهد زمان و نادره دوران خود بوده و بنابر خصوص
 علی محمد الوعابد السلام مشهور شده و کتاب توبه و زبور و انجیل و
 مجید را تفسیر نموده و در مکتب بنیاد بکت الله الحرام شرف شده در منزل
 ثانی بعد از معاوت در دار السلطنه نیز ساکن شد خافان مطلع شد
 کسی بطلبش فرستاد از برای اعتراف و بوسیله ها سفینه خافان فرستاد
 حاشا که من از وصل هجران ام سوی سفر از وضو وضوان ام همیش
 بهشت بود خجی بکنیم بپرورهایکم بشیران ام و قالش در سنه خمس و
 و خسمانه واقع شده و حکیم اسدک در فضل و کمال در عصر خود بمش
 و در زمان سلاطین سامانیه ملک الشعر ای خراسان بوده و اسناد
 حکیم فردوسی و فردوسی مولود او در طوس و در زمان سلطان محمود
 غزنوی ملک الشعر ای خراسان بود در مخرج الموت بسد که گفته که حقیقتا
 نامنما مراند و بعد از آن کسی نیست که قدرت با تمام آن داشته باشد و
 نیز پیر شده اسد که این سخن پیش از انبیا و انبیا و انبیا و انبیا

۱۴۹

کتاب خافان

کتاب

کتاب

بیت میگویند و وقت عصای بعضی فردوسی میسرساند فردوسی بسیار
 وافرین میکند و وفات فردوسی در سنه احد عشر و ستمائة واقع شده و
 شاه نامه اسکدره میزاید بیت است نه اتمام و حملش از قطعه کفنه و بر
 لوح میزادش بوده اگرچه میزادش حالا لوحی ندارد و قطعه عقیقه طلبان بانی
 شوق بریدند تا کشف کردند حبش ابدی را شکرانه اسباب حبش را که نوزاد
 یکفانچه بر پشت و شان اسدیرا و شاه بود چون از اولاد انوشیروانش
 بدان سبب و شاه بود میگویند و وفاتش در سنه ستمائة واقع شده است
 و ظاهر اثر الدین محمد فارابی شاعر و نظریه پرداز و شخصیت و کوی این
 بیت از او است سفیده دم که شد بحر سراسر رود شنیده از این بویا
 الی الله از لاجور بیاده دست میالایم کان من خون است که فطره و فطره
 چکیده است از دل انگور بین که فالچشم و فراز دوداه است و خوابگاه
 عده تاب پیشگاه نشور ترا منازل دور و دوازده پیش بدن دور و دوداه
 فانی چرا شوخی غرور و فالش در سنه ثمان و لشعین و ختمان و واقع شده
 و بی اثر الدین اخسب و بحر الدین بیلقلان و شیخ نظامی و خاقانی و
 ذوالفقار شبر وانی و فلیک شبر وانی معاصر بوده و مشهور است که از مظهر
 الشعراء نامزد این با حسن بقلول شعرا داشتند و در زمان سائبی غریز
 در این میان کسیرا نمیکذاشتند که فن شود و اینم فطران احمی و

شاه بود

ظاهر اثر الدین محمد فارابی

غلط است

و من این شهر را و اشهر بحر و آری با جماعتی از مشاهیر شعرا و فضلا
 سخا به دو مقبره الشعراء اسوده اند و در این مصان از هنر و زلفها
 متعدده که ذکر کرد مرزا و از آنها معلوم نیست و مرزا خواجسته الملک محمد
 فلک در جانب قبله محل نشکلا در جنب در خانه دو مقابل در و درخت
 جدید واقع است گویند وی امیر یوان سلطان غازان مرحوم بوده و
 بعضی که این فلک شهر و اندیش شاکورد ابو العلی کنی که معاصر خاقانی است
 بسبب آنکه از زمان خاقانی تا زمان این فلک صد و سی سال است این
 لیبی فاضل و شاعر کامل بوده است در حین مرض الموت این ابیات را گفته
 و وصیت نموده که بگویند مرادش نویسنده و برگزیده مرادش نویسنده بود
 که چون بنده ضعیف و نحس فلک از اشغال نبوتی اعراض نموده این ابیات را
 مقصود مراد گام دیدیم. مبدل آن هوای لیبی دیدیم چون بوفل و بید
 طریقه بدواج هوای دل پدیدم هر ناپه کزان بلند نیست از
 بخشش خویشان رسیدیم رخ بر رخ دلبران نهادیم لحز خوش معطران
 شنیدیم ندای غمناک ماه و بیان در جهان و کل و بنفش چیدیم و فیم
 بیکه مبادک بخندم مصطفی رسیدیم کردیم هزار گونه تدبیر بیک
 اجل سپیدیم چون ملک بماند بستر و انجمن بکل طبع رسیدیم از
 دانه شغل باز رسیدیم از دام اجل بیرون چیدیم گویم بجان و دل بیک

یون

چون دعوت از جمع شنیدیم بهروده صداع خوردند ایم تسلیم شدیم
 ارمیدیم با وحشت کورانش کریم در کنج خدیار مبدیم گفت حال
 خود سراسر در شش نظم بد کشیدیم شاید که ز بعد ما غریبی کوی
 که رفتن سپیدیم اقامه و فاکر دبا کس بر کند او نوشانه بدیم و در آن
 ایات مرفوع بود و در شهر و سندر از جمع و سبعمایهی و سراسر
 کمال الدین محمد کرد و لبان کوه صاحب علوم ظاهر و باطن بود و کاه
 بن کاف مشعر گفتند چنانکه خود نصیح نموده بدست این تکلفی که من در شعر
 کلینیه با هم برای من است اما اکثر اوقات خود را صرف باضایع و بجاها
 دینیه نموده است بقصد زیارت بخت الله الحرام بدار السلطنه نیز آمده است
 و هوایه نیز بسیار ایشان را خوش میاید و طبع طبع شرفش میگردید که
 سیاحت و وطن را لوف نموده و بعد از معاودت زیارت بخت الله الحرام
 بدو لبان کوه ساکن میشود و اشعار ابدار بسیار در مدح دار السلطنه
 نیز و لبان کوه گفته و بسبب هاسفند از انجلیت زاید و بهشت
 کمال و لبان کوه خوانند و نیز در مدح که گفتن مشایخ از راه رسیدند
 بدار السلطنه نیز میاید و بهشت کمال هر دو را با خود بشهر لای خود میبرد
 شهر لایست در دشت فجای که پای تخت پادشاهان ترکستان است و
 انوف در غایت محمودی نهان نیست بوده چنانچه در اینجی زمان کم شهر

شهر که در ربع مسکون مثل آن بوده است و شیخ در مدح الشیخ گفتند
 اگر سرایچه همین است لبزان سرای بیاباده که من فارغم ز مهر و سرای
 و با وجود چنین شهر و شفقت بنمایان چنان پادشاه همیشه ^{بفرض} خاطر
 در شوق نبوی بوده است و اشعار ابدار در دشتها و در السلطنه نبوی نظم
 سپا و در آنجا بخت نبوی را بجان جانان خواهد بود پیوسته بدو
 نگران خواهد بود تا در نکستیم اینچنداب و کجیل سخاوت چشم ز روان
 خواهد بود و امثال این اشعار در مدح دار السلطنه نبوی نوشته اند
 و مدت توقف شیخ کمال دولایت سرای پیش فتمش خان چهار سال بوده و
 در این عرض مدت پادشاه با شیخ کوی منهای دفع کدورت شیخ نمیشود و
 در این صحت لب شیخ میگوید که از شما التماس میکنم هر چنانچه شریف بدان بیل
 کند این طلب نماید شیخ میگوید منبسم اینچنین طلب کنم نه پادشاه قسم پاد
 منماید که منبسم شیخ میگوید هیچ چیز منبسم الا اینکه رخصت رفتن نبوی
 پادشاه ناچار از آن و اجازت میدهد شیخ بلا توقف روانه شده و از
 نبوی میپوشد و بزرگ بنای آن شیخ میگوید که ای درنده کوزه از شبستان
 آنرا خالی میکرد که ذخیره فردا شود و مشهور است که شیخ بعد از نماز او را
 میگوید چون لفظ حسبنا الله عندنا لکفاء برزیا الشیخ جبار میگوید بجا
 بماند از رفتن آنحال منماید و فاشیست سه ساله و ثمان ماه و افغ

۱۰۲:

نکران

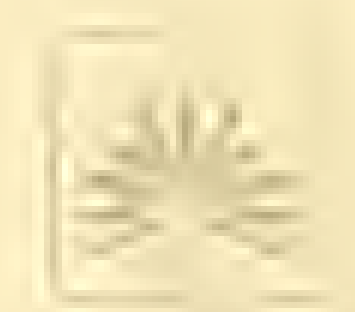
شده خواجہ عبدالرحمن خلوی در تاریخ وفات شیخ مذکور پر خوب گفتار
 عارف و شناسای شیخ کمال که جهان را بشعر و بیگفتار ناسخ از ذهن
 بیرون افکند کس سخن مثل آن بزرگ نگفت هشتصد و سی و یک
 کان خورشید همچو در سحاب غیب نهفت و بروج مزارش سرخس
 بوده آ این بیت کمال از کعبه رفتی دینار مزارش افروزانده فی و
 از اشعار شیخ است این بیت منخر و شد بحر میگوید با و از بلند هرگز
 ملغوف کرد غافبت هم مآشود و اندیشیخ زاد و پلکان کوه باغی بوده مشیخ
 با کمال نوازش صفا که انرا بهشت نام کرده بود و از ان جهت گفت بیت از
 هشت خدا عز وجل نا بیز نیم فرسند است و سر قدش در میان بلغ
 بوده و سلطان حسن بن سلطان اولی که پیری جمعی شیخ خانی را در میان
 و بعضی بحال از ابوی و فف کرده است و اندیشیخ با حاجی محمد عطار و محمد
 مغری و محمد مشرف و محمد خلیله معاصرو معاشه بودند و حاجی محمد عطار
 در انواع علم و فضل و شعر ابدار و حیدر خود و بیکان روزگار بوده و فی
 ملا محمد الصمد چندان پر جوهر که در عصر خود میان علما و فضلا و مجتهد
 و مفقدا ای اهل زمان بوده و اگر علم و راخص و علم فلک باشد از او خوانده
 و کتابی و مشرک بر فضل حاجی مذکور شاه ایست ناطق و مشهور است اگر
 کتابی و مشرک بنظر اجمالی سپید گفت که اینم در روی اهل نیر و اسفید

سفید کرده است و محال است که کسی در این بحر مشغول باشد یا آنچه بگوید و
 تحسین بسیار نمود و از اشعار حاجی محمد عطار نیز زیست که در موشیه
 ملا محمد القصد محرم و فرزندان چند او مستی بیابان الدین این قطعه را گفته
 و پس در آنها سفید فطره خدا بکان امضا صل امام بن امام کمال ملک
 دین نور چشم مولانا بسال هفتصد و دویست و دهمادی الاول از این
 سرچشمه بیدار بیا و مطهره و مزار مولانا عبد القصد پیش
 مستی بیابان الدین حاجی محمد عطار در قبرستان است که ملا عبد القصد محرم
 جان را گرفته و وقف مزار مؤمنان کرده در محله چندیاب شهر هور است و
 وفات ملا عبد القصد محرم در سنه اثنی و سبعمین و سبعمائه بوده و بعد
 از یک هفتاد و پنج سال وفات نموده ۳ و وفات حاجی محمد عطار در شهر هور
 ثلاث و سبعین و سبعمائه واقع شده ۴ و وی از افاضل شعرا و افاضلان
 روزگار خود است و شعرش مبین و کلماتش در کمال دقت و ابداری است
 است این یک بیت در صنعت اغراق در ضمن مثنویات در توصیف کمال غمزه
 از کلمات فصاحت اثر و بلاغت شعرا و بیت ز سنان اندازا و سنان که
 جشی پس از فری سر کو آن شکسته و مزار محمد مغرب محرم در حظیره
 بابا حمزه است و ایشانرا محمد شیرین نیز میگویند مولودش در قریه نامند
 در نواحی اراکسلطان نیز و وی شاکر و مرید شیخ اسماعیل سیسی بوده

۱۰۰
 اسنادش
 مزار حاجی محمد عطار
 مزار ملا عبد القصد

مزار ملا محمد عطار

تمام



شیخ مذکور و فی صدد انوار و تبیین مبدئشان در مجرای مغرب و انوار طلبت نماید این
 غزل را بسکونید و بعضی شیخ اسماعیل سیبویه رساند بیت نام هر نویدیم فردا
 گذشتم چون جمله همان مظهر ایات وجودند اندر طلب انظار ایات
 گذشتم از مدرسه در سر مقامات برسیتم و زشبهه و لشکری
 سؤالات گذشتم بسپار و احوال مقامات ملائمت با ما که از احوال
 مقامات گذشتم در خلوت تار و پود باضا کشیدیم در واقعه از سبغ
 گذشتم دیدیم که اینها همه که خواب خیال مرده اند از خواب خیالات گذ
 با ما سخن گفت و کرامات مگویند چون ما از کشف کرامات گذشتم
 البشیر اگر جمله کالات توانست خوش باش که بر جمله کالات گذشتم
 اینها بحقیقت بموافقت طریقت ما در طلب انجمه افات گذشتم در
 سرشار از مادی و دکن البشیر کزیر و مریدی و از ازان گذشتم شیخ
 اسماعیل غایت خوشحال شد و دانست که در پیش محمد مغرب فوق این مقام او
 گویند که در جهان سباحت یلینا و مغرب رفت بخدا من پر کامیله رسید و از
 نظری یافت مقام تکمیل و حاصل شد و چون آن فتوح او را در دنیا
 مغرب شده بود بنا بر آن مغرب بخلص مینماید و دیوان غزلیات و جمیع
 بلاغ و عنوا الشرائط است بر کمال فضیلت علم و هنر او و در شخصیت
 در شهر و سنه عشر و ثمان مائت و فاش نمود در زمان میرزا شاه مرخ در روز

نیکو و در حوالی سرخاب و حظه بابا سید مد فونست و انور یاعی از مغرب
 مرحوم است نابره بصری بد طلب شایع چند تنهاده بیرون زحوشین
 کامی چند بد کسوت خاص آمده عامی چند بد نام کننده نکونای چند
 و عزرا محمد مشرف و پسرش خواجه عبد الرحیم مشهور بخلاق در حظه بابا سید
 مرحوم است و شرف شاکر و در حمله ملا محمد مرحوم و در خدمت او تربی نموده
 میرزا علی رسیده و وفات خواجه عبد الرحیم در سنه ۱۰۲۵ و ثانیاً
 واقع شده و محمد خلیله و ملا اسحق و اعطاش و محمد فاری و پسر محمد فاد
 شاد بادی و عبد الله طباخ خوش نویس که هر یک از اینها بکار معتمدان
 دوران خود بوده اند بایع کثیری از شعر و فضل و صلاح و مشاک و انقباض
 در حظه بابا سید و حوالی آن مدفونند که نکراحو الاث انها در اینجا مدفون
 بلا طائل است و مرزا اکبری و صفای ایشان محو و منسی در این زمان
 و سلسله شهر از بی و مر و شاکر در شرف و شفیع و حوالی و نزدیک بابا حسن
 مدفونند و سلسله مرحوم متفی و مستجی ابالدعوه بوده است و شاعر مین و
 و آن سخن آفرین و گویند که اشعار او از صد هزار بیتش بوده است
 پیر و الی در جمع آن منموده اکثری ضایع شده و مشهور است در زمان که
 سلطان سلیمان روی بقصد لشکر دار السلطنه نیر با لشکر کرا
 عازم اندیجان بود و اهل نیر از مدافع و محاربه و سبزه عاجز و در فکر

۱۰۶
 منتهی

گریز بودند بازان و احتجاب لستام حرم را و عرض کردند که فردا عسکر و
 داخل شهر میشوند تا سید با اتفاق از شهر بیرون برویم که ازین سپاه کینه
 خواه از این کشیم و در آنوقت در مسجد جامع بگریزیم و عقیقه نماز مشغول
 بود و همیشه تاج روانه ترک شایه که استماع مبارکه روانه امام ^{السلام} علیهم
 بان مکتوب بود بواسطه محبت و اخلاص که بان بزرگواران داشتند و خوا
 و بیداری از سر برین داشتند بعد از استماع این خبر وحشت اثر دست خود برد
 و در بسو اسمان دعا کرد که خدا یا این مغلوب بگریزید و من ناچار
 از سر برینم و انم بر داشت و مشایده اسپاهی و از بخود فراموشی و انم داد
 خداوند ابی بشار ازین زنده گری انم بخوانم مرا کی بد که فردا روی انجمان ^{بغیر} از
 ندیمم بسبب آنکه طافه گریز و نه صبر مانند دارم فاضله نور الله شوی
 محرم در بحال الس الوثنین ذکر نموده است که بعد از این دعا سر سجده نما
 و در السجده بر صفت الهی بپوشست و ملاحتش بر محرم در کتاب و وضه الاظه
 نوشت که بازان او را منع منما اند که بگریزیم و عام کن هر کس بمنزل خود
 میرود بسبب آنکه شب نزدیک بوده علی الصبایا اهل بیرون منزل کشند
 هر کس بطبی کر بخشد و پراکنده شدند و بازان بدو منزل و میبایند که
 با اتفاق لستام حرم از شهر بیرون روندی بدینند که مسجد نهاده و در
 سجده از داد فنا بملک سببا و تحال نموده بجمع رفقا خبر میکنند و از روی

دوی استیصال او را غسل و کفن و دفن می نمایند و عسکر و موبد داخل
 شهر می شوند و با و از آن خطر بخود را بگوهری سرخاب می کشند و بخواج
 اعطاء اثر این بیاعی که خودش انشاء کرده دند و جهان شاهد عادل است
 بدین گویند استیصال او را ازین شد و بخل شود و حاجت مندش ^{حقاً}
 که در مشرف دلش سرزند جزیره علی و باز در فرزندش انتمی کلام و رفع ^{نخل}
 مقام حکیم و طرآن از استیصال شعر او اجله ادب است و با و نسبت داده اند این
 و بدین که از توصیف لال گویند با هم مدح است بدین چون موی بند و چون
 پادشاهی چون ناخن برید و چو ابوی مردی چون نیم طوف فاخته از دست ^{خشم}
 چون ماه دوی نبرد درخشان درفش مهر و ملائیم الدین ^{هیر} جو افشا
 شعری دار السلطنه برین مصرع فاضل و النعمند حکیم بزک و او جنت
 خواج نصیر الدین طوسی علیه الرحمه او را ازین بد فرموده باشم صلح الدین سعدک
 شیرازی ملاقات نموده و مکالمات ایشان مشهور است و با اینک در زمان
 ایشان حال سهل و معزز بوده و در عذر نخت گفتند هلم و سخن دلفریب ^{نفس}
 و بی چه سوید که بچا و نیست شیرازی و سر از خواج سلمان و حاجی خان خواج
 علاء الدین محمد که هر دو در علم سب طاق و دافا بوده اند که خواج سلمان
 در فن شعر بکانه عصر خود است و دعوی از این را جالدین که که یکی که از اکابر
 علما و افاضه است بجانب در جانب شاعر که جان بد جنب باغ پر مجلد شرح با

حکیم و طرآن

انتمی کلام و رفع

نخل

نخل

خواجوی کرمانی و حافظ شیرازی و معاصران او و فاضل بن سنان و بنی هاشم
 و شیخ شرف الدین محمود و دیوانه شیخ ابراهیم جوینی مد فون^{ست} از فضلا و شعرا
 عصر خود بوده است شعر زانیک می گفت و نایب تخلص^{ست} شده بود مطلع از او
 بیت بلبل که در هم چمن اشیا ساخت مقصود او کل اجزای اشیا ساخت و
 حسن مفعول بند از جمله سازان و رفیع الدرجا^{ست} شعر را خوب می گفت و مطلع
 قصیده او شریف منم آن بلند است شکستور معنی که سر فروز و نایب السرای
 است و علم و تملش کم نبوده که در شروع بکارش یکصد داشته و عمارت باو
 و رفعت ملوکانه بنا شده و با تمام رسید با وجود فقر و فاقه بدست یار و کمک و توکل و
 دنیا و آخرت بر نیاید بوده که مدتی سال از یکدیگر هیچ محل و مکان نرفته و داخل بازار
 نشده علماء و امر و اعیان و ادبا استعداد را تو جمع نماید بصحبت که بهجت الشایر بوده و
 صحبت شهر و زمان بوده و خطوط با نقاشی نوی نوشته و همیشه در خط و
 بد طولی داشتند کس را خوش نویس نموده مؤلف طباطبائی گویند که در دار^{الطبی}
 از علماء و فضلا و عرفا و شعرا و سیاسی مد فونند و خصوصاً در خیال و قله و چند
 و غیره با کمال کاه هم را بدین کتاب مستطاز ذکر نمایم بایست که کتابی بزرگ نوشته شود
 مقصود ازنا این کتاب بخش بیان احوالات اما مراده بنامه کوام و شهر مراده با
 عظام و تعیین و تشخیص مرادات کثیر البرکات آن سازان رفیع الدرجا بود و با

بآية إذا حوّلنا الدنيا كتاباً ونابعين إيماناً ومهدى إيماناً وفصلنا وشعرنا
 علمهم أجمعين. وأيضاً حوّلنا ذلك وألّا السلطنة بغيره خيراً منكمنا ذكر شدة أجزائهم
 استطراداً بالسمع بالتماسين في أعمدة إيماناً واجدة أختنا شدة الإيمان
 برؤوفان نبي ودوننا إيماني لم يكن كحلين مطا أختنا كنائهم كما مطلع شغفنا
 بأولنا يسهو ونسبنا با غلط النشأ الله تعالى وأصلنا أن كوشيد عتقنا
 نمايند أهدالاً الاصلاح ما استطعت فاقفي ألبان الله عليه نوحك البنة
 بما أشد إيماناً بعون الله رب الأديان بحسن توفيقه زائده ونشأ به ردت
 حبيبنا أيا نفضيهم رضاء بحمد صاقر الوصي الطباطبائي البهرني برفقة
 بديهم شهر رجب الحبيب وعبد مبعثنا بسوا خلد الله عليه وآله وهو
 سند منار وبعده بحري على أجزائها آلاف الصلوة والسلام
 التحيات والأكرام ما اتصلك اللبلة بالآيات مر حامداً لله وشاكراً
 ومصائباً الوالد الظاهرين ومسلم العاقل
 الطيبين ومنغفراً الشيعين المظهرين صلوات الله
 وسلامه عليهم أجمعين والله أعلم بالصواب إلى يوم
 الدين أيداً لا بد من ودع الداهين
 حرره العبد الأثم الحاج حسن محمد في الطباطبائي الله يغفر لهما ويجزيهما

بسیار از آن و نیز کلماتی که در کتاب خود و این بوده
 از جناسان و حمد الله تعالی که در وی و خداوند و رسول الله
 بود و ناگاه از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدند
 حضرت فرمودند یا علی ای ابا بشان ندیم بنوعی عرض کردیم یا رسول الله حضرت
 فرمودند ای حبیب من چنین است خبر میدهند از جانب خداوند جل جلاله که
 و محبتان و محبت عطا فرموده و فرمودند که من در ملک خود نشو
 مری و آتش در دوزخ است و روشن و نورانی بود و بر آنها و امن
 از خوفها و زوفا و بر این بودن گفتن اعمال و کثرتش از صراط و
 داخل شدن بر بهشت هشتاد سال پیش از شاخ خلق و ایضا این را
 علیه السلام می فرمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و این
 از پدر خود و آنحضرت از جد خود ای عبد الله علیه السلام و آن بزرگوار از پدر
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که بجزو از برای بهشت هشتاد
 از یکی از آنها داخل میشوند اندک و صدیقین و از روی داخل میشوند
 و صالحون و آنچه در داخل میشود شیعیان و محبتان ما پس من
 کنایه صراط و دعا میکنم و میگویم پروردگار اسلامت بکند از شیعیان
 و محبتان و انصاف مرا پس من از باطن عرض می کنم که بجزو شیعیان
 نموده دعا می فرماید و شفیع نمود مرا از شیعیان و در هر روزی از شیعیان

۱۶۲
شعبان و کسی که مرادوست پیدا کند و بنفشه و بنفشه را بدو و شمعان
بشارت میکند بقول فعلی مقام میکند و مقامش از نظر از تمام کسان
و خویشان خود و از یک در داخل میشوند سایر مسلمانان و کسانی که
برای خدا می نهند و جلالتی فرارند داده اند و در قلب ایشان بقدرت
از بعضی اهل بیت نباشد و شیخ الطائفه علیه السلام و اهل بیت خود
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیت نبویه فرمودند هیچ بنده و کس
نخست از بنده کان خدا کبر میبرد و حال آنکه در قلب او بقدر حجت
خردی از محبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد مگر این که خدای
وجل داخل بهشت نماید و او ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت است که فرموده اند چهار کسند که من در وفیات شفاعت
ایشان خواهم کرد اگر چه با کثرت اهل زمین آمده باشند کسی که
غانت اهل بیت من بکند و کسی که فضا و آفات ایشان بکند
در هنگام مضطر شده باشند و کسی که بدل و فغان ایشان
دوست دارد و کسی که بدست دفع خیر و از ایشان بکند و
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده باری عبد الله جد که من
تو خبر دهم بچند که هر که از او باشد در دنیا و آخرت
و خبر دهم بکثرت که هر که از او باشد او را برود و او را اندازند
بلی فرمود که از محبت ما و این که از شمنه ما می باشد



هنا يوسف
في عهد

اعلیٰ حضرت فدیہ

فَاَحْلُوْا الدِّيْنَ وَالْاِيْمَانَ خَالِدًا مَّكَرًا
فِي الْاَرْضِ فِي السُّلْطَانِ السُّلْطَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْعَالِ شَاهِدًا حَقًّا فِي الدِّينِ

فاجاب خلد الله ملكه وسلطانه

شرفی بناخ اولی الاطهرهای وفای

خير الزمان بعشر ملكه

مجله خطی

ع ۱۳۱

Handwritten text in Persian script, likely a title or header, located at the top of the page. The text is partially obscured by the torn edges of the paper.

Handwritten text in Persian script, located in the upper right section of the page. The text is partially obscured by the torn edges of the paper.

Handwritten text in Persian script, located in the lower right section of the page. The text is partially obscured by the torn edges of the paper.

Handwritten text in Persian script, located in the center-right section of the page. The text is partially obscured by the torn edges of the paper.

Handwritten text in Persian script, located in the center-left section of the page. The text is partially obscured by the torn edges of the paper.

Handwritten text in Persian script, located in the lower left section of the page. The text is partially obscured by the torn edges of the paper.

